INTERNATIONAL JUDEA FOUNDATION

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

بهاء ۱/۵ دلار

چشم انداز
CHASHM ANDAAZ

اسفند ۱۳۷۳ شماره ۳۹ אדר ב' תשנ"ה - March 1995 No. 39



گفتگوی اختصاصی با شهردار
اورشلیم اهود المرت



پوریم و سال نو
بر شما مبارک باد



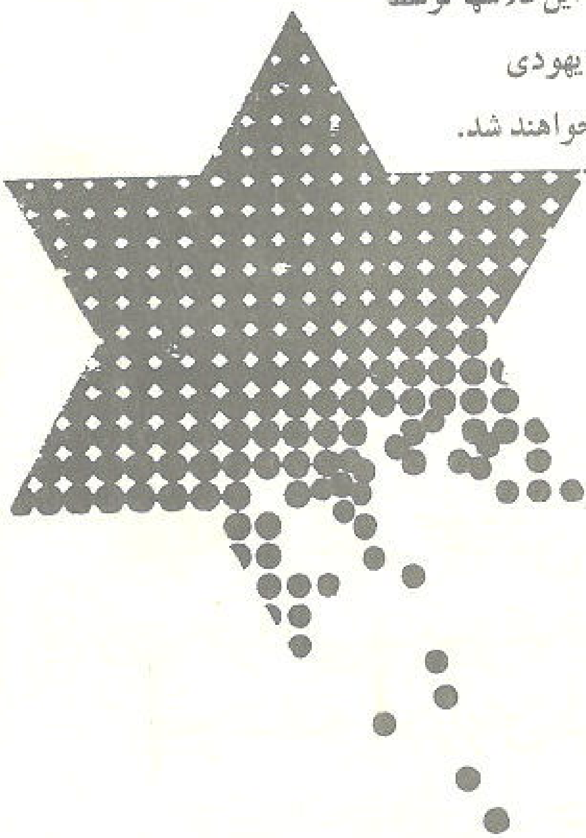
یهودیت را رها کردن یا به آن پیوستن:
شما کدام را انتخاب کرده‌اید؟

شب دانشگاه

سازمان یهودیان ایرانی تبار مقیم کالیفرنیا (سیامک) تقدیم می‌کند

برنامه‌یی استثنایی در جهت آموزش و آشنایی با مبانی و فلسفه یهودیت
با همکاری UNIVERSITY OF JUDAISM

سازمان سیامک به منظور توسعه و شناخت هر چه بیشتر یهودیت اقدام به برگزاری کلاسهایی با همکاری UNIVERSITY OF JUDAISM نموده است. این کلاسها توسط زبده‌ترین اساتید دانشگاه و شخصیت های شناخته شده یهودی در UNIVERSITY OF JUDAISM به مدت ۸ هفته تدریس خواهند شد.



کلاسهای ارائه شده در این برنامه عبارتند از:

۱ - کلاس مقدماتی عبری

۲ - آشنایی با فلسفه و مبانی یهودیت

۳ - شناخت کبالا

۴ - نقش زنان و اهمیت آن در یهودیت

۵ - راهنمای ازدواج ایده‌ال

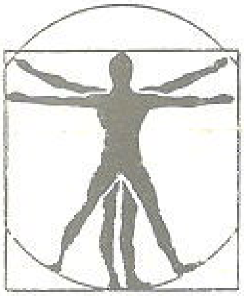
۶ - راهنمای رشد شخصیتی

تاریخ شروع کلاسها هفته اول ماه می ۱۹۹۵ و ساعت شروع کلاسها ۸ شب به مدت ۸ هفته می‌باشد.

جزئیات کلاسها و چگونگی ثبت نام در اطلاعیه‌های بعدی به آگاهی همگان خواهد رسید.

تلفن اطلاعات ۴۷۹۸-۴۷۹-۳۱۰





نیازمندیهای جامعه

تعلیم برمیتصوا، بت میتصوا
● ۸۱۸-۷۵۷-۲۶۴۸

کیترینگ
● کیترینگ گلت کاشر بهادر
۸۱۸-۶۰۹-۷۱۳۵
● کیترینگ گلت کاشر شادی
۳۱۰-۶۵۹-۵۹۸۲
● کیترینگ گلت کاشر شارون
۲۱۳-۶۲۲-۱۰۱۰
● فلافل ویلیج
۸۱۸-۷۸۳-۱۰۱۲
● کیترینگ گلت کاشر یافا
۲۱۳-۶۵۶-۹۲۳۲
● سازمان جشن ها
۸۱۸-۸۸۴-۰۰۵۴

مواد غذایی
● بستنی اکبر مشدی
۲۱۳-۸۷۴-۰۱۴۴

گلفروشی
● پردیس
۸۱۸-۳۴۳-۶۵۳۱

داروخانه
● وست ساید ویلیج
۳۱۰-۴۷۴-۴۲۲۲

عینک فروشی
● وست وود ویژن
۳۱۰-۴۴۱-۱۷۹۷

فرش فروشی
● فروشگاه فرش لوس آنجلس
۲۱۳-۶۸۹-۸۷۵۹

بادی شاپ
● کریج بادی شاپ
۸۱۸-۷۸۴-۱۲۳۴

پزشک کودکان
● دکتر عزیزالله نورمند
۳۱۰-۸۲۹-۳۳۱۱
۸۱۸-۹۰۵-۵۵۵۲

کایروپراکتیک
● دکتر روزبه مسرور
۸۱۸-۷۰۵-۰۷۳۶
● دکتر صیون نوبل
۸۱۸-۳۶۱-۰۱۱۵

دندانپزشک
● دکتر سهیل خدادادی
۳۱۰-۲۷۱-۳۰۰۳
● دکتر بیژن عافار
۳۱۰-۵۵۷-۱۵۴۷
۸۱۸-۷۸۴-۴۸۶۷

● دکتر موریس واحدی فر
۳۱۰-۸۲۰-۴۳۲۸
● دکتر ربرت خانیان
۸۱۸-۹۹۰-۶۹۸۱

وکیل
● مارتین ولف
۳۱۰-۲۰۵-۲۰۳۳
● فریبا سلیمانی
۸۱۸-۷۸۴-۰۳۵۵

خرید و فروش املاک در اسرائیل
● رحیم یعقوبیان
۳۱۰-۸۵۸-۸۳۴۹
● ABLE INVEST
۸۱۸-۷۸۹-۴۸۹۴
● جمشید شبان
۰۳-۵۴۶-۵۵۳۱
● گروه داوید
۳۱۰-۶۵۹-۲۶۵۹

پوشاک
● نینوفرتی
۳۱۰-۴۷۷-۱۷۱۰

● جوراب تیفانی
۲۱۳-۷۴۸-۸۸۲۳

تعلیم موسیقی
● فیروز فریور
۸۱۸-۳۴۳-۵۴۵۵
● پیمان اخلاقی
۳۱۰-۸۲۰-۸۲۶۱

تعلیم نقاشی
● شهرام فرشاد فر
۳۱۰-۲۸۱-۶۰۱۵

بیمه
● ایرج منیفی
۸۱۸-۷۸۱-۰۴۰۱
● ریتا فرشاد فر
(۳۱۰) ۲۶۲-۰۱۰۱

وام
● افسانه مهدی پور
۳۱۰-۴۴۲-۸۱۸۱

حسابداری
● سهیل دردشتی
۷۱۴-۹۶۶-۱۲۱۲

هیپنوتیزم
● بهنام رفیع
۳۱۰-۶۵۷-۲۵۲۵

در این شماره می خوانید

אדר ב׳ תשנ״ה - March 1995 No. 39 اسفند ۱۳۷۳ شماره ۳۹

چشم انداز

Published By;
International Judea Foundation
P.O.Box: 3074 Beverly Hills, CA 90212

سردبیر: داریوش فاخری
همیاران: شهرام سیمان
مهندس آشر آرام نیا
سردبیر بخش انگلیسی: ژنی اسحاقیان
سردبیر قسمت پزشکی: دکتر نیسان بامداد
سردبیر بخش عبری: داوید فاخری
با همکاری: مترجمین و گزارشگران چشم انداز

چشم انداز، نشریه ایست برای بازتاب افکار و دست‌آورد های یهودیان دنیا. هدف ما، روشنگری واقعیت های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان - مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف های بشردوستانه انسان های جهان می باشد.
نظر های نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم‌انداز نیست.
نقل مطالب چشم‌انداز، باذکر مأخذ، مجازمی باشد.
چشم‌انداز، در انتخاب مقاله های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی ها، به عهده ی صاحبانشان است.
نوشته های رسیده، بازپس فرستاده نمی شود.
نامه های بدون نام و نشانی ، قابل استفاده نخواهد بود.
درصورت تمایل، ازمقالات شما ،با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا، استفاده می شود.

چشم انداز

(۳۱۰)۴۷۹-۴۷۹۸

بهای اشتراک چشم‌انداز سالانه: ۲۶ دلار خارج از کشور ۳۶ دلار

شما با عضویت در سازمان سیامک به طور رایگان نشریه را دریافت خواهید نمود.

خواهشمندم «چشم انداز» را به نشانی من بفرستید

L / Name ________ F / Name ________	نام خانوادگی ـ نام :
Apt,No.________	شماره ی آپارتمان :
Street________	خیابان :
City ________ State ________ Zip Code (________)	شهر ـ ایالت ـ پیش شماره :
H.Phone (____) ________	تلفن خانه :
B.Phone (____) ________	تلفن کار :

من و گنجشکهای خونه



درجستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده ایم؟

داریوش فاخری

۱۷ ژانویه امسال وقتی روزنامه صبح لس آنجلس تایمز را برداشتم، دو واقعه، یکی طبیعی و دیگری زائیده انسان، باعث تأسف عمیق و دل نگرانی بیشترم شد. اولین حادثه بزرگ که مرا چون هر انسان دیگری متأسف نمود واقعهٔ زلزله در ژاپن بود که تا چندی بعد ۵۰۰۰ کشته و هزاران بی خانمان و داغدار به جای گذاشت. در پائین همان صفحه روزنامه تایمز نام چند تن از جوانان ایرانی یا ایرانی تبار را رقم زده بودند که به خاطر شرکت در بزرگترین کلاهبرداری مالی بر علیه دولت در اخذ وام برای آسیب‌هایی چون زلزله و آتش سوزی متهم شده‌اند.

این دو واقعه هر چه دور، هر چقدر متفاوت در ظاهر، اثری بسیار عظیم و تأسف بار برای من داشت. تصور دیدن چهره جوانانمان را در مقابل دادگاه باتهام گناهی چنین عظیم که باعث خرابی و بی خانمانی و داغ می‌شود، زلزله‌ای است در جامعه ما که ستونهای آن را متزلزل می‌کند و ما را برای زیر آوار بدنامی و گمنامی و فنا و نبودن در جامعه و سطحی که شایسته آن هستیم، آماده‌تر می‌کند.

با نگاهی به جامعه‌مان، نه حتی با مو شکافی زیاد می‌بینم که با جامعه‌ای روبروییم که موریانه از درون آن را می‌خورد، می‌بینیم که **معصومیت و بی تفاوتی از یک طرف و ادعاهایی که با اعمال یکی نیستند در طرف دیگر روبروی هم ایستاده‌اند.** می‌بینیم که علیرغم ادعایمان ما یهودیان ایمان خودمان را از دست داده‌ایم. به ارواح یخ زده‌ای تبدیل شده‌ایم که در غایت یهودیت را خواهیم کشت. تبدیل به کارگزاران بی اجر و مواجبی شده‌ایم که در این هالاکاست نوین، فرزندان خود را از دامان یهودیت بیرون میاندازیم و «راه حل نهایی آلمان نازی» را شکل میدهیم.

این یک تراژدی اشتباه است که تصور کنیم در این برهه زمانی، تنها با احساس یهودی بودن، یهودیت از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گردد. یعنی اگر پدر مادری یهودی بودند، یهودی عمل کردن، چون ژنی به فرزند منتقل می‌شود.

به ازدواج‌های مختلط امروزه نگاهی بیاندازید، به میزان شرکت جوانان در کنیساها نگاه کنید و و و ... می‌بینید این فرضیه درست نیست.

جامعه مریض ما، علاوه بر داشتن مرض دارای عوارض جنبی مرض هم است. مرض چیست؟ نداشتن ارزشهایی خدایی، بی تفاوتی در مقابل آنان، مختلف بودن افکار و گویش با اعمال روزانه، غرق شدن در ارزشهای تصنعی انسان ساخته، که ازدواج مختلط و بسیاری از نشانه‌های سقوط جامعه ما می‌تواند از عوارض جنبی آن باشد.

ما در یک مقطع زمانی بحرانی نیستیم. ما هم اکنون در یک مسیر غلطیم. اگر غرور الکی خودمان را دور نیاندازیم و قبول نکنیم که اشتباه کرده‌ایم و برنگردیم، به بروز فاجعه‌ای بسیار عظیم تر از

سرافکندگیهای اخیر جامعه‌مان در آینده‌ای نه چندان دور کمک کرده‌ایم. وجود عده‌ای در جامعه ما که با ارزش گذاری بر پول به عنوان تنها نشانه افتخار و سربلندی و انسان دارای پول و بدون خصلت‌های خوب را به عنوان سرمشق دیدن، بزرگترین ضربه را به پیکر نسل جوان ما وارد کرده است. وقتی جوان جامعه ما به کسانی که رهبری چند سازمانهای مختلف جامعه را در دست دارند نظر میافکند و می‌بیند که باید تنها پول دار بود تا رهبری بی چون و چرا داشت، تا بزرگ داشت برایتان بگیرند، یا برای کسی بگیرید، تا درصدر مجلس بنشانندتان، تا بتوانید خرتان را از پل رد کنید، **درس غلط** میگیرد. وقتی جوانان جامعه می‌بینند که برای شرکت در یک مجلس آشنایی بدون ثمر بالای اجتماعی باید رقم‌های بسیار بالا بپردازد، **درس غلط** میگیرد. وقتی جوان جامعه می‌بیند که جامعه به دو دسته دارا و ندار مالی، به دو طبقه ولی و بورلی هیلزنشین، به کد ۸۱۸ یا ۳۱۰ تقسیم شده، وقتی برای ازدواج اقدام میکند **درس غلط** می‌گیرد. و وقتی تنها راه از نظر من برای نجات این نسل سر در گم، شناسایی زیبائی یهودیت و دیگر ارزشهای انسانی به اوست و یهودیت راستین در جامعه پیدا نمیکند که کسی برای آن ارزشی قایل باشد، برای علم و دانشی مراسمی برگزار نمیگردد و فقر معنوی چنان با خون و پی دست اندر کاران اجتماعی جنجالی و بی محتوای جامعه یکی شده که دیگر جایی برای نجات آنان نیست و دردناک‌تر اینکه وقتی این سرمشقان جامعه ارزشهای پوچ و مخرب و مهلک برای جامعه را دارند به فرزندان خود نیز تزریق میکنند **درس غلط** میگیرد. در این راه آدمهای بی هویت و فاقد شخصیتی هم که در تمام جوامع وجود دارند نیز با تقلید از این نوع افراد، حوزه و دامنه این افکار را در جامعه توسعه میدهند و با وام گرفتن و دزدی و اختلاس و جنگ خانوادگی و کلاهبرداری و خنجر از پشت زدن کاری می‌کنند که شبیه یک طبقه مالی بالاتر از خود نشان داده شوند و مردم گذشته آنان را فراموش کنند و حالت مسخره و مضحکی که با این کار به خود میدهند را مردم نبینند، آن‌ها هم به نسل جوان ما **درس غلط** می‌دهند.

چیزی در ماه گذشته چاپ شد بنام «گنجینه طلایی، ۱۰۰۱ خاطره»، که چند نکته مهم را در رابطه با گفتار این شماره در برداشت.

این چیز، که شکل کتابی داشت با جلد قرمز و زرکوب و کلفت هم بود (از نشانه‌های مهم بودن کتاب) از یک جنبه، خاطرات فردی، از گذشته و حال جامعه کلیمیان ایران (بیشتر تهران) را در بر داشت. برای

معرفی این چیز و کسی که این چیز را نوشته بود مجلس بزرگی در محلی مجلل برگزار گردید و افراد بسیار معروف نیز دعوت شده بوده یا مسئول دعوت مردم بودند و بسیاری از افرادی نیز که خوردن چای و شیرینی مجانی، بشرطی که پولی یا اعانه‌ای در مجلس درخواست نشود را دوست دارند و دوست دارند خودشان را یک طبقه بالاتر از حد مالی خود نشان دهند، مجلس را پر کرده بودند.

این کتاب کذایی را که میگویند باید هر یهودی ایرانی داشته باشد باعث شرم و خجالت جامعه بود و دقیقاً در همان راهی قدم برمیدارد که بضرر جامعه و نسل جوان ماست. (خوشحالم که به قول نویسنده آن، من و سازمان سیامک نخواستیم چیزی در مورد ما در آن کتاب نوشته شود.)

در متن این چیز، تعدادی آدمهای ناشایست را شایسته، دوستان را محبوب، دشمنان را معیوب جلوه داده و اطلاعات بسیار غلط،که به وفور در آن به چشم میخورد به بی ارزش بودن آن خدمت زیادی می‌کند و باعث خجالت تعدادی افراد نامبرده در کتاب می‌شود. مطالب این به اصطلاح کتاب تاریخی کوششی است بر سرپوشی حقایق و ارزشهای درست جامعه و باعث ترویج تملق - چاپلوسی، و وارونه نشان دادن واقعیت.

این چیز درست همان کاری را میکند که سه چهار سازمان دیگر می‌کنند، تفرقه اندازی، خطی نامرئی کشیدن بین افراد جامعه، ایجاد طبقه اجتماعی بر اساس قدرت مالی. شاید بی دلیل نیست که یکی از شخصیتهای نامبرده در این چیز، حشمت اله کرمانشاهچی نیز با نوشتن یک سلسله فانتزیهای جوانی خود تحت نام تاریخ؟؟!! و با شیوه‌ای نادرست و غلط در نشریه شوفار لوس آنجلس در راهی قدم برمیدارد که باعث تفرقه می‌شود. این شخص نیز با تملق گفتن از افرادی که به آن‌ها نیاز دارد و سعی در گمنامی افرادی که خادم بوده‌اند و صادق مانده‌اند یا مرده‌اند و غلو در مورد خود خیال درست کردن امپراطوری جهانی یهودیان ایرانی خارج از ایران را دارد (با نگاهی به افکار حالیه او و لیستی از همراهان این امپراطور کوچک، و کسانی که گول خورده‌اند، در کتاب گونه‌ای که روح اله کهنیم چاپ کرده و ایضاً پر است از تمثالهای کرمانشاهچی - فانتزیها و بزرگ کردن و اغراق بسیار از حد از او) می‌بینیم که به جوان ایرانی یاد می‌دهد باید زیر بار من بروی یا توسط من و دوستانم بایکوت میشوی - ارزشهای من ارزشهای توست. تصمیم گیری برای جامعه را من انجام میدهم و آئینه روبرویم و در اطاق کارم و تفرقه و زد و بند و حق دیگران را پایمال کردن و خود درخشیدن خوب است.

راه حل چیست؟ جامعه ما بدون اغراق از جنبه‌های خوب، افراد تحصیلکرده، افراد پای بند به اصول زیبای خدایی و انسانی خالی نیست. جامعه ما پس از هزاران سال خفقان برای روشن بودن و روشنی بخشیدن دارای موقعیتی استثنایی و منحصر به فرد شده است. این افراد و ارزشها باید سرمشق جوانان بشود. جواب تمام اشکالاتی که بر شمردم، برای علاج مرض و عوارض جنبی آن را باید در آن دانست که چون والدین یهودی بودند فرزند یهودی عمل نمی‌کند. یهودیت یعنی یهودی عمل کردن و این جز با یادگیری و تمرین عملی نیست. یهودیت یک سری بکن و نکن نیست - یک راهنمایی است به تاریخ ما و آینده‌مان. و باید در فرزندانمان توجه و تعهد بوجود بیاوریم. باید به آنان نشان دهیم که حرفمان با عملمان یکی است. درجه ارتباط ما با یهودیت راستین و تعهدمان، ادامه دهنده اعتقاد ما به یهودیت است، تا از این راه انسانهایی باشیم در حد بالای انسان بودن.

بقول ربای مردخای کاپلان: برای یهودی بودن، وابستگی به اعتقاد و عمل کردن به یهودیت لازم است. رهبران و سرمشقان و خادمان جامعه که در مقابل چشمان جوانان ما هستند بایستی با عمل خود سرمشق خوبی برای آن باشند. تصورات پوچ و فانتزیهای در خواب امپراطور بودن، چنین کتابهای تاریخی!! نوشتن مثل این است که کسی در خواب پرواز کند و وقتی از خواب بیدار شد فکر کند می‌تواند بپرد و از بالای ساختمان ۵۰ طبقه خود را پائین بیاندازد.

آقای کرمانشاهچی و نویسنده آن کتاب کذایی از خواب بیدار شوید. داستان آن امپراطور را می‌دانید که برهنه بود و تنها یک کودک نوجوان جرئت کرد به او بگوید که برهنه است و لباس در بر ندارد.

گر چه من کودک نیستم و حرف زدن با شما و امثال شما اصلاً جرئت نمی‌خواهد ولی با صداقت و پاکی روح یک کودک می‌گویم که برهنه‌اید. برهنهٔ معنویات. ضرر افکار شما و دوستانتان و کسانی که میگذارند شما سوارشان بشوید بیشتر از منفعت شماها به جامعه است. به بسیاری از جوانان سر درگمان نگاه کنید - بخاطر این جوانان، بخاطر جامعه، من می‌نویسم. من می‌نویسم تا وقتی که تجاوز جنسی به یک پسر نوجوان، به یک دختر نوجوان، شکمهای گرسنه، تن‌های بدون لباس، فقر معنوی، وارد گنگ شدن جوانان، کم ازدواجی جوانان، افزایش طلاق، ارزشهای تفرقه انداز، نبودن تحصیلات یهودی و دهها درد دیگر که من و دوستانمان در سازمان سیامک شبانه روز با آن‌ها دست بگریبانیم، از امپراطور شدن شما و کتاب بی ارزش و مهلک نوشتن برای جامعه مهمتر شود و جوان یهودی ایرانی تبار اگر حتی راه حلی آنی برای مسائلش نداریم بداند امیدی برای آن راه حل را برایش زنده نگاه خواهیم داشت. □

شالم

رویدادهای سازمان سیامک در ماه گذشته

کمیته یاران (خاوریم) سیامک

در ماه گذشته اعضاء این کمیته به مدت سه روز و دو شب با یک گروه ۳۰ نفره اقدام به برگزاری تعطیلات با اسکی نمودند. این برنامه با اجرای برنامه شب شبات و دعاهای مخصوص پر از لحظات شادی و تفریح بود که دوستان جدیدی را برای اعضاء و میهمانان به ارمغان آورد.

این گروه کماکان روزهای یکشنبه برنامه کوهنوردی را اجرا می‌نماید. از برنامه‌های دیگر این گروه فعال، آشنا نمودن و تسهیل برقراری ارتباط شغلی NET WORKING بین اعضاء است تا بتوانند با کمک یکدیگر و خرید و فروش با هم، به رونق تجارتی اعضاء کمک کنند.

برای آشنایی و پیوستن با این گروه می‌توانید با تلفن مستقیم آنان ۱۱۶۱-۲۸۱ (۳۱۰) تماس حاصل نمائید.

کمیتهٔ تیکون اُلام

در ماه گذشته و در پی ارسال اولین محموله لباس به خانواده‌های نیازمند و شورای زنان یهودی آمریکا، خانواده‌های دیگر نیز لباسهای زیادی خود را که شامل ۳ جعبه و ۱۴ عدد کیسه بود به دفتر سازمان اهداء نمودند.

ترتیب کار بر این است که خانواده‌های نیازمند می‌توانند به دفتر سازمان مراجعه نموده و هر چقدر لباس لازم دارند برمی‌دارند. مازاد این لباسها در دوشنبه اول هر ماه توسط شورای زنان یهودی آمریکا جمع‌آوری شده و در مغازه‌های مخصوص به فروش رسیده و درآمد آن به خانواده‌های نیازمند می‌رسد.

این کمیته در راه اجرای غذارسانی به خانواده‌های نیازمند از آقای دیوید کاشانی ۱۸ گالن روغن غذایی کاشر و ۱۵ عدد کیسه برنج ۲۵ پاندی دریافت نمود که از سخاوت بی حد ایشان متشکریم. ایشان در ضمن با تماس با آقای داریوش سوفر از شرکت خوب صدف ۵ کیسه ۱۰۰ پاندی لوبیا و ۵۰۰ پاند نخود دریافت نمودند که از علو طبع خانواده محترم سوفر نیز بسیار سپاسگزاریم. سازمان سیامک از کیترینگ کاشر بهادر که در غذا رسانی به افراد نیازمند با ما همکاری نموده‌اند تشکر می‌نماید.

اعضاء کمیته تیکون اُلام (بهبود جهان) در یک شب دوشنبه این کیسه‌ها را به کیسه‌های کوچک تبدیل نموده و سر آنان را بسته و به خانه‌های افراد نیازمند تحویل دادند.

اگر نذر یا نیازی دارید با دفتر سازمان برای اهداء لباس، غذا، تحویل آن به خانه افراد نیازمند و هر کمک دیگری که می‌توانید بکنید تماس حاصل نمائید. ۴۷۹۸-۴۷۹ (۳۱۰)

این کمیته همچنین اجاره یک ماهه آپارتمان و مریضی را که برای معالجه به آمریکا مراجعه نموده بود را پرداخت نمود.

جشن جوانان

شنبه شب ۱۸ فوریه، هتل مجلل بورلی هیلتون در بورلی هیلز شاهد جشن و پایکوبی ۷۰۰ نفر از جوانان یهودی شهرمان بود.

این برنامه‌ها که در هیچ رسانه گروهی غیر یهودی تبلیغ نمی‌شود برای آشنایی جوانان و ازدواج احتمالی آنان برگزار می‌گردد.

از خصوصیات منحصر بفرد این برنامه استفاده نکردن از خوانندگان گران قیمت ایرانی بود که امیدواریم دیگر سازمانها نیز با

درک این واقعیت که درآمد این جشنها برای کمک به نیازمندان است و نه پولدارتر کردن خوانندگانی که بیش از مجالس دیگر از سازمانهای خیریه پول میخواهند - از خواندن آهنگهای یهودی خودداری میکنند - بیش از ۲ ساعت برنامه اجرا نمی‌کنند و شاید دهها توقع دیگر دارند، در این راه قدم بردارند - جوانان تحصیلکرده و فهمیده‌ای که در این جشن شرکت کرده بودند با رضایت کامل برنامه را که تا ۳ بعد از نیمه شب ادامه داشت ترک کردند.

درآمد کامل این جشن که تمام افراد دست اندر کاران داوطلبانه در آن خدمت کرده بودند به برطرف کردن نیازهای جامعه خواهد رسید.

سفر جوانان به اسرائیل

کمیته تداوم یهودیت SHORASHIM برای آشنایی نوجوانان با کشور و پیشرفتهای اسرائیل با کنیسای سفارادیک، بورلی هیلز و شورای فدراسیون یهودیان آمریکایی، لوس آنجلس همکاری می‌نماید تا ترتیب مسافرت آنان را بدهد. برای راهنمایی و اطلاعات بیشتر و دریافت بورسهای آسان با دفتر سازمان تماس حاصل نمائید.

همچنین کلاسهای مشترک سازمان سیامک به UNIVERSITY OF JUDAISM از هفته اول می ۱۹۹۵ شروع خواهد گردید. برای اطلاعات بیشتر به آگهی صفحه ۱ همین شماره چشم انداز توجه نمائید.

این کمیته در پی برگزاری دومین رسیتال موسیقی، با انتخاب قضات این برنامه از کلیه علاقمندان شرکت در این رسیتال خواهشمند است که با دفتر سازمان تماس حاصل نمایند.

این رسیتال در رشته‌های مختلف آلات موسیقی و سنی انجام خواهد گردید.

توضیح در مورد تصویر روی جلد

تصویر روی جلد مینیاتور دوران صفویه از مجلس خشایارشا (اردشیر) از کتاب اردشیرنامه می‌باشد.

مولانا شاهین در سال ۱۳۳۲ - ۱۳۳۰ میلادی (قریب به هفتصد سال قبل) کتاب اردشیرنامه را به سبک شاهنامه فردوسی تألیف نموده است. متن نوشته اطراف تصویر فارسی به خط عبری می‌باشد.

دفتر حقوقی

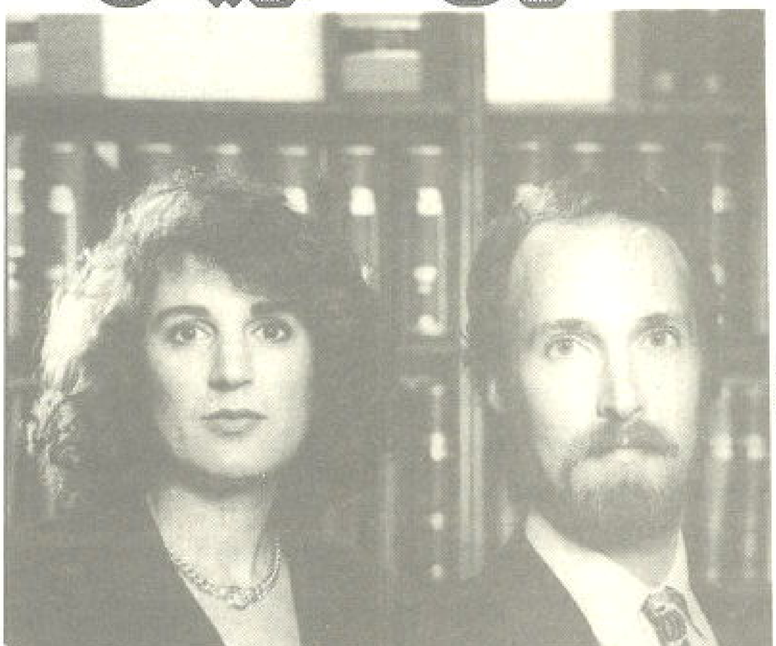
مارتین ولف

وکیل رسمی دادگاه های سراسر آمریکا و کالیفرنیا و دادگاه های فدرال

باهمکاری « مشاور فارسی زبان »

نازی نظریان

PERSONAL INJURY



تصادفات

قاطع، سریع و دلسوز حافظ حقوق شما

- BUSINESS & COMMERCIAL LAW
- WILLS, TRUST & ESTATE PLANNING
- CONTRACTS, CORPORATION & PARTNERSHIPS
- REAL ESTATE, PURCHASE & SALE
- LANDLORD - TENANT
- BUSINESS LITIGATION, ARBITRATION
- COLLECTION

- تجارت و بازرگانی
- تنظیم وصیت نامه و امور انحصار وراثت
- قرارداد ها و ثبت و انحلال شرکت ها
- املاک و مستغلات
- روابط مالک و مستأجر
- رفع اختلافات از طریق مذاکره و یا قانونی
- امور کالکشن (مطالبات)

433 N. CAMDEN, 12th FLOOR BEVERLY HILLS CA 90210
TEL : (310) 205 - 2033 FAX : (310) 205 - 2074



گفتگوی اختصاصی چشم انداز با اِهود اولمرت (شهردار اورشلیم)

مصاحبه گر: ژرژ هارونیان

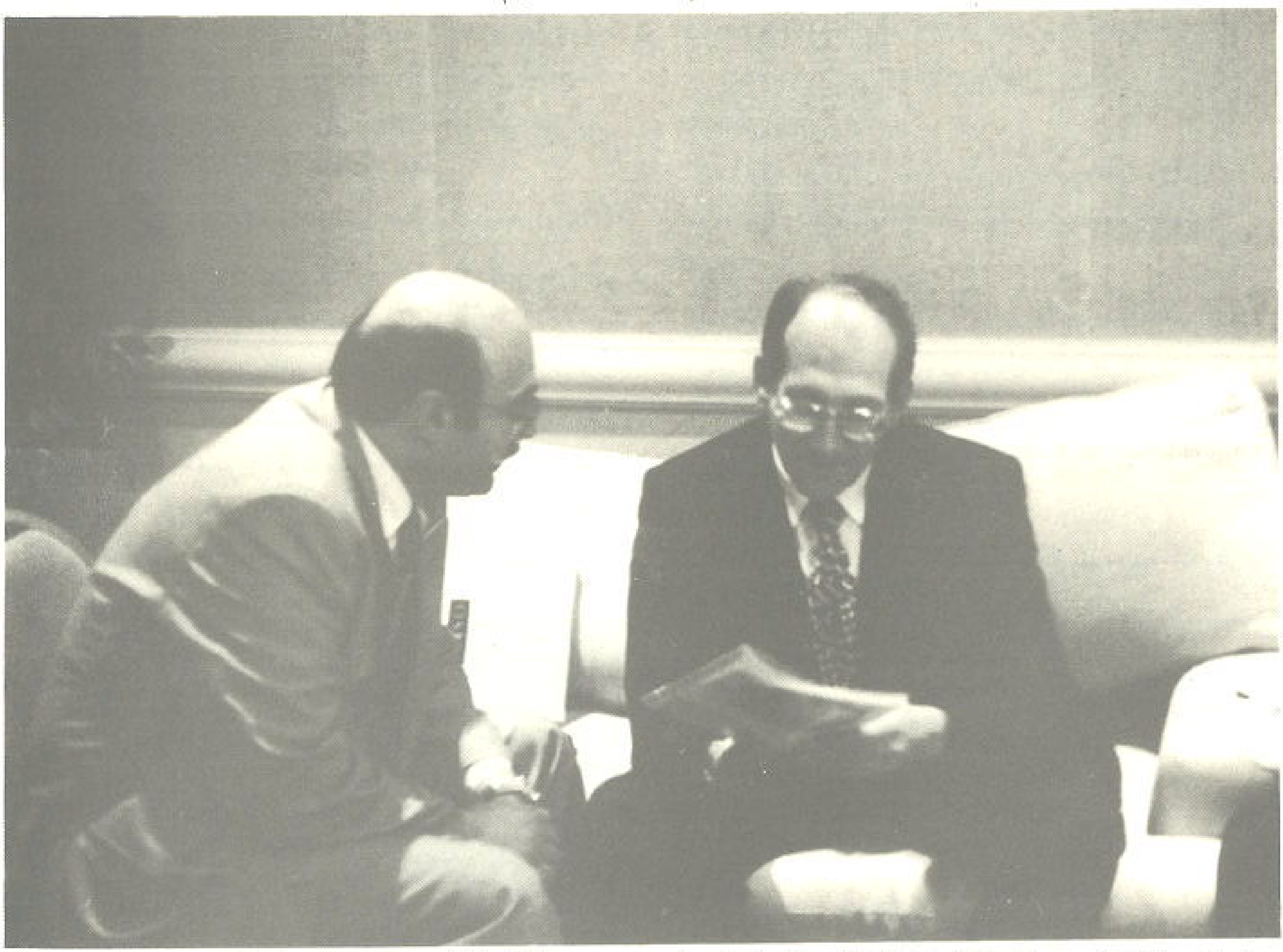
تاریخ سیاسی کشور اسرائیل با آنکه از نظر زمانی، دورانی نسبتاً کوتاه است ولی در واقع مبین سرگذشتی پر تحول و سرشار از نقش آفرینی انسانهاست. سرگذشت مردمی که با رنج و از خود گذشتگی و ایثار مملکتی نوین را بنا کردند و در این میان رهبران آن کشور در بسیاری موارد برای دیگر جوامع نمونه‌ای بوده‌اند از آنچه که یک رهبر واقعی و مردمی باید باشد. شجاعت، کفایت و درایت، ایمان و فداکاری از صفات بارز این افراد بوده که باعث احترام توام با تحسین جهانیان گردید. بدون تردید نقش کسانی مانند بن گوریون، بگین، گلدا مئیر، ابان و یا دایان در کسب استقلال کشور و هدایت آن در لحظات حساس تاریخی همواره به عنوان الگوهائی از رهبری در تاریخ ثبت خواهد شد.

ولی در نسل جدید کادر رهبری سیاسی، معدودی هستند که در عرض چند سال اخیر در محافل و مطبوعات برای خود معروفیت و احترام خاصی یافته‌اند. برنامه‌های خبری تلویزیونی و گزارشات نشریات معتبر کسانی چون بنیامین نتنیاهو (رهبر لیکود)، یوسی بیلین (معاون وزارت خارجه) و اهود اولمرت (شهردار اورشلیم) را به عنوان ماخذ اخبار و بیان کننده افکار عمومی مردم اسرائیل می‌شناسند. این ردهٔ جدید رهبران عموماً میانسال، دارای تحصیلات عالیه و صبرا (متولد اسرائیل) می‌باشند و این‌ها هستند که در این محافل به عنوان رهبران احتمالی آینده کشور مطرح می‌گردند.

اِهود اولمرت در سال ۱۹۴۵ در اسرائیل متولد گردیده و در رشته‌های روانشناسی، فلسفه و حقوق از دانشگاه عبری اورشلیم فارغ التحصیل شده است. او که یک وکیل دادگستری است برای اولین بار در سن ۲۸ سالگی به عضویت کِنِسِت (مجلس) انتخاب شد و پس از آن در پنج دورهٔ متوالی از سوی مردم به این پست برگزیده شد. در حال حاضر جزو پنج نفر شخصیت اصلی حزب لیکود محسوب می‌گردد و از سال‌های ۱۹۸۱ الی ۱۹۸۸ عضو ارشد در «کمیتهٔ امور خارجه و دفاع» کنست که مهم‌ترین کمیتهٔ آن مجلس قانون گذاری می‌باشد بوده است. از ۱۹۸۸ الی ۱۹۹۰ در کابینه شامیر به عنوان وزیر امور اقلیت‌ها و از ۱۹۹۰ الی ۱۹۹۲ به عنوان وزیر بهداری انجام وظیفه کرده است. در انتخابات نوامبر ۱۹۹۳ با شکست دادن تدی کولک شهردار پرسابقه اورشلیم به بزرگ‌ترین پیروزی در فعالیت‌های سیاسی خود دست یافت و در حال حاضر در این مقام از محبوبیت خاصی در میان مردم اورشلیم برخوردار است. از او به عنوان یک شهردار کاردان و مؤثر صحبت می‌شود و آینده‌ای درخشان برایش پیش بینی می‌گردد.

اهود اولمرت در اواخر ژانویه ۹۵ به عنوان میهمان اصلی در ضیافت سالیانه «انجمن دوستداران بیمارستان شعره صدق» شرکت کرد و این باعث افتخار فعالین چشم انداز است که موفق شدیم در این سفر کوتاه جلسه‌ای خصوصی برای گفتگو با این سیاستمدار بنام

«کمیته روابط اجتماعی» COMMUNITY RELATIONS COMMITTEE وابسته به «شورای فدراسیون یهودی» JEWISH FEDERATION COUNCIL برگزار گردید شرکت کردم.



اسرائیلی داشته باشیم. در اینجا لازم است از آقای جک (یعقوب) هارونیان مقیم نیویورک که در ترتیب دادن این جلسه با ما همکاری صمیمانه نمودند سپاسگزاری کنیم و هم چنین امیدواریم که ایشان به عنوان تنها عضو ایرانی «هیأت امناء دوستداران بیمارستان شعره صدق» و ریاست شاخه ایرانی این سازمان خیریه کماکان باعث افتخار جامعه یهودیان ایرانی و در راه خود موفق و پیروز باشند.

***

اولمرت مردی است بلند قامت و با نگاهی نافذ، رفتاری دوستانه و مردمی دارد و واضح است که بر محیطی که وارد آن شده مسلط است. برای آشنایی بیشتر با افکارش در جلسهٔ سخنرانی که از سوی

سخنانش را با این چنین مضمونی آغاز کرد: «دوستان عزیز، من از اورشلیم، پایتخت ابدی و غیر قابل تقسیم کشور اسرائیل و ملت یهود می‌آیم.» توضیح می‌دهد که اورشلیم یعنی سمبل تاریخ و میراث یهودیت. گر چه این شهر در دنیای مسیحیت و اسلام نیز مورد احترام است ولی برای یهودیان مهم‌ترین است. اورشلیم قلب ملت یهود است و قلب را نمی‌توان به دو یا چند تکه تقسیم کرد زیرا بدن از بین می‌رود». او می‌گوید که: «اسرائیل استقلال واقعی‌اش را در سال ۱۹۶۷ پس از فتح کامل اورشلیم کسب کرده و به تاریخ یهود اشاره می‌کند که چگونه مردم ما قرن‌ها به امید آنکه روزی اورشلیم را باری دیگر باز یابند به زندگی سخت و جانکاه خود ادامه دادند.

یادآوری می‌کند که سال آینده سه هزارمین سالگرد اعلام اورشلیم به عنوان پایتخت کشور یهود از سوی حضرت داود است و این خود مدرکی است از این وابستگی و سابقه طولانی».

اورشلیم از سوی بعضی به «شهر صلح» موسوم گردیده ولی او معتقد است که این نام تاریخ شهر مقدس را نادیده می‌گیرد و «شهر جنگ» شاید برازنده‌تر باشد زیرا که چه خونریزی‌ها و مبارزات که برای تصاحب آن شده ولی می‌گوید برای او اورشلیم «شهر امید» است، امید برای روزهای بهتر و جامعه‌ای عادل‌تر.

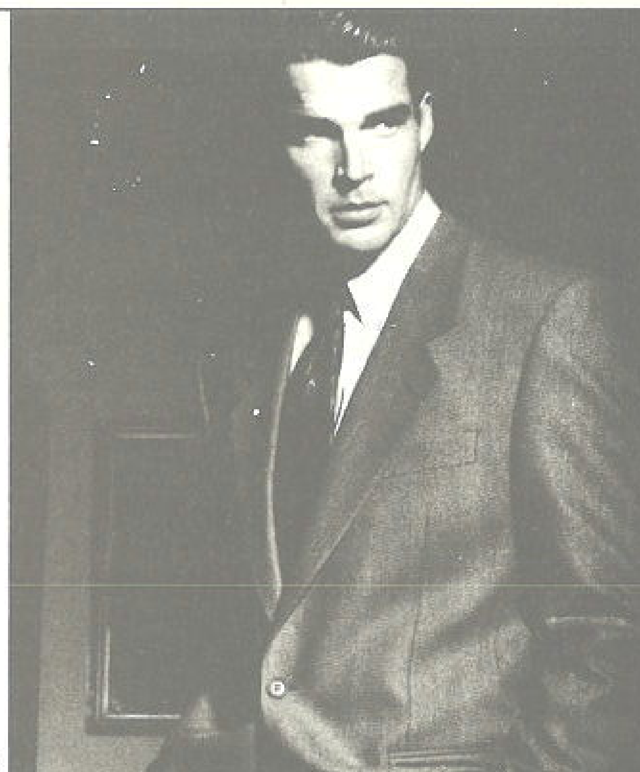
وقتی پای صحبت او می‌نشینم و از محبتی که به ما و جامعهٔ ما کرده تشکر می‌کنم اولین پرسش اینکه، «شما می‌گویید پایتخت غیر قابل تقسیم و ابدی کشور و ملت یهود و باز هم گفتید که این فرق نمی‌کند که یهودی سنتی باشی و یا ریفورم و یا حتی غیر مذهبی، اورشلیم همواره چون مرکز ثقل یهودیان بوده و خواهد بود. پس چرا آینده اورشلیم در مذاکرات صلح به صورت موضوعی که بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت مطرح گردید. آیا قرار و مدار پنهانی در کار است و اصولاً چه مطالبی دربارهٔ اورشلیم مورد بحث خواهد بود؟

اولمرت: «من خیلی متأسفم که قضایا به این ترتیب جلو رفت. به نظر من دولت اسرائیل در این مورد اشتباه کرده و قرار و مدار پنهانی در کار نیست. دولت ما اصولاً نباید این مطلب را قبول می‌کرد و امیدوارم که این اشتباه خود را جبران کنند. در هر صورت من در این مورد پافشاری خواهم کرد که هیچ گونه سازشی دربارهٔ اورشلیم انجام نگردد.

چشم انداز: شما آیندهٔ اعراب را در اورشلیم چطور می‌بینید؟ چه قدرت سیاسی خواهند داشت و آیا مثلاً می‌توانند عضو انجمن شهر باشند؟

اولمرت: البته اعراب همین حالا هم می‌توانند عضو انجمن شهر باشند. آن‌ها به عنوان شهروندان اورشلیم مانند هر شهروند دیگر کاملاً آزاد هستند و از حقوقی مساوی برخوردار می‌باشند. به نظر من این مسئله‌ای نیست و اعراب بخشی از این شهر می‌باشند و خواهند بود.

چشم انداز: در مطبوعات به تازگی این بحث مطرح شده که زمان



توسعه مرزهای شهرستان اورشلیم رسیده و شهرک‌های اطراف که عملاً بخشی از آن می‌باشند می‌باید که جزئی از اورشلیم بشوند. نظر شما در این باره چیست؟

اولمرت: من با این طرح بسیار موافقم. شهرک‌هایی مانند گیوت زئو یا مَعَله ادونیم جزئی از اورشلیم باید بشوند. در حال حاضر این شهرک‌ها و اورشلیم کاملاً بهم چسبیده‌اند و فقط یک مرحله قانونی مانده که این شهرک‌ها را با اورشلیم یکی کنند. امیدوارم که این مسئله عملی شود.

چشم انداز: همانطوری که میدانید هفتهٔ گذشته بمب گذاری دیگری در اسرائیل انجام شد که تعداد ۲۱ نفر از سربازان متأسفانه قربانی شدند و این اتفاقات از زمانی که مذاکرات صلح شروع شده به صورت تصاعدی تعدادشان زیادتر گردیده است و بسیاری مجروح یا کشته شده‌اند. در طی سالها اسرائیل همواره عملیاتی در پاسخ اینگونه اقدامات انجام می‌داده و «مقابله به مثل» سیاست دولت می‌بود. آیا شما فکر می‌کنید که دولت باید اینگونه عملیات انتقامی را باز دوباره از سر بگیرد؟ چه طریقی به نظر شما صحیح است؟

اولمرت: پاسخ نهایی این است که ما باید کسانی را که باعث و بانی این جنایت‌ها هستند از میان ببریم. ولی چگونه این کار باید عملی شود یک مسئلهٔ عملیاتی نظامی است که اینجا جای صحبت دربارهٔ آن نیست. این امری است که باید توسط نیروی انتظامی و امنیتی ما انجام گردد.

چشم انداز: از لحن شما به نظر می‌آید که دولت کنونی آنچه را که به نظرتان لازم است انجام نمی‌دهد؟

اولمرت: مسلماً تا موقعی که این عملیات ادامه دارند، به این معنی است که ما نتوانسته‌ایم در جلوگیری از آن‌ها موفق شویم پس باید به فکر راه حل‌هایی باشیم که این مشکل را ریشه کن کنند.

چشم انداز: شما فکر می‌کنید که روند مذاکرات صلح بر چه مبنایی باید باشد؟

اولمرت: اولین و شاید مهم‌ترین مسئله این است که ما باید کنترل کامل امور امنیتی را داشته باشیم. تا آنجائی که من میدانم ما مشغول مذاکرات صلح هستیم تا برای مردم کشورمان امنیت برقرار نمائیم و نتیجهٔ این مذاکرات تاکنون آرامش و امنیت کمتر بوده، سؤال این است که پس چرا که ادامه دهیم؟ ما به جز ناآرامی و خونریزی چه بدست آورده‌ایم؟ ما باید بهترین شرایط امنیتی را برای مردم خود فراهم کنیم. من فکر نمی‌کنم که معنی صلح این خواهد بود که طرفین با یکدیگر روابط صمیمانه و بسیار نزدیک داشته باشند. البته نتایج صلح بسیار با ارزش است ولی بالاتر از هر چیز همان است که گفتم و آن امنیت است.

چشم انداز: انتخابات آینده را چطور می‌بینید؟

اولمرت: من فکر می‌کنم لیکود به سادگی برنده در مبارزات انتخاباتی خواهد بود و دولت آینده را تشکیل خواهد داد.

چشم انداز: مسئله‌ای که به صورت مفصل در مطبوعات یهودیان خارج از اسرائیل و فکر کنم حتی در اسرائیل مورد بحث قرار گرفته، مخصوصاً این روزها و در رابطه با مسئلهٔ مذاکرات صلح دولت رابین، موضوع نقش و مسئولیت یهودیان دنیا در رابطه با سیاست دولت‌های اسرائیل است. سؤال اینکه آیا یک یهودی غیر اسرائیلی حق این را دارد که از دولت اسرائیل علناً انتقاد کند و یا باید در هر صورت آن خط را جانبداری کند.

آیا به خاطر اینکه یک یهودی غیر اسرائیلی در خارج از اسرائیل زندگی می‌کند و نقشی مستقیماً در آنچه که مثلاً صلح یا جنگ و یا

بمب گذاری‌ها در زندگی روزمره افراد مقیم مملکت دارد ایفاء نمی‌کند، باید این حق را از خود سلب کند؟

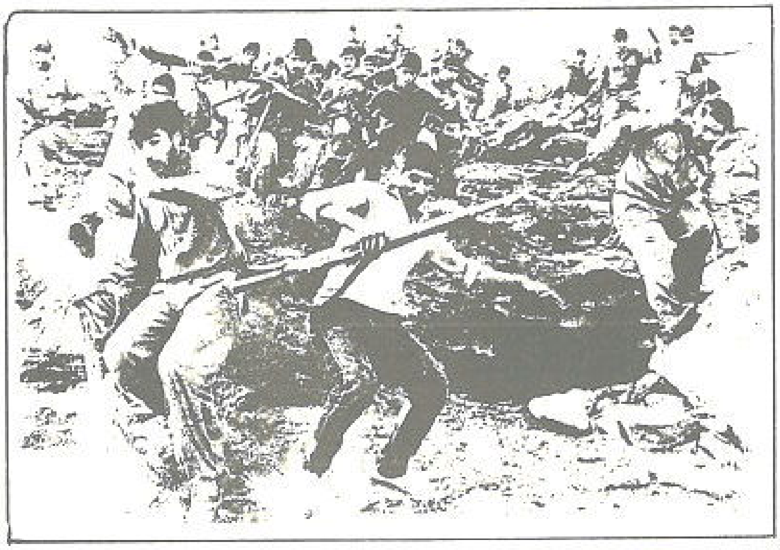
اولمرت: بگذارید به شما بگویم که اصولاً هر دولتی از انتقاد زیاد دل خوشی ندارد و این فرق نمی‌کند که حزب کار قدرت را در دست دارد و یا زمانی که لیکود قدرت را در دست دارد. در هر صورت دولت‌ها دوست ندارند که از سوی کسی مورد انتقاد قرار بگیرند حتی از شهروندان خود مملکت. ولی واقعاً فرقی نمی‌کند. همگی ما در شرایط دموکراتیک زندگی می‌کنیم. مگر یهودیان آمریکائی دولت آمریکا را مورد انتقاد و سؤال قرار نمی‌دهند، پس این حق را نمی‌توان از کسی سلب کرد. دولت‌ها باید کوشا باشند که با ارائه برنامه‌های صحیح کمتر مورد انتقاد قرار بگیرند. ما از یهودیان خارج می‌خواهیم که با ما همگام باشند و به ما کمک کنند، چه مالی و چه معنوی. از آن‌ها می‌خواهیم که از ما دفاع کنند و ما را همیار باشند، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که همیشه این خط را کورکورانه دنبال کنند و اظهار نظر نکنند. این یک واقعیت زندگی سیاسی است و آنرا کاری نمی‌توان کرد.

چشم انداز: اجازه بدهید در مورد موقعیت سیاسی شما سؤال کنم. بعضی منتقدین سیاسی معتقدند که شما پیروزی خود را به خاطر کمک جوامع و احزاب مذهبی و ماوراء مذهبی به دست آورده‌اید و دین بزرگی به آن‌ها دارید و در نتیجه آن‌ها نفوذ زیادی در تشکیلات شما دارند. آیا این طور است؟

اولمرت: خیر به هیچ وجه. آن‌ها نفوذ بیش از حد در امور ندارند و اگر نفوذی در برنامه ریزی‌ها دارند کاملاً متناسب با تعداد نفوس آن جوامع می‌باشد و این امری است قابل درک و روشن. ما چه می‌خواهیم؟ مگر این افراد حق ندارند نقشی در امور شهر خود داشته باشند؟ مگر آن‌ها بخشی از این جامعه نیستند؟ چرا باید دیگران حرفشان را بتوانند بگویند و اینها ساکت باشند؟ موضوع این است که آیا نفوذ آن‌ها بیشتر از آنچه که باید باشد می‌باشد و جواب منفی است.

چشم انداز: می‌دانم که وقت شما تنگ است و باید برای قرار بعدی عازم شوید ولی اجازه دهید سؤال آخری را درباره نقش ایران در منطقه از شما بکنم. به نظر شما سیاست دولت اسرائیل در این باره چه هست؟

اولمرت: با تشکر از شما. باید بگویم که متأسفانه شواهد و قرائن نشان می‌دهد که دولت ایران در به راه انداختن عملیات تروریستی و تشویق گروه‌های بنیادگرا و افراطی اسلامی نقش مستقیم دارد و این باعث مشکلات فراوان گردیده. ما باید که جلوی این فعالیت‌ها را یکبار و برای همیشه بگیریم و فکر می‌کنم که اگر دولت ایران متوجه نشود که چه خسارت‌های گرانی را دارند به وجود می‌آورند در نهایت باید غرامت سنگینی بپردازند. □



نوشته: فرگوس ام بوردویچ

ترجمه: مهندس مجید آباثی

نگاهی بر پیشرفتهای بنیادگران اسلامی

در تابستان سال ۱۹۹۳ میلادی، عزیز نسین نویسندهٔ معروف، سخنرانی خود را در کنفرانس نویسندگان ترک در شهر سیواس، در شرق ترکیه تمام کرده با تشویق ملایمی روبرو شد. در این سخنرانی، نسین در اشاره به قرآن گفت: «سخنانی که در هزار و چهار صد سال پیش گفته شده‌اند، همه احتیاجات بشر امروزی را در بر نمی‌گیرند.»

همان بعد از ظهر، عزیز نسین، پنجرهٔ اطاق هتل خود را باز کرده و متعجبانه به هزاران تظاهر کننده در خیابانهای جلوی هتل نگاه کرد که به همراهی شعار لااله الله و «مرگ بر عزیز نسین» می‌دادند. چند دقیقه بعد، این تظاهر کنندگان شیشه‌های هتل را شکسته و با ریختن بنزین بر روی پرده‌ها، هتل را به آتش کشیدند. نسین به طبقهٔ بالای هتل دوید و از آنجا ماشین آتش نشانی را دید که در حال بلند کردن نردبانهای خود است که مسافران هتل را از طبقات بالا نجات بدهد. عزیز نسین به توسط این نردبانها از آتش نجات یافت. ولی در حالی که از آخرین پله‌ها پایین می‌آمد لیز خورده و به زمین افتاد. ناگهان صداهای خشمناک از میان جمعیت برخاست که «این عزیز نسین است» و «این ملحد باید کشته شود». هنگامی که یورش جمعیت به طرف او شروع شد، افسر پلیسی این نویسنده هفتاد و نه ساله را از خطر نجات داده و به جای امنی انتقال داد. عزیز نسین از این خطر گریخت، ولی ۳۷ انسان بی گناه در این آتش سوزی سوختند.

عزیز نسین نمونه کوچکی از قربانیان این موج جدید جنبش اسلامی می‌باشد که سر تا سر خاور میانه و شمال آفریقا را در بر گرفته است. این موج شدیداً در مقابل صلح مابین اسرائیل و همسایگان خود مخالفت کرده و ممکن است دسترسی به نفت خاور میانه را در آینده برای کشورهای غربی در معرض تهدید قرار دهد. همانطور که بمب گذاری مراکز بازرگانی جهان در نیویورک نشان داد، تندروهای اسلامی می‌توانند عملیات تروریستی خود را حتی در آمریکا نیز انجام دهند.

از شمال آفریقا تا خلیج فارس، مسلمانان فقیر و زجر دیده به جرگه گروههای بنیادگرای اسلامی پیوسته‌اند. رشید قانوشی یکی از معروف ترین نویسندگان بنیادگرا می‌گوید: «دلیل شکست اکثر برنامه‌های عمرانی کشورهای عربی برای این است که اکثر این ترقیات بر اساس اصول اسلامی طراحی نشده‌اند.» رهبران گروههای بنیادگرای اسلامی، مشکلات جوامع خود را ناشی از تأییدات انحرافی فرهنگ غربی می‌دانند و سعی دارند حکومتی را جانشین حکومت فعلی بنمایند که متأثر از برداشتهای غیر قابل انعطاف ایشان از قرآن باشد.

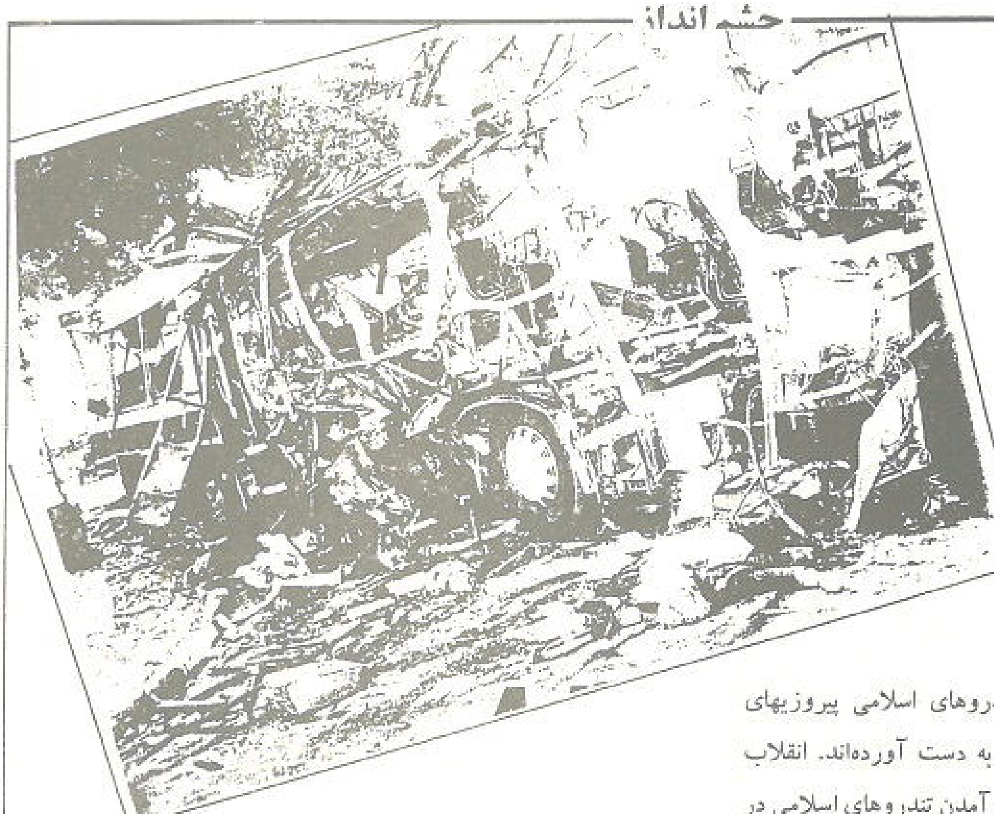
در حالی که اکثر جمعیت یک میلیارد و سیصد میلیون نفری

گرایان اسلامی سر تا سر وجود آن را در بر گرفته است. اعضای پلیس مردمی اسلامی، که در ایران تعلیم دیده‌اند. در خیابانهای شنی خارطوم گشت می‌زنند و افراد را به جرم مشروب خواری و نقض دیگر فرمانهای قرآن دستگیر کرده و به زندان می‌اندازند. دخترهای نوجوان به ۷۰ ضربه شلاق برای نپوشاندن موهای خود محکوم گشته و هزاران زندانی سیاسی شکنجه شده‌اند. جرم مرگ برای بدگویی از اسلام دوباره القا شده است.

تعداد زیادی از دیپلماتهای جهانی اعتقاد دارند که الطرابی سودان را به پناهگاهی برای تروریستهای کشورهای دیگر تبدیل کرده است. مقامات دولتی مصر، تونس و الجزایر به سازمان ملل شکایت کرده‌اند که سودان گروههای تروریستی ضد این دول را به توسط اسلحه، پول، پاسپورت و تعلیمات نظامی حمایت می‌کند. یکی از متفکرین بنیاد گرای اسلامی، نویسنده پاکستانی ابوالعلاء معدودی می‌گویند. «بنیاد گرایی اسلامی حرکتی است که از همه جانب انسان در بر می‌گیرد. این جنبش تمام زوایای زندگی انسان را شکل داده، وجود انسان را به کلی در کنترل خود در می‌آورد. از این لحاظ، بنیاد گرایی اسلامی شباهت چشمگیری به دولتهای فاشیستی و کمونیستی دارد.»

تا زمستان پارسال، عبدالعزیز سماتی مجری واریته پر طرفداری در تلویزیون الجزایر بود. بنیاد گرایان اسلامی با این برنامه به دلیل نشان دادن خوانندگان و رقصندگان زن در لباسهای کوتاه و سکسی مخالفت کرده و مکرراً سماتی را تهدید به مرگ کردند. او توجهی به این تهدیدها نشان نداد. در فوریه گذشته، سماتی در یکی از خیابانهای اطراف الجزیره منتظر تاکسی بود که شخصی ۳ تیر به طرف او شلیک کرد. یکی از گلوله‌ها به نخاع سماتی اصابت کرد و او را از کمر به پایین فلج نمود. در حالی که این تروریست هیچوقت دستگیر نشده است، سماتی در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در بیمارستان خود اعلام داشت که «من بنیاد گرایان را شکست داده‌ام! من هنوز زنده هستم!» ولی سماتی کماکان فلج باقیمانده و برنامهٔ تلویزیونیش قطع شده است.

شورش اسلامی الجزایر در سال ۱۹۹۲ در هنگامی آغاز شد که دولت نظامی وقت، نتایج اولین انتخابات آزاد آن کشور را نادیده گرفت. برنده دور اول این انتخابات حزب جبهه نجات اسلامی بود که با وجود پیروزی در انتخابات اصولاً به دموکراسی اعتقاد ندارد! یکی از رهبران اصلی این جبهه آقای علی بن حاج می‌گوید: «دموکراسی زهر کشنده‌ای است که بر اساس بی ایمانی بنا شده.» در حالی که جبهه



مسلمان دنیا با بنیاد گرایی مخالفند، تندروهای اسلامی پیروزیهای چشمگیری را در عرض ۱۶ سال اخیر به دست آورده‌اند. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و بر سر کار آمدن تندروهای اسلامی در سودان که پهناورترین کشور آفریقا است، نمونه‌هایی از چنین پیشرفتها هستند. هم اکنون الجزایر در لبه پرتگاه چنین انقلابی گام برمی‌دارد و در مصر بنیادگرایان مسلح نواحی شمالی رود نیل را تحت تسلط خود قرار داده‌اند.

بنیاد گرایان اسلامی پیروزیهای خود را تنها به زور اسلحه به دست نیاورده‌اند. در مصر حزب برادری اسلامی کنترل اکثر کانونهای تخصصی این کشور را بر عهده دارد و در ترکیه حزبی اسلامی که با برخی از عقاید بنیادگرایان موافق است، کنترل انجمنهای دو شهر بزرگ را در انتخابات بهار گذشته به دست آورد.

این دگرگونی خطر بزرگی را برای امنیت ملی آمریکا در بر دارد: به عقیده رابرت ستلاف رئیس کل انستیتو سیاست خاور نزدیک در واشنگتن: «بنیاد گرایان اسلامی مخالف هر گونه حضور کشورهای غربی در خاور میانه هستند.» در حقیقت، هنگامی که صدام حسین به کویت حمله کرد، رهبران بنیاد گرای اسلامی تنها کسانی بودند که با حضور آمریکا و دیگر کشورهای غربی در خلیج فارس مخالفت می‌کردند. همچنین گروه تروریستی فلسطینی حمس که یک اتوبوس اسرائیلی را در اکتبر گذشته منفجر کرد، خاک اسرائیل را خاک مقدس اسلام می‌شناسد که برای همیشه متعلق به مسلمانان خواهد بود.

از زمان به روی کار آمدن دولت جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و حمله دانشجویان پیرو خط امام به سفارت آمریکا در تهران که منجر به گروگانگیری ۵۲ تن شد، رژیم ایران هزاران زندانی سیاسی را شکنجه داده و کشته، جنگی طولانی و مخرب را بر ضد کشور عراق متحمل شده و اقتصاد ایران را کاملاً در هم شکسته است. با این حال آیت الله روح الله خمینی کماکان به عنوان رهبر تمام بنیادگرایان و انقلابیون اسلامی دنیا شناخته می‌شود. هنگامی که گروهی از افسران ارتش سودان کنترل دولت آن کشور را به دست گرفتند، از دولت ایران تقاضای کمک نمودند. دولت ایران دهها میلیون دلار لوازم جنگی ساخت چین به اضافه صدها پاسدار انقلاب را برای تقویت و تعلیم ارتش سودان به خارطوم فرستاد. در ادامه این کمک، دولت جمهوری اسلامی، مجید کمالی را به عنوان سفیر کل جمهوری اسلامی ایران در سودان منصوب داشت. بر حسب گزارش وزارت امور خارجه آمریکا، مجید کمالی نقش بزرگی در طراحی نقشه به حمله سفارت آمریکا در تهران داشته و کمک چشمگیری در پرورش گروه تروریستی حزب الله لبنان کرده است.

حتی با داشتن مجلس و رئیس جمهور، قدرت اصلی در سودان به دست وکیل پاریس تحصیل کرده‌ای به نام حسن الطرابی می‌باشد. سودان به زیر دست الطرابی، که رهبر گروه بنیاد گرای جبهه ملی اسلامی است، به کشوری تبدیل شده که ترس از ارتش، پلیس و بنیاد

نجات اسلامی خود را از خشونت دور نگاه می‌دارد، گروههای دیگر که از طرف سودان حمایت می‌شوند مشی مسلحانه را دنبال کرده، دستور به خروج غربیان از الجزایر را داده و تعدادی را به دلیل عدم پیروی از این دستور به قتل رسانده‌اند. در دسامبر سال ۱۹۹۳، ۱۲ مهندس کروشیائی از محل پروژهٔ ساختمانی خود ربوده شده و به وضع ناهنجاری کشته شدند و در آگوست امسال، ۵ مقام دیپلماتیک فرانسه در جلوی خانه خود ترور شدند. تا به امروز، حدود ۷۰ خارجی در الجزایر به قتل رسیده‌اند.

اهالی کشور الجزایر بیشتر از خارجیان در خطر حمله بنیاد گرایان هستند. در عرض دو سال گذشته بیش از ده هزار نفر به توسط افراد مسلح کشته شده‌اند. «میلیشا»ی اسلامی سلمانیهای زنانه را خراب کرده، مراکز فروش مشروب را آتش زده و بشقابهای ماهواره‌ای را که برنامه‌های تلویزیونهای خارجی را وارد به الجزایر می‌کرد از بین برده‌اند. به زنها به دلیل پوشیدن لباسهای غربی حمله شده و دختران نوجوان برای پیروی نکردن از حجاب اسلامی کشته شده‌اند.

گروه مسلح اسلامی (نام حزب بی غیر قانونی در الجزایر - مترجم) به تازگی اعلام کرد که تحصیل بر ضد جهاد اسلامی است و به معلمین و محصلین مدارس و دانشگاهها اخطار داد که از مدارس به دور بمانند. اعضای این گروه برای نشان دادن قدرت خود یک استاد دانشگاه را دو روز قبل از شروع کلاسها به قتل رساندند. به همین ترتیب سر نویسنده معروف دکتر لعاوی فلیسی را بریده و بر روی میز تحریرش نهادند و گلوی شاعر یوسف سبطی را در حالی که دخترش را نگاه می‌کرد بریدند.

مارتی کریمر، معاون رئیس انستیتو دایان اسرائیل و یکی از معروفترین صاحبنظران بین المللی در زمینه بنیاد گرایی اسلامی اخطار می‌دهد که، افتادن دولت الجزایر به دست بنیاد گرایان اسلامی، کمک بزرگی به بقیه جنبش‌های اسلامی منطقه خواهد کرد.

در مصر، سعید اشماوی زندگی خود را برای مخالفت، بنیادگرایان به معرض خطر گذاشته است. در حالی که خود مسلمان است، بنیاد گرایان سر تا سر مصر خواهان قتل او شده‌اند. اشماوی اکنون زندگی خود را به تنهایی در آپارتمان کوچکی و تاریکی در قاهره می‌گذراند و اعتقاد دارد که اگر بنیاد گرایان در مصر به قدرت برسند، او در عرض نیم ساعت اول کشته خواهد شد. جرم این قاضی ۷۲ ساله بازنشسته این است که بر اساس تحقیقاتی که در مورد قوانین اسلامی کرده به این



نتیجه رسیده است که بسیاری از عقاید بنیاد گرایان اسلامی پایه‌ای در قرآن ندارد و از صدر اسلام سرچشمه نمی‌گیرد. اشماوی می‌گوید: «جنگ مسلحانه نه فقط یک اعتقاد مذهبی نیست بلکه یک ایده‌ئولوژی سیاسی است. بنیاد گرایان اعتقاد دارند که جهاد وسیله‌ای است برای وادار کردن انسانهای دیگر که به اسلام آن‌ها ایمان بیاورند. در حالی که اسلام فقط معنای پاکسازی روح انسان را می‌دهد و نوشته‌ای در قرآن نیست که زنان را مجبور به پوشیدن حجاب کند. قرآن به ما درس می‌دهد که با همه انسانها به یکسان رفتار کرده و به دلیل جنس، مذهب، زبان و اعتقادات مذهبی و فرهنگی تضادی قایل نشویم.»

با توجه به اینکه قرآن مذاهب دیگر را به رسمیت می‌شناسد، بنیادگرایان مسلح حمله به معتقدین به ادیان دیگر را ادامه می‌دهند: در مصر هدف اصلی چنین حملاتی مسیحیان قبطی Copt هستند که در عرض صد سال اخیر با همسایگان مسلمان خود در صلح کامل زندگی کرده‌اند. کشیشان قبطی و معتقدین به این مذهب کشته شده و

کلیساهایشان خراب شده است. بطور مثال در منطقه جنوبی اسیوت، پدر روحانی بنیامین به مسیحیان قبطی کمک بسیار زیادی کرده بود. کشیشان دیگر نیز به این پدر روحانی رو آورده، سخنان دلنشین او را همیشه به خاطر می‌سپردند. در ماه مارچ امسال، هنگامی که پدر روحانی بنیامین در حال گذشتن از دروازه‌های صومعه هزار و ششصد ساله، مادر مقدس در شهر قوصیه بود، ماشینی سریعاً از کوچه‌ای خارج شد و با شلیک رگباری از گلوله به زندگی این مرد و چهار تن دیگر خاتمه داد.

تاریخ درس احتیاط به سیاستمدارانی می‌دهد که بیرحمی بنیاد گرایان مذهبی را ناچیز می‌شمارند. با وصف اینکه عربستان سعودی از این جنبش حمایت می‌کرد، در هنگام جنگ عراق متهم به خیانت شد به این دلیل که به «ملحدین» نیروهای سازمان ملل اجازه حمله به خاک مقدس اسلام را داده بود.

اشماوی اعتقاد دارد که بنیاد گرایان اسلامی از آمریکا، دیگر کشورهای غربی انتظار دارند که دولتهای آن‌ها را مجبور کنند که احزاب آن‌ها را به رسمیت بشناسند. اما به محض اینکه چنین احزابی قانونی شدند فقط دو حزب برایشان باقی خواهد ماند: «حزب خدا» و «حزب شیطان.»

«اسلامیت تند رو هنگامی جلوه می‌کند که دموکراسی وجود نداشته باشد» این عقیده علی بایرام اوغلو یکی از بنیانگزاران جنبش نوین دموکراتیک ترکیه است که اعتقاد بر دخالت مستقیم مردم در سیستم سیاسی کشورها دارد.

«حکومت استبدادی باعث رکود اقتصادی و باروری عقاید واپس گرایان (بنیاد گرایان) می‌شود.ما به بازارهای بازتر اقتصادی و به تقویت حکومتهای محلی به سبک ایالات متحده آمریکا احتیاج داریم. دموکراسی باعث تقویت روحیه مردم می‌شود. به این دلیل که نتایج زحمات خود را در دولت خویش می‌بینند.»

همانند بایرام اوغلو، بسیاری از دموکراتهای اسلامی از آمریکا تقاضای کمک کرده‌اند. اما اخیراً مقامات ایالات متحده به صحبتهای ضد و نقیض خود نشان داده‌اند که بنیاد گرایان اسلامی را می‌توان از تند رویان اسلامی جدا شمرد. آنتونی لیک مشاور امنیت ملی آمریکا در یک سخنرانی در ماه می امسال ابراز داشت، «ما این نظریه را رد می‌کنیم که تاکید جراید بر سنن قدیمی در دنیای اسلامی باید به طرز اجتناب پذیری با غرب و به طور کلی با اصول دموکراسی مخالف باشد.» دانیل پایپنه صاحب نظر آمریکایی در مورد سیاست خارجی ایالت متحده سخنان آنتونی لیک را خام شناخته و می‌گوید: «بنیاد گرایان اسلامی به هیچ وجه تنها سنت گرا نیستند و تندروهای اسلامی نیز تنها جنایتکار نیستند.» پایپنه اعتقاد دارد که این دو دسته از هم جدا نبوده و کاملاً به یکدیگر متصل می‌باشند. به محض اینکه تندروها متوجه می‌شوند که جامعه آن‌ها را قبول خواهد کرد به شرط اینکه مشی غیر مسلحانه داشته باشند، به سادگی سازمانهای سیاسی و تروریستی خود را جدا کرده و بدین ترتیب هیچ مسئولیتی را برای عملیات تروریستی گروه زیر زمینی خود قبول نمی‌کنند.

به عقیده جین کرک پاتریک، نماینده سابق آمریکا در سازمان ملل با پشتیبانی آمریکا از میانه روها و دموکراتها در کشورهای اسلامی خطر قدرت گیری روز افزون بنیاد گرایان اسلامی کمتر خواهد شد. □

منبع :کنگره جهانی یهود
این مقاله دربخش انگلیسی این نشریه نیزچاپ شده
خواندن آن را به فرزندانتان توصیه نمائید.

نقش یهودیان در تحولات جهان



▣ پرواز دوباره

اسرائیل و چین در مورد از سر گرفتن ساخت هواپیماهای جنگی «لاوی» اسرائیل، از طریق یک برنامه مشترک، به توافق رسیدند. نمونه اولیه این هواپیماها که قرار است در چین ساخته شوند در سال ۱۹۹۶ به پرواز در خواهند آمد.

ساخت این هواپیماهای چینیِ ساخت اسرائیل، در سال ۱۹۸۷ به خاطر توقف پشتیبانی مالی آمریکا از این پروژه مشترک تعطیل شده بود.

▣ سیب و پرتقال

کمپانی ***FRUITIONICS Ltd.*** اسرائیل، سیستمی را به وجود آورده که توسط آن می‌توان میوه‌ها را بر حسب رنگ و اندازه دست چین نموده و فقط اشعه مادون قرمز، میوه‌های لکه‌دار را جدا می‌نماید. این سیستم قادر است ۶۰ سیب را در هر ثانیه جدا نماید و دقت و کارآیی آن به مراتب دقیق‌تر از انسان می‌باشد.

قهوه‌ای بهتر از سفید

دانشمندان اسرائیلی موفق به تولید جوجه‌هایی شده‌اند که فقط تخم مرغ قهوه‌ای می‌گذارند.

پوست تخم مرغ‌های قهوه‌ای کلفت‌تر و ضربه پذیر تر از تخم مرغ‌های سفید می‌باشند و از این نظر برای حمل و نقل مناسب‌تر می‌باشند.

نصب اسرائیلی

صنایع هوایی اسرائیلی اعلام نموده که نصب موتورهای کمپانی بوئینگ را به عهده خواهد گرفت. این قرارداد برای تعویض و نصب ۹۰۰ موتور جت‌های ۷۴۷ می‌باشد که ۱۰ در صد آن توسط صنایع هوایی اسرائیل انجام می‌گیرد.

معاینه قلب

یک کمپانی اسرائیلی موفق به ساخت سیستم منحصر به فردی برای اندازه گیری نحوه عملکرد قلب و معاینه مریض‌های قلبی (بدون آزمایش داخلی) شده است.

این سیستم که زیر نظر یک متخصص قلب یا تکنیسین متخصص عمل می‌کند قابل حمل و نقل بوده و در کلینیکهای سرپایی یا اطاقهای مراقبت شدید قابل استفاده می‌باشد.

بهسازی

بر اساس آخرین گزارش‌های موجود نیروهای هوایی ترکیه و هندوستان برای بهتر و مجهزتر نمودن هواپیماهای خود به اسرائیل روی آورده‌اند.

ترکها برای مجهزتر کردن فانتومهای F-۴ و دولت هند برای میگهای جنگنده ۲۱ که کهنه شده‌اند این درخواست را به اسرائیل داده‌اند.

اسرائیل

درجه یک

در اثنای آماده شدن برای صدور ۲۰۰ میلیون دلار اوراق قرضه در اسرائیل (که برای اولین بار توسط هیچ دولت خارجی ضمانت نشده است) این کشور از دو آژانس معتبر بین المللی آمریکایی که متخصص صدور موقعیت اعتباری هستند *(STANDARD & POOR'S AND MOODY'S)* درخواست تعیین موقعیت اعتباری نموده است.

منابع مطلع معتقدند که اسرائیل درجه اعتباری *A A A* خواهد گرفت، زیرا رشد اقتصادی چند سال اخیر و موقعیت ژئو پالیتیکی این کشور در شرایط دست یابی به صلح بسیار مفید می‌باشد.

لغو بایکوت

وزیر اطلاعات کویت اعلام نمود که به زودی بایکوت اقتصادی اعراب بر علیه اسرائیل که از سال ۱۹۴۸ به وجود آمده به پایان خواهد رسید.

این بایکوت، که معامله تجارتی با اسرائیل و کمپانی‌هایی که با اسرائیل تجارت می‌کنند را شامل می‌شود، در سال ۱۹۹۳ برای شرکت‌های آمریکایی ۴۱۰ میلیون دلار هزینه برداشته است. □

قهرمانان تورا

استر: زیبا شهبانوی یهودی

دکتر هوشنگ ابرامی

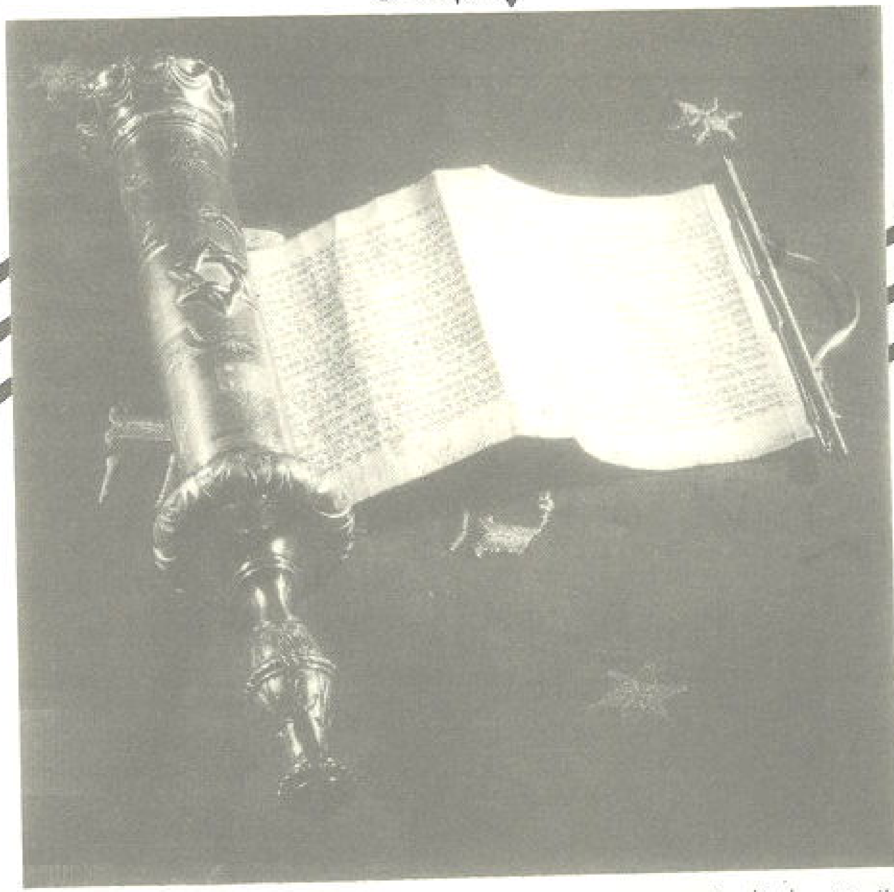
استر تنهاست، تنها ملکهٔ یهودی. از ملکه‌های پادشاهان بنام اسرائیل چون شائول و داود و سلیمان نامی و نشانی نداریم. ملکه سبا نه یهودیست و نه ملکه اسرائیل. تنها استر است که او را به نام شهبانوی یهودی می‌شناسیم، فقط یهودی و نه ملکه اسرائیل. و درد همین جاست. درد تنهایی همین جاست، ولو آن که او شهبانوی خاکی باشد که وسعتش چنان گسترده بود که اقیانوس به خشکی مبدل شده‌ای را می‌مانست و ما این ملکه را نه از جهت ملکه بودنش بلکه از این روی قهرمان می‌دانیم که بیاری پسر عمویش در رهایی قومش نقشی به یاد ماندنی داشت.

از میان کتب آسمانی یکتا پرستان تنها در کتاب مقدس یهودیانست که دو بخش به نام دو زن خوانده شده: یکی روت و دیگری استر، و در زندگی این دو زن به تشابه و تضاد شگفتی برمی‌خوریم. یکی زنی غیر یهودیست که همسر مردی یهودی می‌شود و دیگری زنی یهودی که به همسری مردی غیر یهودی درمی‌آید!

کتاب استر از شورانگیزترین و هیجان آورترین فصول کتاب مقدس ما است. داستان استر افسانه سیندرلای قوم یهودست. با همان پایان خوش و خوبش، و شاید از برای قوم، خوش تر و خوب تر از آن، بدان حد که نجات او از یک نقشه شوم برای وی که پیوسته با درد و رنج و سختی و عذاب و قتل و کشتار روبرو بوده باور ناکردنی می‌آید و از همین روی پاره‌ای از ناباوران آن را با افسانه پیوند می‌دهند.

به راستی آیا اینکه در جشن پوریم بیشتر پای کودکان و نوجوانان را به میان می‌کشند نشانه آن نیست که حتی خود قوم این رویداد واقعی را افسانه‌ای می‌داند که کودکان را بیشتر به کار می‌افتد؟! داستان استر افسانه نیست. پایان خوشش بی مانند است. قوم نیک فرجامی‌های بسیار داشته، امّا در هر ماجرا، از آغاز مصیبت تا پایان نیک آن قربانی‌های فراوان داده. تنها در داستان استر است که به راحتی خطری بسیار بزرگ از سر یهودیان می‌گذرد بی آن که از بینی یک یهودی قطره خونی بیاید، سر دشمن به سنگ می‌خورد. آن چه در داستان استر تازگی ندارد همین خوردن سر دشمن یهودی بر سنگ است و آن چه آن را از واقعیت به سوی افسانه می‌کشاند مصون ماندن یهودیان در شاهنشاهی گسترده هخامنشی از دشمن کینه توز بدون هیچ قربانی دادنست.

استر کیست؟ استر یا «هاداسا» دختر زیبایی است که خانوادهٔ پدری را در حمله بابلیان به اسرائیل از دست داده و از بابل، پس از آزادی آن به دست کورش، همراه پسر عمویش مردخای به ایران کوچیده. در شوش، پایتخت خشایارشا زندگی می‌کند. مردخای نگهبان بارگاه شاهنشاهی است. یکی از نگهبانان، چنین سمتی در آن روزگاران اهمیتی بسیار داشته. نگهبان باید سخت مورد اعتماد شاه



می‌بود. آن هم شاهی که از هندوستان تا حبشه بر صد و بیست و هفت کشور سلطنت می‌کرد. مردخای مردی قوی، دلاور و دانا بود و چندین زبان می‌دانست. او تنها سرپرست استر و جای پدر و مادر و همه کس او بود.

استر دختری زیباست. چقدر زیبا درست نمی‌دانیم. از او نه تصویری داریم و نه تصوری واقعی می‌توانیم داشته باشیم. امّا این را می‌دانیم که از میان دختران صد و بیست و هفت ولایت زیباترین آن‌هاست و شاید خوش اندام‌ترینشان. و دختران شرق، می‌دانیم که در زیبایی شهرهٔ آفاق‌اند.

خشایارشا در سومین سالروز پادشاهی خور جشنی با شکوه بر پا می‌دارد که در آن فرمانروایان و سران همه ملک زیر سلطه او در آن شرکت دارند، جشن هفت شبانه روز ادامه دارد. پرده‌های سفید و لاجوردی با ریسمان‌های ارغوانی در حلقه‌های نقره‌ای بین ستون‌های مرمرین آویخته‌اند و تختهای طلا و نقره بر سنگفرشهایی از سنگ سماق و مرمر سیاه مهمانان را بر دامان خود جای داده‌اند. جامهای زرین و سیمین از شراب و شربتها و آشامیدنی‌های گوناگون و سینی‌های مسین از اغذیه گرم و مطبوع و اشتها انگیز پر و خالی می‌شود. در هفتمین روز خشایارشا که مست مقام خویش است می‌خواهد ملکه وَشتی که با زنان دیگر در تالاری دیگر جشن بپا کرده‌اند به حضور شاه بیاید و در برابر مهمانان برقصد. وَشتی که یا برای خود شخصیتی قایل است و یا زنی است شرمگین دستور شاه را نادیده می‌گیرد. شاه به خشم می‌آید، او را از شهبانویی معزول می‌کند و اندکی بعد وی را معدوم.

شاه بی شهبانو نمی‌تواند باشد. گزینش ملکه جدید کاری سهل نیست. نه می‌شود کبوتری سفید به هوا پراند تا بر سر هر زیبا بانویی که نشست او را به شهبانویی برگزینند و نه آن که در دنیا شاهنشاه دیگری مهم تراز خشایارشا هست تا او دختر و یا خواهر وی را به زنی بگیرد. مشاوران نظر می‌دهند که از هر ولایتی زیباترین دختر باکره را به دربار آورند تا شاه از میان آن‌ها زیباترین را برگزیند. بی مانندترین مسابقه زیبایی زمان انجام می‌پذیرد.

مردخای، مرد خردمند، محافظ امین شاه، استر نیکو چهرهٔ خوش اندام را تشویق می‌کند که در این مسابقه شرکت جوید، امّا نگوید که با مردخای نسبتی دارد. استر می‌پذیرد و در دربار شوش راه می‌یابد.

در این جا، یکباره دو سوآل قد علم می‌کنند: یکی این که چرا

مردخای آتش خطر ازدواج یک دختر یهودی را با یک مرد غیر یهودی برمی‌فروزد و دیگر این که چرا به استر سفارش می‌کند که خویشاوندی‌اش را با او پنهان نگاه دارد. آیا درباریان نمی‌دانند که او یهودیست. آیا اگر شاه درمی‌یافت که استر دختر عموی مردخای است گمان می‌برد که توطئه‌ای در کار است و هر دو را سر به نیست می‌کرد. معلوم نیست.

استر از میان چند صد دختر زیبای باکره دیگر برگزیده می‌شود. ملکهٔ شاهنشاهی پهناور گسترده ایران می‌شود و تاج شهبانویی بر سر او جای می‌گیرد. استر سیندرلای واقعی قوم یهود می‌شود. باورش آسان نیست. آن تار و مار کردن شاه بابل و اسیر گرفتن خانواده استر و مردخای کجا و این که حالا او به مقام شهبانویی یک امپراطوری افسانه‌ای برسد کجا؟ خشایارشا جشنی عظیم و بی نظیر به افتخار استر بر پا می‌کند و در همین ایام مردخای محافظ، دو تن از کسانی را که قصد جان شاه را دارند و برای کشتن او نقشه کشیده‌اند شناسایی می‌کند و از طریق استر خبر را به شاه می‌رساند. شاه جان سالم به در می‌برد و شرح ماجرا را در دفتر روزانه رویدادهای دربار می‌نویسند.

تا این جا شگفتی های اعجاز آور داستان استر در برابر قسمت بعدی‌اش هیچ است. معجزه‌ای که باور کردنش سخت‌تر می‌آید از آن جا آغاز می‌گردد که پای هامان به میان می‌آید. نام هامان وزیر خشایارشا نام شومی است، آلوده به ننگ و زشتی. از چهره‌های کثیف ضد یهودی گر تاریخ، چهره‌ای به مکاری و موذیگری و نکبت انگیزی آیشمن. دشمنی هامان با یهودیان از کجا ناشی می‌شود؟ چه می‌خواهد او؟ آیا یهودیان قصد جانش را کرده‌اند؟ آیا برای مال و مقامش توطئه چیده‌اند؟ آیا قصد آن دارند که شاهنشاهی ایران را واژگون کنند؟ هیچ کدام از این‌ها نیست. هیچ کدام.

اوج داستان استر، عظمت داستان استر، شگفتی و شکوه داستان استر شناخت سبب اصلی دشمنی هامان با یهودیان است. این که یهودیان نجات یافتند و دشمن آن‌ها هامان در فلاکت جان داد در تاریخ یهود بی مانند نیست. بارها نظیر این واقعه را چه پیش از آن و چه بعد از آن دیده‌ایم. پایان فرعون مصری چه شد؟ پایان نبوکدنذر بابل چه شد؟ و پایان سرنوشت شاه امالق چه؟ اگر تمامی ماجرای استر همین باشد که داستان راز گشای تازه‌ای نمی‌تواند بود. لطف ماجرای استر در بیان آشکار و روشن سبب دشمنی هامان با یهودیان است. چرا او کینهٔ حیوانی از یهودیان به دل گرفت؟ زیرا هنگامی که



او با بارگاه شاه وارد می‌شد همهٔ حافظان و حاضران در برابر او سر فرود می‌آوردند «اما مردخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجده نمی‌کرد» به همین سادگی، بله، به همین سادگی. نزدیکان مردخای او را پند دادند که چنان نکند. گوش نداد. از او خواهش کردند، زیر بار نرفت. سبب را پرسیدند، گفت: «من یهودی هستم».

جوهر داستان استر همین جاست و به خاطر همین اعتقاد راستین و استوار مردخای است که آدم نمی‌داند در داستان استر آیا او قهرمان است یا دختر عموی جوان زیبایش. مردخای می‌گوید، من یهودی هستم. من خدای را می‌پرستم. من هرگز در برابر هیچ انسانی سر خم

نمی‌کنم. من هیچ انسانی را به بت بَدَل نمی‌کنم. من نه بت می‌تراشم و نه بت می‌شکنم. من فقط در برابر خداست که سر تعظیم فرود می‌آورم. من بنده کسی نیستم. نمی‌توانم هم باشم زیراکه من یهودی هستم.

این بیان مردخای را در تاریخ بشریت ورق به ورق دنبال کنید و ببینید که آن‌ها که چون او نیستند در این بت سازی و بت شکنی به چه بلاهای عظیم دردناک و در عین حال خنده آور گرفتار آمده‌اند. روسهایی که زمانی تزار را در حد یک پیامبر می‌پرستیدند به چوبه اعدامش سپردند، آنگاه از مجسمه لنین بتی ساختند و برای دیدار جسد مومیایی‌اش در سرمای سخت صف کشیدند و بعد مجسمه لنین را به پایین آوردند و جسدش را از صحنه خارج کردند. آلمان‌ها از هیتلر «پدر» ساختند که در هیچ افسانه‌ای نظیرش را نمی‌شد یافت و بعد بر او تف انداختند و لعنت فرستادند. ایرانیان از شاه مجسمه ساختند و بعد مجسمه را طناب پیچ کردند و پائین کشیدند. همینطور فرانسوی‌ها، همینطور ایتالیاییها و همینطور مصریها و مراکشی‌ها و ملتها و جوامع کوچک و بزرگ دیگر. امّا یهودی هرگز بت نساخت. یهودی هرگز در برابر انسانی دیگر سجده نکرد. مردخای در برابر هامان سر فرود نیاورد زیراکه او یک یهودی بود. و درخشش داستان استر و تلألو خیره کننده آن که بازگو کننده بعدی خاص از رسالت یهودیت است همین جاست. هامان از خشم برافروخت. آتش در وجودش پیا شد. دیوانه شد. کسی به عنوان یهودی بودن در برابر او تعظیم نکند؟! پس همه یهودی‌ها خائن‌اند. همه یهودیها فکر و عقیده و سنت و آیینی دارند که آن‌ها را در جهت مخالفت دیگران قرار می‌دهد. هامان دسیسه کرد همهٔ هم دینان مردخای در تمامی صد و بیست و هفت اقلیم باید نابود می‌شدند. هامان به سخن چینی و دروغ پردازی پرداخت: شاهنشاها، یهودی‌ها که در سراسر شاهنشاهی تو پراکنده‌اند مخالف همه اقوام دیگرند. اینان مطیع اوامر ملوکانه نیستند. آن‌ها را به حال خود واگذاشتن کاریست بس پر خطر. اگر شاهنشاه بپذیرند فرمانی نوشته شود که یهودیان قتل عام شوند. و شاه می‌گوید: هر چه را صلاح می‌دانی عمل کن.

جز این نمی‌توانست باشد. هامان، وزیر خشایارشاه مرد مورد اعتماد او که چیزی بر خلاف مصلحت شاه و شاهنشاهی ایران نمی‌گفت. احکام به نوشته درآمد و مهر شد و به وسیله چاپاران به امیران و والیان همه ایالت‌ها سپرده شد. روز قتل عام هم تعیین شد.

تماماً در یک روز. روز سیزدهم آدار.

در این میان پای یک زن دیگر هم به میان می‌آید. زنی که احتمالاً آگاه حقیقت را درک می‌کند. زن هامان. اوست که همسر بی خرد را پند می‌دهد که: «اگر این مردخای از نسل یهود باشد بر او غالب نخواهی آمد. بلکه پیش پای او خواهی افتاد» (کتاب استر، باب ششم، بند ۱۳).

یهودیان از هند تا حبشه به ماتم نشستند. مردخای پای به میدان گذارد و استر را پیغام داد: «استر! گمان مکن که چون در بارگاه شاه هستی از این توطئه رهایی خواهی یافت. قدم پیش بگذار» استر دل نگران و آشفته حال به مردخای پیام فرستاد که همه یهودیان را بگو سه شبانه روز روزه بگیرند. من خود چنین خواهم کرد. دعا کنید که شاه خواهشم را رد نکند.

استر پیش شاه رفت و با ترس و هراس گفت: تمنایی دارم.

- بگو استر. هر چه بخواهی به تو خواهم داد ولو آن که نیمی از شاهنشاهی باشد.

راستی که استر زیبا خیلی باید پیش شاه محبوب باشد که چنین سخنی بشنود. به قول الی ویزل «این تنها اخشورش نبود که عاشق استر بود. همهٔ ما عاشق اوییم» تمنای استر چه می‌توانست باشد:

شاهنشاها! تمنی دارم که با هامان در ضیافتی که به پا داشته‌ام قدم رنجه فرمایید (...یا این ضیافت را به قدوم مبارک خود مزیّن فرمایید و یا...لب کلام آن که با هامان به این جشن بیایید).

جشن با شکوه به وسیله استر به افتخار هامان به پا می‌شود و شاه نیز در آن حضور می‌یابد. جالب است که حتی در ایام بحرانی هم همچنان مردخای از سر فرود آوردن در برابر هامان خودداری می‌کند و هامان چنان در لهیب غضب می‌سوزد که دستور می‌دهد تا داری به بلندی پنجاه ذرع آماده کنند و روز موعود مردخای را از بالای آن بیاویزند. و شگفت که در همین ایام شبی که شاه دچار بی خوابی می‌شود و می‌خواهد دفتر روزانه رویدادها را برایش بخوانند همین که خواننده به آن جا می‌رسد که مردخای با شناسایی دو مرد توطئه‌گر جان خشایارشا را از مرگ رهانید شاه می‌پرسد:

- در برابر این خدمت چه پاداشی به مردخای داده شد؟ و جواب می‌شنود که: هیچ.

فردای آن شب شاه از هامان می‌پرسد: با کسی که پادشاه می‌خواهد او را به خاطر خدمتی بس نیکو سپاس دهد چه باید کرد؟ و هامان در دل می‌گوید آن فرد چه کسی جز خود او می‌تواند باشد. پس می‌گوید:

- باید جامه ملوکانه بر تنش کرد و بر اسب شاهی نشاندنش و او را در شهر گرداند.

- مرحبا! لباس و اسب مرا برای مردخای آماده کن و او را در شهر بگردان! و هامان چنین می‌کند.

در شب جشن استر چون شاه را شاد و سرمست می‌بیند می‌گوید: پادشاها خواهشی دارم. شاه می‌گوید: بگو که هر چه باشد آن را برآورده خواهم کرد.

استر می‌گوید: جان قوم من در خطر است. از جانب پادشاه فرمانی را مهر کرده‌اند که همهٔ یهودیان را به کشتن دهند. پس استر هم دارد به یهودی بودن خود اعتراف می‌کند. اعتراف چرا! افتخار می‌کند. یهودی بودنش را پنهان نداشته. مردخای را هم که دیدیم به صدای بلند گفت: من یهودی هستم.

خشایارشا از دین استر با خبر بوده اما شاید از نسبت او با مردخای بی اطلاع مانده است. این که چرا مردخای آشکار کردن این نسبت را صلاح ندانسته، شاید مصلحت آن بود.

شاه از استر می‌پرسد: طراح این نقشه هولناک کیست و استر اشاره می‌کند به هامان شریر مکار. شاه هوشیار می‌شود. به یاد فرعون و نبوکدنذر و امالق می‌افتد. هامان رنگ از چهره می‌بازد و دست و پایش می‌لرزد. شاه خشمناک به تالار دیگر می‌رود. هامان به دست و پای استر می‌افتد و با خواهش و لابه از او طلب بخشش می‌کند و شاه باز می‌گردد و هامان را دست به دامان ملکه می‌بیند. خون در رگهای شاه می‌جوشد و فریاد می‌زند که: این مرد جسور حتی به همسر من هم نظر دارد!

هامان را همان جا دستگیر می‌کنند و رویش را می‌پوشانند که یعنی مرگش حتمی است و بامداد بعد او را از همان داری که برای مردخای آماده کرده بود می‌آویزند و پسرانش را نیز معدوم می‌کنند شاه حکم قتل عام یهودیان را لغو می‌کند و فرمان می‌دهد که یهودیان می‌توانند هر که را قصد کشتن آنان را داشته نابود کنند. ورق به کلی بر می‌گردد.

یهودیان در وجد و نشاط غرق می‌شوند و در شوش و همه

شهرهای دیگر جشن به پا می‌کنند و از آن زمان تا به امروز سالروز این جشن را گرامی می‌دارند و به شادی و شکر گزاری می‌پردازند.

ببینید داستان استر در کتاب مقدس ما چگونه تمام می‌شود:

«مردخای یهودی بعد از اخشورش پادشاه، شخص دوّم بود و در میان یهود محترم و نزد جمعیت برادران خویش مقبول شده سعادت قوم خویش را می‌طلبید و برای تمامی ابنای بشر سخنان صلح آمیز می‌گفت».

استر درست در جهت عکس دیگر قهرمانان تورا قدم برداشته است. او سخت «عاقبت به خیر» بوده است. شمشون پهلوان دلیر، زور و توان و دیدگانش را از دست داد و در سیاه چال غزه به زندان افتاد. ایوب با آن همه جلال و شوکت به خاک و خاکستر نشست و سلیمان با آن عظمت پر شکوه پایان تلخی پیدا کرد و... چرا این‌ها؟ موسی، قهرمان قهرمان‌ها که آن همه برای خداوند عزیز و دوست داشتنی بود سرانجام مورد خشم خدا قرار گرفت و از ورود به «ارض موعود» محروم شد. اما استر جهت عکس را طی کرد. استر، این اسیر بابلی که پدر و مادر را از دست داده بود و دختری یتیم و تنگدست بود و در رویاهای دور دست شناور، در سایهٔ حمایت پسر عمویش مردخای به بالاترین درجه رسید و موجب شد که قومش که در صد و بیست و هفت ولایت پراکنده بودند از مرگ حتمی نجات یابند. و همین است که زندگی استر را، با همه واقعیت‌ها و حقایقش به افسانه می‌کشاند. قوم باورش نمی‌آید. هنوز هم با این که پوریم را جشن می‌گیرد باز از خود می‌پرسد: آیا واقعاً چنین بود؟

و آن یهودی زائر که از راه دور آمده تا مزار استر و مردخای را در همدان پایتخت تابستانی شاهان هخامنشی زیارت کند، همین که از درگاه ورودی وارد آرامگاه می‌شود در شگفت می‌ماند که پس چرا این زیارتگاه دو انسان بزرگ این همه کوچک و حقیر است. چرا یهودیان دسته دسته در برابر این دو سر تعظیم فرود نمی‌آورند، خم نمی‌شوند و سجده نمی‌کنند. و بناگاه ندایی را در دل، از زبان مردخای می‌شنود که: من یهودی هستم! نه در برابر کسی سر خم کردم و نه کسی باید در برابر من و استر و کسانی چون من و او سر خم کند. من یهودی آزاده هستم. بردگی و بندگی را نمی‌پذیرم. در دهلیز سیاه شکنجه‌ها و قتل عامها گرفتار می‌شوم اما بندهٔ کسی نمی‌شوم. مرا موسی از بردگی رهانید و باز گشتم به بندگی، چاکری و غلامی و سر خم کردن در برابر این و آن به معنای فراموش کردن آموزش‌های انسانی موسی و انحراف از یهودیت است. و تو نیز در برابر کسی سر فرو نیاور و نه بگذار کسی در مقابلت سر خم کند، تو نیز برده و بنده چیزی مباش تا انسان باشی، تا یهودی راستین باشی.


گلت کاشر
کیترینگ یافا سازمان دهندهٔ
مجالس و جشن‌های شما
با ۱۶ سال سابقه درخشان
יפה קייטרינג
הקייטר שלך
לכל האירועים
תשלובת מאכלים
מרוקאים ועל האש
הפרסי
לאניני הטעם הטוב
שירותמעולה ואוכל
ללא תחרות
למוסדות, משרדים
וסטודנטים מחירים מיוחדים
לפני כל אירוע היוועץ עמנו קודם
לפני כל החלטה
יש לנו מה להציע שלא תוכל לוותר
גלאט כשר
לפנות ליעקב (213) 656-9232

بریت میلا و یهودیان ایران

از: راو نیسیم داویدی

«هر فرمانی راکه قوم ایسرائیل با شادمانی پذیرفته‌اند همچون بریت میلا، هنوز با شادمانی انجام می‌دهند....» (تلمود مبحث شبات برگ ۱۳۰ صفحه اول).

به جرأت می‌توان گفت که میصوای میلا در بین یهودیان ایرانی همواره با شادی و شادمانی عملی شده است. از شبات اول که اُوی هَبن براخای تورا می‌گوید گرفته، تا ترتیب جشن میلا و بچه را با کِل زدن و تعارف به پای میلا بردن. این میصوا هم همچون میصواهای دیگر مراسم و فولکلوری پیرامون خود به وجود آورده است که در این جا سعی می‌کنیم برخی از آنان را مورد بررسی قرار دهیم:

۱ - عصای الیاهو هناوی!

خوب به خاطر دارم که از ایام کودکی و نوجوانی بارهای بسیار از دهان پدر بزرگوارم جناب حاخام اوریل داویدی שליט"א به طور حضوری و یا پشت تلفن خطاب به متقاضیان می‌شنیدم: «آقا یا (خانم)، صحیحش کرسی الیاهو هناوی است». داستان از این قرار بود که اقوام نورسیده برای تهیه عصای الیاهو هناوی با جناب حاخام تماس می‌گرفتند و ایشان در پاسخ می‌گفتند که «صحیحش کرسی الیاهو است». البته اشخاصی که با این جواب قانع می‌شدند معدود بودند و پافشاری می‌کردند که عصای الیاهو را می‌خواهند. به ناچار جناب حاخام عصای زیبایی را که شایسته حضرت الیاهو هناوی باشد در کمدی کنار گذاشته بودند که به عنوان عصای الیاهو به متقاضیان قرض دهند. لکن به هنگام میلا یک صندلی را به عنوان کرسی الیاهو هناوی معین می‌کردند.

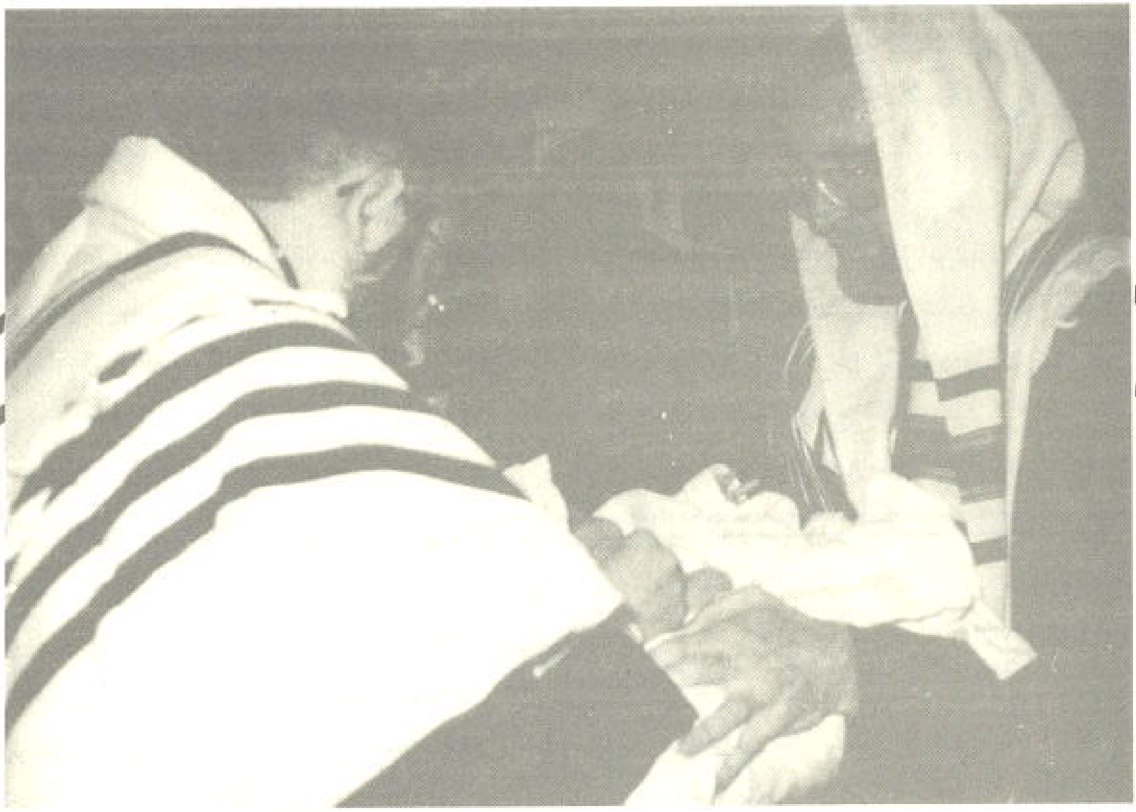
و امّا ریشه و منشأ این رسم: در کتاب מלכים א (=کتاب پادشاهان) جلد اول فصل ۱۹ آمده است که پادشاه وقت در دوره الیاهو אחאב اَخاو بود. او و همسرش ایزبل هر دو ظالم و تبهکار بودند و باعث شدند که بسیاری از یهودیان فرامین تورا را زیر پا گذاشته و در عین حال مربیان صادقشان و انبیا و طلابشان توسط ایزبل به قتل می‌رسیدند. هنگامی که ایزبل قصد جان الیاهو هناوی را کرد او از شهر گریخته و در غاری پنهان می‌شود، خداوند به او ظاهر شده و می‌پرسد: «الیاهو اینجا چه می‌کنی؟» الیاهو پاسخ می‌دهد: «پروردگارا به احترام نام مقدست غیرت ورزیده‌ام، لکن قومت عهد تو را زیر پا گذاشته و مذبحت را متلاشی کرده‌اند...! در میدارش (احادیث و تاریخ یهود) آمده است که منظور از «عهد تو» اشاره به میلا می‌باشد که «بریت» یعنی عهد خوانده شده است. میدراش ادامه می‌دهد که خداوند خطاب به الیاهو فرمود: «الیاهو، چون برای بریت میلا غیرت ورزی کرده‌ای به تو قول می‌دهم که هیچ میلایی بدون حضور تو انجام نشود». علمای تلمود و بعدها کلیه مراجع تقلید یهود با اتکا به این میداراش مرسوم داشته‌اند که کرسی‌ای به احترام الیاهو هناوی معین شود.

این میدراش عیناً در کلیه کتب فقهی یهود منعکس شده است و

همواره صحبت از הכסא של אלי-הו یعنی کرسی الیاهو بوده است و هیچ کدام اشاره به «عصای» الیاهو نکرده‌اند. منطق هم چنین حکم می‌کند. اگر منظور ادای احترام می‌باشد، تهیه محلی معین و کرسی محترمانه، ادای احترام محسوب می‌شود ولی ارائه یک عصا لزوماً علامت احترام نیست. شاید اصلاً الیاهو به عصا احتیاج نداشته باشد!!

صندوق در زبان فارسی به معنی قفسه و یا جعبه، ندارد.

این کلمه در ریشه یونانی است: صندیکوس. منشأ این رسم و ریشه این کلمه در میدراش یلقوت شیمعونی بر کتاب تهیلیم فصل ۳۵ می‌باشد. آنجا چنین آمده است! آیه ۱۰: حضرت داود می‌فرماید: «خداوندا! همه اعضای بدنم ندا می‌دهند: כל עצמותי תאמרנה



در متن مقدمه براخای میلا هم صریحاً گفته می‌شود: זה הכסא של אלי-הו הנביא (این کرسی الیاهو هناوی است...) و نه عصای الیاهو זה המטה

یادآور می‌شد که میدراش فوق به طُرُق دیگر نیز تعبیر شده است لکن ذات و کلام یکی می‌باشد. (رجوع شود به دایرة القوانین یهود: طوریم جلد یوره دِعا، فصل ۲۶۵ و پریشا بند ۲۵).

۲ - صنداق یا صندوق؟!

همه می‌دانند، شخصی که نوزاد را هنگام انجام میلا به دامن می‌گیرد اصطلاحاً «صنداق» خوانده می‌شود. این کلمه هیچ رابطه‌ای با

کیست همچون تو ناجی مظلوم از دست ظالمش؟» میدراش در توضیح کلمات «همه اعضای بدنم» چنین توضیح می‌دهد: حضرت داود فرمود: پروردگارا من با تمام اعضای بدنم میصوا انجام داده و تو را مدح می‌گویم، بر سرم، تفیلین می‌گذارم. با لبانم، ثنای تو را می‌گویم. با دست راستم تورات می‌نویسم. بر دست چپم تفیلین می‌بندم. با پاهایم (در پایان نماز ایستاده) سه قدم به عقب برمی‌گردم. با زانوهایم هنگام میلا برای بچه‌ها صندیکوس می‌کنم...»

از این روست که شخصی را که نوزاد را به دامن می‌گیرد صنداق می‌خوانند. صنداق شدن مقام مهمی به شمار می‌رود و برای همین به هنگام میلا بین پدر بچه و اطرافیان تعارف مفصلی رّد و بدل می‌شود.

این کلمه از جمله کلماتی است که در عبری قدیم و یا جدید، هیچ استعمال دیگری به غیر از معنی موضعی خود در رابطه با میلا ندارد.

۳ - پوست میلا!

یکی دیگر از نکاتی که بنده از نوجوانی به خاطر دارم (و امروزه هم با آن روبرو می‌شوم) این است که بعد از انجام میلا، ناگهان یکی از خانمهای قوم و خویش نوزاد (عمه، خاله، مادر بزرگ...) شروع می‌کردند به زیر و رو کردن اسباب جناب حاخام، گویی به دنبال گم کرده‌ای می‌گشتند. در پاسخ این سؤال که: «خانم دنبال چی می‌گردید؟» جواب می‌دادند: «سر میلا»!! «برای چه می‌خواهید؟» «لازم داریم»! «برای چه؟» «می‌خواهیم عروسمان صاحب پسر بشود!!»

گاهی اوقات هم منظور پیش دستی کردن بود که مبادا یکی از مدعووین با سرِ میلا غیبش بزند!!!

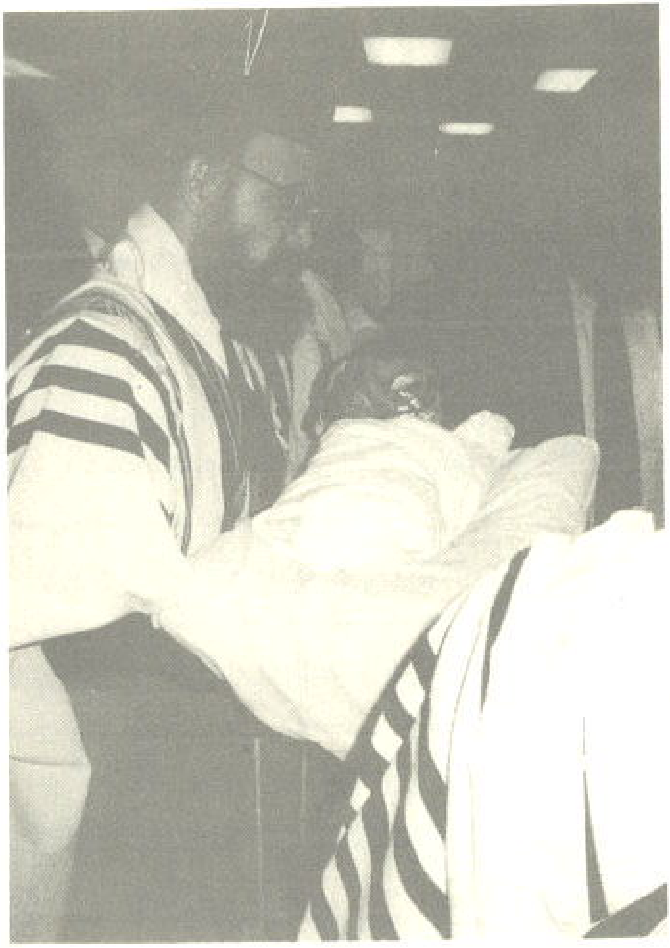
دستور چگونگی استعمال «پوست میلا» هم متفاوت بود. بعضی از خانم‌ها (بلا نسبت) خوردن آن را تجویز می‌کردند. دسته‌ای دیگر آن را در آب جوشانیده و آبش را بر سرِ عروس می‌ریختند!!!

(نکته‌ای ضمنی: ایشان همان اشخاصی هستند که حرف از تجدُد و رد عقاید و مراسم کهنه و قدیمی می‌زنند و ناگهان برای ارضای خواسته‌های خود به افسونگران قرن اول تبدیل می‌شوند!! گفتنی در این مورد بسیار است ولی از این گفتار، خارج!)

هنگامی که حقیر به تعلم قوانین میلا مشغول بودم، از روی کنجکاوی در پی پژوهش این موضوع برآمدم و با کمال تعجب دریافتم که این رسم اشتباه بیش از پنج قرن قدمت دارد!!!

این رسم برای اولین بار در کُتُب پاسخهای فقهی ربی شلومُو ابن شیمعون معروف به רשב״ש رساله ۵۱۸ ذکر شده است. او صریحاً می‌نویسد: «آنچه که برخی از خانمها می‌گویند با بلعیدن (پوست میلا) صاحب پسر می‌شوند نادرست و ممنوع می‌باشد». قریب به سه قرن دیرتر نویسندهٔ کتاب شولخان گاوُاح (قرن هجدهم - سالونیکی) اضافه می‌کند: «هم چنین آنچه که خانمها میگویند که زنان نازا با بلعیدن پوست میلا قادر به زائیدن می‌شوند اشتباه و ممنوع می‌باشد».

توضیح فقهی این موضوع بسیار ساده است. بر طبق حلاخا (قانون



یهود) خوردن گوشت و یا پوست انسان اکیداً ممنوع می‌باشد (رجوع شود به شولخان عاروخ قسمت یوره دِعا، فصل ۷۹ بند هفتم. و کتاب کف هخئیم بند ۹ الی ۱۲.)

رسم صحیح و مترادف با قانون یهود این است که پوست میلا به خاک سپرده شود. این موضوع در میدراش بر کتاب بمیدبار پاراشای بالاق فصل ۲۳ آیه ۱۰ صریحاً ذکر شده است.

خوردن پوست میلا بر طبق قبالا نیز امری مردود و گناه محسوب می‌شود. زیرا بر طبق قبالا پوست میلا که ערלה باشد سهمیه مادر اولی بوده و مربوط به خطای آدم اول می‌شود و قدرتهای روحانی ناپاک بر آن مُسلط می‌باشند.

به عنوان یک یهودی مؤمن باید اعتقاد داشت که توانایی داشتن فرزندان یک برکت الهی است و برای داشتن فرزندان و یا فرزند پسر باید از درگاه الهی استدعا و طلب کرد. (در موارد نازایی البته استمداد از پزشکان جای خود دارد) بی جهت نیست که تورا ماجرای سارا و ربوقا و راخل و حنا و مادر شیمشون و امثالهم را بازگو می‌کند، زیرا در آن‌ها درسی ابدی نهفته است.

۴- بی حس کردن (یا نکردن!)

عده‌ای بر این باورند که بی حس کردن آلت برای میلا با هلاخا مغایرت دارد و نوزاد باید حتمی درد بکشد. این عقیده بر طبق هلاخا (قانون یهود) صحیح نیست. هاراو عوود یا یوسف یکی از پیشوایان برجسته سفارادیهای جهان در کتاب یَبیّع اُمِر جلد پنجم رساله ۲۲ به تفصیل این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار داده و فتوا می‌دهند که بی حس کردن آلت میلا هیچ مانع هلاخایی ندارد.

سؤالی که باقی می‌ماند این است که آیا اصولاً این امر در مورد یک طفل هشت روزه ضروری است، یا خیر؟ حقیقت بارز این است که سیاست و رویه بسیاری از بیمارستانها در امریکا و ایسرائل این است که عمل میلا (در مورد یک نوزاد) بدون هیچ گونه بی حسی، ولو موضعی انجام می‌شود.

در توضیح این که چرا بی حس کردن ضروری نیست، دکتر Stewart Berlin که یک مُوهِل و عضو American Board of Pediatrics می‌باشند، در مقاله خود در مجله Jewish Journal ماه آگوست 1989 چنین می‌نویسد: سؤال این نیست که آیا عمل میلا درد آور است یا خیر، بلکه آیا این درد در حّد تحمّل یک نوزاد می‌باشد؟ در جواب باید گفت که بلا شک یک نوزاد قادر به تحمل درد عمل میلا هست. زیرا درد زایمان یعنی فشارهایی که گاه ساعتها بر سر طفل در حال تولد وارد می‌آید تا حدی قوی هستند که سر بچه شکل عادی خود را از دست داده و مدتی طول می‌کشد تا به حالت عادی خود برگردد. درد این فشارها کمتر از درد میلا نمی‌باشد.

اصولاً باید به خاطر داشت که وقتی صحبت از «درد» می‌شود، دو عامل فعال وجود دارد، یکی درد فیزیکی و دیگری درد روانی و یا Trauma. وقتی به شخصی می‌گویند که تا چند لحظه دیگر به او آمپول تزریق می‌کنند، ناگهان به او حالت دلشوره و ترس گذرایی دست میدهد. این دلهره گذرا است زیرا از یک انسان بالغ انتظار می‌رود که بدون خم به ابرو آوردن درد یک سوزن را تحمل کند. به عبارت دیگر منطقش بر حواسش غلبه کند.

این نگرانی آنی بدین جهت است که انسان در ضمیر خود می‌داند

که فرو کردن سوزن به بدن، دردآور است و قبل از این که این واقعه عملاً رخ بدهد مغز او عکس العمل نشان می‌دهد. (گو اینکه هیچ محرّک فیزیکی وجود نداشته است). این گفتار درباره شخصی صادق است که درد یک سوزن را تجربه کرده و در حافظه‌اش ضبط شده باشد. حال، در رابطه با یک طفل هشت روزه: عامل اول که درد فیزیکی باشد به طور ناکامل وجود دارد (به عقیده برخی از متخصصین اعصاب) ولی عامل دوم که ترس و Trauma باشد وجود ندارد زیرا این نوزاد اصولاً شناختی از دنیای اطرافش ندارد و حتی اعضای بدن خود را تا هفته‌ها نخواهد شناخت. پس دردِ این طفل به یک درد جسمی محدود می‌شود و بس.

با توجه به توضیحات فوق واضح است که بی حس کردن میلا ضرورتی ندارد. ناگفته نماند که به شهادت برخی از پزشکان، تزریق مایع بی حس کننده به ناحیه میلا باعث تورم آن و نتیجتاً کارشکنی در عمل میلا و خونریزی بیشتر می‌شود.

از آنجایی که منطق همیشه بر احساسات چیره نمی‌شود حقیر تا حد امکان از اسپری بی حسی موضعی استفاده می‌کنم.

و امّا رابطه این موضوع و طبع هم کیشان عزیز: چندی پیش پس از انجام مراسم میلا که در آن به دلایلی از اسپری مذکور استفاده نکردم، در پاسخ اعتراض برخی از حاضرین توضیحات فوق را به عرض رسانیدم و قانع شدند.

بعد از پایان مراسم برای معاینه بچه به اطاق دیگری رفتم. در همین کار، پیرزن سالخورده‌ای، گویا مادر مادر بزرگ نوزاد شروع کرد به اعتراض که: «این بَچِیَه گناه دازِه! چرا سِرِش نکردید؟ از درد، نافِش می‌اُفته!!»...در جواب به عرض رسانیدم که از این امر آگاهی کامل دارم و اینکه جناب حاخام پدرم هم این کار را می‌کرده‌اند. ناگهان تُن صدا و طرز صحبت عوض شد. «آ...شما پسر حاخام اوریل هستید؟!!...به به به...چه سعادتی...دست شما درد نکند...خوب، بابا انشاالله سلامت هستند!...بفرمائید...تشریف داشته باشید یک براخا بگید! همه چیز کاشِرِ...!. امیدوارم غم و درد همگان به این سرعت فراموش شود!!!

○

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله هفدهم

۳۳ ـ صادق چوبک

انگیزه این نوشتار گزارشی ست آگهی مانند تحت عنوان «آزادی جوهر من است» که در کیهان چاپ لندن مورخ دهم نوامبر ۱۹۹۴ منتشر شده است. این گزارش هشت سطری میخواهد به ما بقبولاند که این آزادی جوهر نویسنده مشهور معاصر، صادق چوبک، است. من قلم شیوای صادق چوبک را دوست دارم، و به گمانم، اگر اشتباه نکنم، تمام آثار او را در منزلم، که در شهر مقدس اورشلیم است، دارم و خوانده ام. نشانی خانه ام را بیهوده برخ خواننده نمیکشم. برای اینکه زحمتتان را کم کنم، ابتداء این هشت سطر را در اینجا دقیقاً نقل قول میکنم:

«صادق چوبک» تابستان امسال هفتاد و هشتمین سال زندگی خود را پشت سر گذارد. وی سالهاست در آمریکا زندگی میکند و امتیاز نشر همه آثار خود را به یک ناشر ایرانی در کالیفرنیا سپرده است.

نویسنده رمان «سنگ صبور» تاثیر شگرفی در داستان نویسی معاصر ایران از خود به جای گذاشته است.

«صادق چوبک» در مقدمه ای از نوشته هایش می نویسد:

«من تمام عمرم با ظلم و ستم جنگیده ام و در ستایش آزادی نوشته ام. آزادی جوهر من است.»

جا داشت که نویسنده بخش ادبی کیهان لندن بیش از این در باره این نویسنده بزرگ معاصر مینوشت. برای اینکه این نوشتار بین زمین و آسمان معلق نماند، اجازه بدهید خلاصه ای از بیوگرافی وی را در اینجا قید کنیم.

صادق چوبک در سال ۱۹۱۶ در شهر بوشهر متولد شده و مدارج اولیه تحصیلات را در شیراز و بخش بالای تحصیلات را در کالج آمریکایی ها در تهران گذرانده است. وی پس از فراغت از تحصیل (۱۹۳۷) مدتی در شرکت ملی نفت ایران در تهران مشغول به کار شد. دو اثر بزرگ نام صادق چوبک را بعنوان نویسنده معاصر جاودان ساختند: یکی «خیمه شب بازی» ست که آنرا در سال ۱۹۴۵ منتشر ساخت، و دیگری «انتری که لوطیش مرده بود» است که در سال ۱۹۵۰ بدست مردم افتاد. گرچه نفوذ غیر قابل انکار صادق هدایت را میتوان در سبک صادق چوبک به آسانی تشخیص داد، ولی نوشته های وی در ترسیم گوشه های نا شناخته ضمیر قهرمانان داستانهایش، بدون تردید، از ابتکار، اصالت و اصلیت برخوردارند.

این نویسنده محترم، در عین حالیکه نامی از خود جاودان ساخته است، با کمال تأسف باید گفت پاره ای از تفاله های متعفن آنتی سمیتیست ها را بدون احساس شرم یا احساس تهوع در دهان جویده و آنها را بخورد مردم داده و جاودانی نام خود را از این جهت تباه کرده است. از همان اثر اول «خیمه شب بازی» انگار خود را در تلاش برای بدست آوردن کارت عضویت در کلوب نژاد پرستان ضد یهود نازی موظف میبیند. وی، پس از سالها زندگی در ایران، سرانجام، به کشور آزادان میرود و به خوان پر کرامت جامعه سرفراز و آزاد آمریکا به دریوزگی میافتد و امتیاز آثارش را بدست فرزندان همان یهودی میسپارد که، چوبکانه، اما نا صادقانه، او را «جهود پدر سگ» میخواند.

صادق چوبک «یهودی طلبکار» یعقوب نامی را در داستان «گلهای گوشتی»، که در پس مجموعه «خیمه شب بازی» پنهان گشته، به وضع فجیعی بکشتن میدهد تا آن ایرانی مسلمان بدهکار «نفسی براحت» بکشد و «بارش سبک» بشود. مانند اینست که صادق چوبک از توصیف تهوع آور کشتن یک انسان احساس آرامش میکند، آرامشی که گویا «جوهر» وجودش را برای پذیرش چیزی، که او اشتباهاً آنرا «آزادی» میخواند، تشکیل میدهد. «طلبکار یهودی» بدهکار خود را در آنطرف

پیاده روی خیابان میبیند و بسویش میدود که ناگاه کامیونی به او میخورد و او را «له و لورده» میکند و «بدنش را مثل پشم آتش گرفته تو هم کنجله» میسازد. داستان ادامه مییابد:

در این وقت کامیون جلو و عقب زده بود و از روی جسد یعقوب کنار آمده بود. توده ای از خون و استخوان جمجمه که هنوز ریزه های آن به لاستیک شکم گنده آن چسبیده بود رو زمین ریخته بود. خون سیاه دلمه شده ای روی سنگفرش خیابان ولو بود و در جاهائیکه درز سنگها بود فروکش کرده بود و ماده سفید رنگ خون آلودی مثل سفیده تخم مرغ عسلی که رگه های خون تویش دلمه شده باشد قاتی یک مشت استخوان له شده تو ذوق میزد.

پایان این داستان توصیف و تشبیه عجیبی را، برای کسانیکه مانند نویسنده دنبال «آزادی» میگردند، تداعی میکند:

مرد بدهکار پس از اینکه «آزادی خاطری درش پیدا شده بود» و پس از اینکه مال مردم را خورده و بیشرمانه «سبک شده بود» بوی عطر بدن خانمی بمشامش میخورد، «اما این بار عطر او بوی پهن و استخوان جمجمه و مغز له شده و خون سیاه دلمه شدهٔ آدمیزاد را میداد.»

خوب توجه کنید! تنها گناه شخص یهودی، که صادق چوبک او را **«جهود پدر سگ»** میخواند، این بود که با قرض دادن دو تومان کار هموطن مسلمان ایرانی خود را آسان و مشکل زندگی اش را حل کرده است؛ او باید زیر چرخهای کامیون «له و لورده» بشود. خیر این توصیفی از متلاشی کردن مغز یک یهودی توسط یک افسر نازی در اردوگاه مرگ آوشویتص نیست ــ نویسنده کسی را با خیال راحت چنین نابود میکند که خدایش در پس ماسک «زروان» او را آفریده است. صادق چوبک در داستانی دیگر (**سنگ صبور**، ص ۳۲۷) این خدا را چنین توصیف میکند و روی گوبلز را سفید میسازد:

دیو درشت اندام ترسناکی است با تن خال خالی با دو شاخ منحنی چرک زنگ خورده و چشمان آتش بار. دو بال چرکین سیاه از کتفهایش آویزان است و دمی چون دم گار دارد که از تخت آویزان است. و دندانهای گرازی از لبهایش بیرون زده خشن، سنگدل و آشتی ناپذیر مینماید و با ته لهجه غلیظ عبری سخن میگوید.

اگر جمله آخر نمیبود، با قرائت آنچه در «له و لورده» کردن شخص یهودی آمده است، میشد گمان برد که صادق چوبک چهره و ضمیر کسی را ترسیم میکند که راقم چنین داستانیست.

۳۴ ـ حکم اعدام

امروز که من این چند کلمه را مینویسم روز یکشنبه ۲۷ـ ام ماه نوامبر ۱۹۹۴ است. هفته گذشته دادگاه نظامی اسرائیل یک جنایتکار عرب را برای اولین بار در تاریخ محکوم به مرگ کرد. او در سال گذشته طرح کشتار فجیع چند انسان بیگناه را کشیده و دوستش را برای یک چنین جنایتی تشویق به انتحار و مسافرت به بهشت کرده بود. محاکمه این عرب طبق تمام ضوابط داد خواهی و با داشتن وکیل مدافع عرب انجام گرفت. با وجودیکه دادستان نظامی طبق معمول درخواست حکم اعدام وی را نکرد، مع هذا قضات نظامی دست به صدور چنین حکمی زدند. آنچه در رأی قضات مؤثر واقع شد این بود که جنایتکار عرب نه تنها از قتل و جرح بیش از سی نفر مسافران اتوبوس در شهر خدرا (بین راه تل آویو و خیفا) اظهار ندامت نمیکرد، بلکه کشتار بیگناهان را برای خود افتخاری میدانست و راه جنت را هموار میپنداشت.

بلافاصله پس از صدور حکم اعدام، موجی از خشم و ناراحتی ــ خیر، نه اعراب مسلمان را، بلکه یهودیان این کشور را

در برگرفت. از نخست وزیر کشور، اسحاق رابین، گرفته تا وزراء، وکلا، روحانیون، دانشگاهیان، روزنامه نگاران و مردم عادی کوچه و بازار نسبت به این حکم دست به اعتراض زدند. **رأی تعداد کثیری از مردم اسرائیل بر اینست که یک نفر یهودی نباید بخود اجازه بدهد حکم اعدام انسانی دیگر را صادر کند.** جز در موارد جنگ و دفاع از نفس، که حق طبیعی انسانهاست، کسی حق ندارد جانی را که متعلق به خداست از کسی سلب کند، اگر هم آن شخص صدها نفر را به فجیع ترین وضع به قتل برساند. پشتوانه و سند افتخار این رفتار انسانی ملت یهود صدها عرب جنایکارند که با کشتن بیگناهان در زندانهای اسرائیل درس میخوانند، حرفه میآموزند، ورزش میکنند، حقوق ماهانه برای کارشان دریافت میدارند و از بهترین درمانهای پزشکی استفاده میکنند.

در آن سوی مرز اسرائیل، نه تنها در کشورهای عرب مسلمان، دست و پای بزه کاران را قطع میکنند؛ برای کوچکترین جرم زن و مرد و طفل و پیرمرد را حلقه آویز یا تیر باران میکنند. در اینگونه کشورها راهبران، معلمین جامعه و روحانیون بزرگوار جوانان را برای کشتن و کشته شدن تعلیم میدهند. بچه های بیگناه را به امید وصلت با انبیاء و اولیاء تشویق به قتل وخودکشی میکنند. جوانان را برای عشق بازی با حوریان به دیار عدم میفرستند و بدینگونه بزرگترین هدیه الهی را، که جان و زندگی ست، از آنها میستانند.

عجیب است که دولتمردان اعمال چنین تز ابلهانه را بر خود روا نمیدارند ـ آنها با داشتن مدافعین و ماشین زرهی ضد گلوله از جان خود محافظت میکنند، ولی دیگران را به پارک شهرنوئی که در آسمانها ساخته اند هدایت میکنند. **کجای دنیا دیده شده است که رهبران قوم به «حرفه شریف» قلتبانی افتخار کنند؟ کسی نیست از این بی وجدانان قرن بیستم بپرسد اگر انتحار خوب است و شیر و عسل و غِلمان و حوریان در کنار دارد، چرا معطل مانده اند و جسم پلید خود را به بهشت نمی برند و ما را در همین دنیا با تمام بدیهایش راحت نمی گذارند؟** □

این نوشتار، متن سخنرانی ربای هارولد شول وایز در ۸ فوریه در مقابل جامعه یهودیان و ژاپنی لوس آنجلس به خاطر بزرگداشت خاطره **SEMPO SUGIHARA** می‌باشد. این بزرگداشت با همکاری **THE JEWISH, ANTI-DEFAMATION LEAGUE** **FEDERATION COUNCIL**، جامعه شهروندان آمریکائیهای ژاپنی انجام گردید. **YUKIKO SUGIHARA** ، بیوه آن مرحوم در این مراسم شرکت داشت.

نوشته: ربای هارولد شول وایتز

جرقه‌یی از ملکوت

نام نیک **SEMPO SUGIHARA** ژاپنی درسی از اخلاق و عادل بودن است، برای همه.

ربای مناخم مندل از **VITEBSK** می‌گفت: «در تمام زندگیم بدون نتیجه دنبال این می‌گشتم که بدانم انسان یعنی چی تا حالا فهمیدم، انسان، زبان خداست.» اگر زبان با ناروائی و لعنت پر شود، دهان خداوند را بسته و خجالتش داده‌ایم.

در همین رابطه، مترجمان جمله‌ای از تورا (تورات) توسط یک ربای می‌گوید، «خدا می‌گوید: شما شاهدید. اگر شما شاهد من باشید من خداوندم. امّا، اگر شاهدم نباشید انگار خدایی وجود ندارد.»

یکی از کسانی که به واقعیت خداوند شهادت داد **SEMPO SUGIHARA** است. لحظه شاهد بودن او در آگوست ۱۹۴۰ بود. به عنوان یک گروه دیپلمات در یک کنسولگری ژاپن پایتخت لیتوانی در روسیه در شهر **KAUNAS** از طرف دولت شوروی به او دستور داده شد که تا آخر ماه کنسولگری خود را تعطیل کند. در حالی که مشغول جمع آوری اثاثیه و بستن محل بودند جمعیت زیادی در خیابان جلو کنسولگری اجتماع کردند. نمایندگان این جمعیت می‌خواستند حتماً او را ببینند و با او صحبت کنند.

«ما یهودیان لهستانی هستیم. اگر نازیها ما را گیر بیاورند خواهند کشت! بدون ویزا نمی‌توانیم فرار کنیم. به تو روی آورده‌ایم و درخواست ویزای ژاپن داریم!»

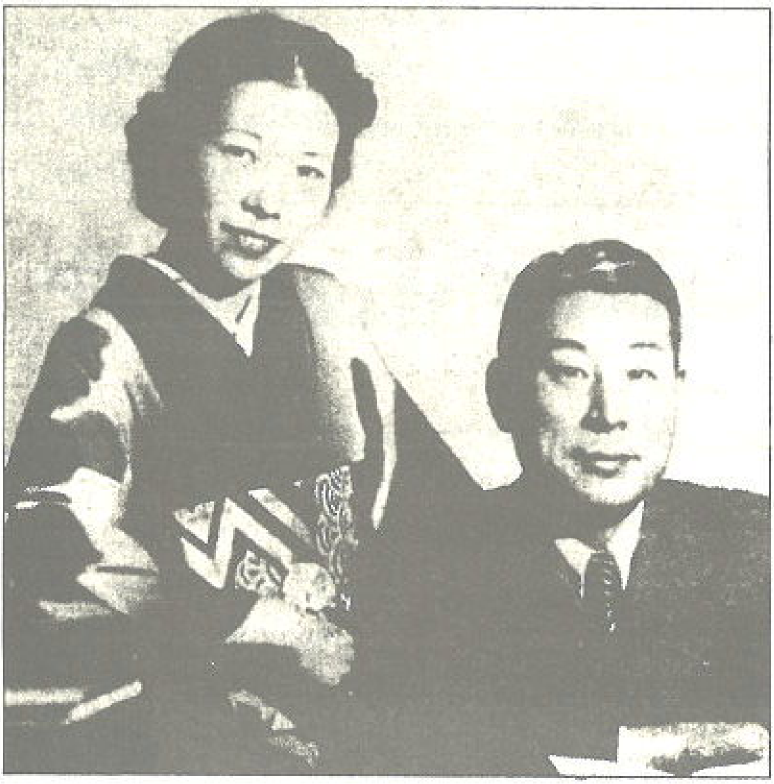
چه می‌تواند او، یک دیپلمات ژاپنی با این ارواح سرگردان انجام دهد؟ چرا بایستی او به کسی که کشورش هم پیمان



آلمان نازی است، برای حمایت آنان دخالت کند، موقعیت خود را به خطر بیندازد، دستور مقامات مافوق خود، مبنی بر کمک نکردن به افرادی از فرهنگ و زبان و نژاد و دینی دیگر را زیر پا بگذارد؟

آن‌ها تنها و بی کس و بی پناه، بدون آن که کسی با آنان حرفی بزند و دستی برای کمک دراز کند، بیرون ایستاده بودند. برای ***SUGIHARA*** لحظه تصمیمی مُقدس گرفتن، که بازندگی یا مرگ تک تک آنان و شاید خودش ارتباط داشت، بود. اینجا، در شهر ***KAUNAS*** به هیچ جا غیر از درون روح خودش، وجدان خدادادی خویش نمی‌توانست روی بیاورد. به توکیو تلفن زد تا اجازه صدور ویزا بگیرد. جواب اولین تلگراف، منفی بود، به دومین درخواستش جوابی داده نشد. سومین درخواست به وزارت خارجه ژاپن، بی جواب ماند.

او تنها بود. او وظیفه خود را در قبال دولتش می‌دانست ولی همانطور که بعدها، یاد می‌کرد «دو شب تمام نمی‌توانستم بخوابم تا بالاخره تصمیم گرفتم ویزای خروجی را صادر کنم، بر مبنای اختیاراتم به عنوان کنسول. نمی‌توانستم اجازه بدهم این آدمها کشته شوند. کسانی که برای کمک پیش من آمده بودند و مرگ خیره به چشمانشان زل زده بود. در حالی که هر مجازاتی که به خاطر عدم اجرای دستور مافوق در انتظارم بود را پذیرفته بودم و می‌دانستم که بایستی به ندای وجدانم گوش کنم». این کلمات مقدسی است که دهان خداوند را باز می‌کند.



SEMPO SUGIHARA مردی با وجدان، بین ۳۵۰۰ تا ۵۰۰۰ ویزا صادر نمود. برای آنکه تمام کاغذهای لازمه را تکمیل نماید، مدت ۱۲ روز متوالی بدون هیچ کمکی کار کرد، تنها چند دانشجوی مذهبی یهودی از لهستان را برای تمبر زدن مدارک به کار گرفت. و حتی پس از سوار شدن به ترن به مقصد برلن در ۳۱ آگوست ۱۹۴۰ هنوز مشغول صدور ویزا بود.

ما و فرزندانمان که هر روز زیر بمباران صحنه‌های نابودی و کلمات شیطانی، داستان‌های تنفر، خشونت و خود خواهی غیر قابل تصور قرار داریم، به شناسایی چهره‌های شجاعان اخلاقی نیازمندیم. نیازمندیم آنچه فیلسوف مشهور ***WOODBRIDGE*** به صورت انتزاعی مورد علاقه قرار داد و ***SEMPO*** ***SUGIHARA*** استوارانه زندگی نمود را یاد بگیریم: «**زمان‌هایی هستند که انسان باید** از زندگی بیشتر از مرگ بترسد». زمان‌هایی است که انسان بایستی از ترقی کاری بیشتر از نزول آن بترسد. زمان‌هایی است که انسان بایستی از موفقیت عامه پسند بیشتر از پذیرش شکست شخصی بترسد. زمان‌هایی است که بایستی از اطاعت بی چون و چرای مافوق بیشتر ترسید تا عدم اطاعت.

جهان به ***SEMPO SUGIHARA*** نیاز دارد، چرا که نام نیکی برای امید در هزاره آینده باقی گذاشت. او به ما یاد داد که در بحبوحه بحران به خاطر یک غریبه قد علم کنیم. نه تنها به خاطر کسانی که هم سنت ما، با پوستی همرنگ پوست ما هستند، بلکه برای کسانی که هم آواز مزامیر دینی ما نیستند یا به زبان ما صحبت نمی‌کنند. ما، حالا از آن طرف خط،

بایستی برای حمایت از اقلیت‌ها بکوشیم. ما هرکدام در جایی یا زمانی در اقلیت هستیم. بنابراین برای هر کدام ما پیوستن به اقلیت، چالشی است. هر کدام از ما دارای این قدرت هستیم که دست کسی متفاوت را خودمان را بگیریم تا از این راه حتی ذره‌ای به مقدار محبت در جهان بیافزائیم. هر کدام ما می‌توانیم با روشن نمودن شمعی کوچک در غار به تابش نور کمک کنیم.

ما نمی‌توانیم «فریاد را دوباره به گلویمان بازگردانیم و خفه کنیم *» یا «طلا را در میان لثه‌ها *» یا «وصله‌های زرد ستاره داود را به بهشت *» برگردانیم. اما از *SUGIHARA* های جهان می‌توانیم درسی



برای فردا بگیریم. حتی در قعر تاریک ترین جهنم، جرقه‌هایی از بهشت ملکوت بودند که جهان را روشن کردند. زندگی او شهادتی است بر این که انسان، بدون اختیار و اراده، یک گناهکار، غاصب، خودخواه و عقده‌ای است. بشر *HOMO HOMANI LUPUS* گرگی برای دریدن گرگی دیگر نیست. بشر بسیار با یک حیوان کثیف و کوچک فاصله دارد.

به نام هزاران انسانی که او آنها را نجات داد، فرزندان آنان و به نام فرزندان فردا، خاطره او، همسر و فرزندانش را گرامی می‌داریم. خوبیهایش را هرگز فراموش نخواهیم کرد.

* فریاد، دندانهای طلا و علامتهای یهودی بودن قربانیان یهودی آلمان نازی.

پایان

نمایندگان یهودی در کنگره آمریکا

موج نارضایتی مردم و تغییر رهبری در کنگره آمریکا، شرایط سیاسی جدیدی را با توجه با تغییرات اساسی در تمام فاکتورهای اجتماعی سیاسی - اقتصادی دنیا، برای آمریکا رقم زده است.

نمایندگان یهودی در سنا و مجلس نمایندگان آمریکا، نقش حساسی را در این شرایط به عهده دارند. این نوشتار آنان را به شما می‌شناساند.

۳۴ یهودی کنگره صد و چهارم، ***104th CONGRESS*** دارای پرستیژ و نفوذ بیشتری نسبت به در صد جمعیت خود در آمریکا می‌باشند. آنان ۸ در صد کنگره را تشکیل می‌دهند که تقریباً ۳ برابر در صد جمعیت یهودیان به کل جمعیت آمریکاست. صد در صد نمایندگی در سنای آمریکا و ۶ نماینده مجلس نمایندگان از ایالت کالیفرنیا و ۶ نماینده مجلس نمایندگان از ایالت نیویورک می‌باشند.

بیشتر نمایندگان پارلمان لیبرال می‌باشند. ۲۸ نفر دموکرات، ۵ جمهوریخواه و یکی سوسیالیست است. ۱۷ نفر، درست ۵۰ در صد آنان، از سال ۱۹۸۶ در قوه قانونگزاری مشغول به خدمت بوده‌اند. تنها دو نفر از آنان از زمان کناره گیری نیکسون پس از واقعه واترگیت در کنگره خدمت کرده‌اند.

هر کدام از این افراد به نحوی در مورد مسائلی که مورد توجه یهودیان و آمریکاست دخیل خواهند بود. مسائلی چون خاور میانه، بحران بودجه کشور، کم نمودن اعانات دولتی و بیش از همه تغییرات و دگرگونی کنگره در دوران جدید خود که در آن سنا را باب دول و پارلمان را نیوت گینگریچ رهبری خواهند نمود.

سنای آمریکا



باربارا باکسر دموکرات کالیفرنیایی

BARBARA BOXER

سن: ۵۴ ساله،انتخاب شده از ۱۹۹۲

لیبرال - و از رهبران کنگره برای حق سقط جنین می‌باشد.

ایشان جزو هیئت مشاورین سازمان سیامک ***.I.J.F*** هم می‌باشند.



دایان فاین استاین دموکرات کالیفرنیا ***DIANNE FEINSTEIN***

سن: ۶۱ ساله -انتخاب شده از ۱۹۹۲

در سال ۱۹۹۴ در انتخابات بر مایکل هانینگتون پیروز شد.

در مورد کنترل اسلحه بسیار فعالیت دارد - پرونده بسیار خوبی برای حمایت از اسرائیل دارد.



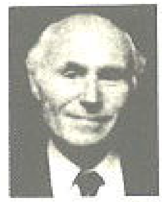
جو لیبرمن ***JOE LIEBERMAN***

دموکرات کانیتکت

سن: ۵۲ ساله - انتخاب شده از ۱۹۸۸

تنها یهودی ارتدکس سنای آمریکا - از طرفداران دو آتشه اسرائیل -

در مورد مسائل داخلی آمریکا میانه رو - محافظه کار است. از طرفداران اولیه کلینتون بوده ولی اکنون به آن اندازه علاقه ندارد.



هرب کهل *HERB KOHL*

دموکرات ویسکانسین

سن: ۵۹ ساله - انتخاب شده از ۱۹۸۸

بالاترین رقم را در انتخابات قبلی خرج کرده.

رکوردی قوی برای آراء مربوط به اسرائیل دارد.



کارل لوین *CARL LEVIN*

دموکرات میشیگان

سن: ۶۰ سال - انتخاب شده از ۱۹۷۸

طرفدار کم کردن نفوذ پول برای خرید رأی نمایندگان است. طرفدار حق کارگران. قوی، صدای مستقلی برای حمایت از اسرائیل است. نویسنده نامه معروف ۳۰ نفره (*LETTER OF 30*) در سال ۱۹۸۸ بوده که خط مشی سیاسی شمیر را مورد انتقاد قرار داده بود.



پال ولستون *PAUL WELSTONE*

دموکرات مینوسوتا

سن: ۵۰ ساله - انتخاب شده از ۱۹۹۰

با یاری او اعلامیه‌های بر ضد «صیونیزم و نژاد پرستی یکی است سازمان ملل متحد» در سنای آمریکا تهیه شد.



راس فاین‌گلد *RUSS FEINGOLD*

دموکرات ویسکانسین

سن: ۴۱ سال - انتخاب شده از ۱۹۹۲

در امور کشاورزی بسیار با نفوذ است.

به عنوان نماینده‌ای در کمیته امور خارجی، توجه خود را بر اقتصاد و خط مشی سیاسی متمرکز کرده است.



آرلن اسپکتر *ARLEN SPECTER*

جمهوری خواه پنسیلوانیا

سن: ۶۴ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۸۰

میانه رو - طرفدار سقط جنین - طرفدار اسرائیل، در مناظره برای انتخاب شدن کلارنس توماس (تنها سیاهپوست دادگاه عالی آمریکا) به آنیتاهیل حمله نمود.



فرانک لاتن‌برگ *FRANK LAUTENBERG*

دموکرات نیوجرسی

سن: ۷۰ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۸۲

رئیس قبلی *UJA* طرفدار ثابت قدم اسرائیل.

کمک به نوشتن چندین قانون برای حمایت یهودیان روسیه. از طرفداران اولیهٔ قانون یاماکا، حق کلاه بر سر داشتن یهودیان مذهبی در ارتش آمریکا.

مجلس نمایندگان آمریکا

آنتونی بیلینسون *ANTHONY C. BEILENSON*



دموکرات کالیفرنیا

سن: ۶۲ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۷۶

قوی اما حامی بدون سر و صدای اسرائیل - طرفدار قوی محیط زیست و حق سقط جنین.

هم چنین عضو هیئت مشاورین سازمان سیامک *I.J.F.* نیز می‌باشند.



هاوارد برمن *HOWARD BERMAN*

دموکرات کالیفرنیا

سن: ۵۳ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۸۲

از اعضای مهم کمک مالی به اسرائیل.

از اعضای اولیه گروه تحریم اقتصادی عراق. از رهبران طرفدار محدودیت سلاحهای غیر هسته‌ای، مخصوصاً خاور میانه.

ایشان هم چنین عضو هیئت مدیره مشاورین سازمان سیامک *I.J.F.*نیز می‌باشند.



رابرت فیلنر *RONERT FILNER*

دموکرات کالیفرنیا

سن: ۵۲ ساله - انتخاب شده از ۱۹۹۲

میزگرد - بحث‌های آزاد

گروه یاران سیامک از شما دعوت می‌کند در دنباله برنامه‌های متفاوت و ابتکاری بحثهای آزاد این گروه شرکت فرمائید.

این سری میزگردها در ۴ نوبت متوالی در تاریخهای (دومین دوشنبه هر ماه) May 8, April 3, March 13 June 12 می‌باشد.

بحث‌ها شامل:

۱ - شناختن وجود مرد

۲ - شناختن وجود زن

۳ - زندگی مجرد در دههٔ ۱۹۹۰

۴ - انتخاب همسر شامل:

علامتهای رشد فکری - روحی و عاطفی

علامتهای آمادگی برای ازدواج

علامت خطرها

سن ازدواج

هدف: ایجاد سلسله بحث‌های مختلف و تبادل افکار مابین شرکت‌کنندگان با همکاری خانم دکتر مهشید پایان - روانشناس و مشاوره خانواده می‌باشد.

شروع: ۷ - ۷/۳۰ بعد از ظهر آشنایی

برنامه رأس ساعت ۷/۳۰ بعد از ظهر به مدت ۲ ساعت

(به علت محدودیت زمانی و اهمیت مباحث این برنامه رأس ساعت ۷/۳۰ شروع می‌شود و از قبول شرکت کنندگان بعد از ساعت ۷/۳۰ معذوریم.)

محل: STEPHEN S. WISE TEMPLE

ورودیه: ۵ دلار

به دلیل محدود بودن جا این برنامه ویژهٔ اعضاء مجرد زیر ۴۵ سال سازمان سیامک می‌باشد و حداکثر شرکت کنندگان ۲۰ نفر می‌باشد.

برای اطلاعات بیشتر با تلفن یاران سیامک با شماره تلفن ۱۱۶۱-۲۸۱ (۳۱۰) تماس حاصل فرمائید.

با عرض پوزش جشن پوریم که قرار بود در ماه مارچ انجام گردد به علت تقارن آن با جشن یکی دیگر از سازمانها برگزار نخواهد شد.

پوریم و سال نو به همه شما مبارک باد.

آگهی درچشم‌انداز بنفع شما و جامعه است

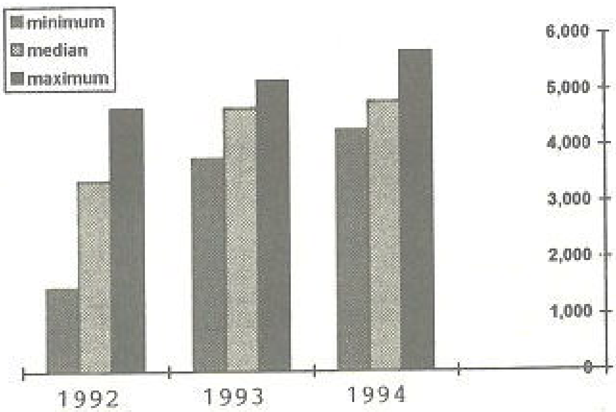
چشم‌انداز در عرض مدت کوتاه کمتراز چهار سال عمر خود پرخواننده ترین نشریه غرب آمریکا است .

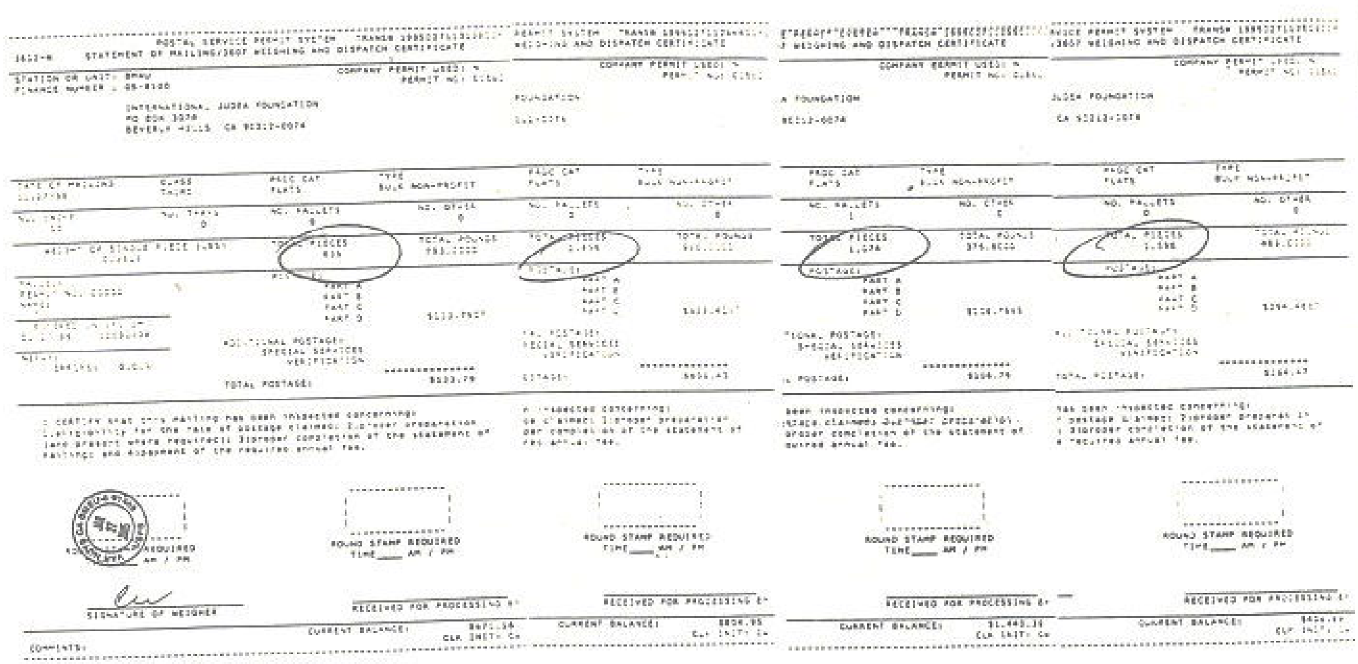
گواهی اداره پست آمریکا برای شماره گذشته ، نشان دهنده ارسال آن به ۶۱۷۴ خانواده میاشد . تیراژ کلی این نشریه ۷۰۰۰ شماره میباشد که مازاد آن درگردهمایی های لوس آنجلس پخش میشود و یا به کشورهای دیگر ارسال میگردد .

ادامه انتشار این نشریه کمکی به روشن شدن اذهان - بالابردن غرور و نگهداری میراث های یهودی است و ارزشهای انسانی برای جهانیان .

نرخ آگهی برای هر شماره

	۳ شماره	۶ شماره	یکساله
تمام صفحه	۳۵۰ دلار	۳۰۰ دلار	۲۵۰ دلار
نیم صفحه	۲۰۰ دلار	۱۵۰ دلار	۱۲۵ دلار
ربع صفحه	۸۵ دلار	۷۵ دلار	۶۵ دلار
CLASSIFIED		۱۵ دلار	۱۰ دلار
پشت صفحه ۴ رنگ	۱۰۰۰ دلار	۹۰۰ دلار	۸۰۰ دلار
صفحه داخل جلد ۲ رنگ	۴۵۰ دلار	۴۰۰ دلار	۳۵۰ دلار




POSTAL SERVICE PERMIT SYSTEM

STATEMENT OF MAILING/3607 WEIGHING AND DISPATCH CERTIFICATE

INTERNATIONAL JUDEA FOUNDATION

BULK NON-PROFIT

TOTAL PIECES

TOTAL POSTAGE

ROUND STAMP REQUIRED

RECEIVED FOR PROCESSING BY

SIGNATURE OF WEIGHER

CURRENT BALANCE

COMMENTS

از فعالین اولیه حقوق مدنی - مدیر قبلی انستیتوی *LIPINSKY* برای مطالعات یهودی، توجه زیاد به امور محلی و نتایج کاهش بودجه دفاعی در میزان بیکاری.



جین هارمن *JANE HARMAN*

دموکرات کالیفرنیا

سن: ۴۹ ساله، انتخاب شده ازسال ۱۹۹۲

به سختی در انتخابات ۱۹۹۲ برای بار دوم انتخاب شد. طرفدار سرسخت حق سقط جنین، حامی صنعت دفاعی کالیفرنیا.



تام لانتس *TOM LANTOS* دموکرات کالیفرنیا

سن: ٦٦ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۸۰

تنها عضو کنگره که بازمانده هالاکاست می‌باشد، به توسط راثول والنبرگ نجات یافته شده. بنیانگزار دفتر حقوق بشر کنگره، نویسنده لایحه انتقاد از سخنرانی نفرت بار خالد محمد *(NATION OF ISLAM)* مستقل، غیر قابل پیش بینی.



هنری واکسمن *HENRY WAXMAN*

دموکرات کالیفرنیا

سن: ۵۵ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۷۴

طرفدار هوای تمیز - مخالف سیگار و تنباکو، پیشقراول امور بهداشت - پرونده محکمی از حمایت از اسرائیل، کمک به نگهداری امتیازات دولتی برای بازماندگان هالاکاست.

ایشان نیز جزو هیئت مشاورین سازمان سیامک *I.J.F.* می‌باشند.

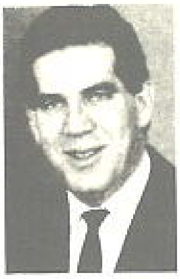


سام گجن سون *SAM GEJDENSON*

دموکرات کانتیکت

سن: ۴٦ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۸۰

خیلی از اسرائیل طرفداری می‌کند ولی جزو ارجحیتهای اولیه او نیست.



پیتر دوچ *PETER DEUTSCH*

دموکرات فلوریدا

سن: ۳۷ ساله،انتخاب شده ازسال ۱۹۹۲

پرونده محکمی از حمایت از اسرائیل، تقدیم کننده لایحه ممنوعیت فعالیت‌های حمس از آمریکا، جاه طلب، با هوش.



سیدنی یتیز *SIDNEY YATES*

دموکرات ایلینویز

سن: ۸۵ ساله،انتخاب شده ازسال ۱۹٦۴

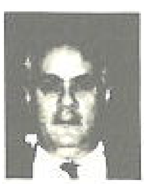
رئیس هیئت یهودیان، رهبر امور محیط زیست، حامی قوی اسرائیل، ممکن است در سال ۱۹۹٦ باز نشست شود.



بن کاردین *BEN CARDIN* دموکرات مریلند

سن: ۵۱ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۸٦

دارای سابقه قوی در حقوق بشر - کاملاً طرفدار اسرائیل - برای کمک به شرکتهای کوچک به خود می‌بالد. رل مهمی را در بحث روی بهداشت همگانی بازی نمود. در رده بندی حزبی در حال ترقی است.



بارنی فرانک *BARNEY FRANK*

دموکرات ماساچوست

سن: ۵۴ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۸۰

حرف خودش را می‌زند. در امور مهاجرتی رل مهمی را بازی می‌کند مخصوصاً فراریان شوروی سابق - طرفدار ثابت اسرائیل.



ساندر لوین *SANDER LEVIN*

دموکرات میشیگان

سن: ٦۳ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۸۲

تأکید زیادی بر امور تجارت و حمایت از کارگران صنعتی آمریکا دارد. از فعالین بهداشت همگانی. طرفدار قوی اسرائیل.

دیک زیمر DICK ZIMMER



جمهوریخواه نیوجرسی

سن: ۵۰ سال، انتخاب شده ازسال ۱۹۹۰

در امور مالی محافظه کار. طرفدار سقط جنین - در امور اخلاقی و دولت بهتر فعال است. در امور خاور میانه خیلی زیاد درگیر نیست.

استیون - اچ - شیف STEVEN H. SCHIFF



جمهوریخواه نیو مکزیکو

سن: ۴۷ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۸۸

در امور اجتماعی میانه رو، در امور اقتصادی محافظه کار. در امور اسرائیل پیشرو نیست ولی در گرد همائی‌های یهودیان در واشنگتن شرکت می‌کند.

گری اکرمن GARY ACKERMAN



دموکرات نیویورک

سن: ۵۲ ساله - انتخاب شده ازسال ۱۹۸۳

برای حمایت از اسرائیل می‌توان روی او حساب کرد. برای نجات اسیران مفقود اسرائیلی و یهودیان اتیوپی فعالیت نمود. در خفا با رهبر بلامنازعه اتیوپی منگیستو هایل ماریام مذاکره نموده است.

الیوت اِنگل ELIOT L. ENGEL



دموکرات نیویورک

سن: ۴۷ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۸۸

رهبر گروهی که قرار داد صلح را زیر نظر دارند. مخالف قوی PLO بسیار به رأی دهندگان خود می‌رسد. بی سر و صدا ولی در حال پیشرفت برای مؤثر تر بودن.

بنجامین گیلمن BENJAMIN GILMAN



جمهوریخواه نیویورک

سن: ۷۲ ساله، انتخاب شده از ۱۹۷۲

یکی از پیشروان طرفداران اسرائیل - در حزب میانه رو است ولی افراطیون دست راستی به او حمله‌ای نمی‌کنند زیرا با GINGRICH دوست است. در امور یهودیان سوریه و اتیوپی در خط اول فعالیت‌ها قرار داشته است.

نیتا لُوی NITA LOWEY



دموکرات نیویورک

سن: ۵۷ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۸۸

از فعالین سابقه دار سازمان‌های یهودی - در کمیته مناسبات و توزیع - از کمک مالی به اسرائیل حمایت می‌کند. پول برای امکان نمایندگان اسرائیل. از لوایح حمایت از بچه‌ها حمایت می‌کند در امور جدائی مذهب و دولت فعال است.

جرولد نادلر JERROLD NADLER



دموکرات نیویورک

سن: ۴۷ ساله، انتخاب شده ازسال ۱۹۹۲

رهبر پیشین تظاهرات ۶۰ دانشگاه کلمبیا، در کنگره صد و چهارم از لایحه‌ای حمایت می‌کند که حقوق یهودیان ارتدکس در محل کارحفظ شود.

چاک شومر CHUCK SCHUMER



دموکرات نیویورک

سن: ۴۴ ساله، انتخاب شده ازسال ۱۹۸۰

طرفدار بدون چون و چرای اسرائیل و سرکوبی تروریستها است. به خاطر دفاع از کنترل اسلحه، دشمنان زیادی بهم زده است. به خاطر داشتن طرفداران زیادی در یهودیان ارتدکس بسیار در امور یهودیان دخیل است.



ران وایدن ***RON WYDEN***

دموکرات اورگان

سن: ۴۵ ساله، انتخاب شده ازسال ۱۹۸۰

علاقه‌مند به بهداشت همگانی و تجارتهای کوچک انتظار می‌رود سناتور بشود. از طرفداران بزرگ اسرائیل.

جان فاکس ***JON D. FOX*** جمهوریخواه - پنسیلوانیا

سن: ۴۷ ساله - انتخاب شده از سال ۱۹۹۴

تنها یهودی که امسال وارد پارلمان شده - میانه روست. ارتباط عمیق با جامعه یهودی پنسیلوانیا دارد.

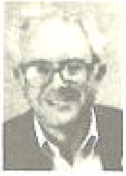


مارتین فراست ***MARTIN FROST***

دموکرات تگزاس

سن: ۵۲ ساله، انتخاب شده‌ازسال ۱۹۷۸

رئیس جدید کمیته انتخاباتی دموکراتهای کنگره توجه شدید روی امور محلی دارد. عضو شورای آمریکائی یادبود هالاکاست. سابقه قوی در حمایت از اسرائیل.



برنی ساندرز ***BERNIE SANDERS***

مستقل ورمانت

سن: ۵۳ ساله، انتخاب شده‌ازسال ۱۹۹۰

اولین سوسیالیست آشکار کنگره در بیش از ۶۰ سال. مخالف جنگ خلیج فارس. رأی دهندگان به او بسیار دوستش دارند. در امور اسرائیل رلی بازی نمی‌کند.



نورمن سیسیکی ***NORMAN SISISKY***

دموکرات ویرجینیا

سن: ۶۷ ساله - انتخاب شده از ۱۹۸۲

از طرفداران سرسخت پایگاههای نظامی ***TIDEWATER***. در طیف میانه رو - محافظه کار است. در امور اسرائیل فعالیت چندانی ندارد.

● کلوب صدا و تصویر

کلوب صدا و تصویر سازمان سیامک برای آگاهی و آموزش نسل جوان شروع بکار کرد.

این خدمات که مخصوص اعضاء سازمان میباشد درحال حاضر ویدئوهای:

۱ - رازهایی درمورد مردان که زنان باید بدانند (ویدئو)

۲ - مواردی درمورد جنس مخالف که هرگز بفکرتان نرسیده (ویدئو)

۳ - کاربرد عشق در زندگی (نوارصدا وتصویر)

از خانم دکتر دی آنجلز روانشناس برجسته و مشهور را به زبان انگلیسی در اختیار دارد که محتوای آن برای تمام خانواده ها ضروری است.

(۳۱۰) ۴۷۹ - ۴۷۹۸

نوشته: الی ویزل

برگردان از متن اصلی فرانسه : نینا استوار

NIGHT
شب



Professor Elie Wiesel

نگاهی به پدرم انداختم ، چقدر تغییر کرده بود . چشمانش فرو رفته و گود افتاده بود خواستم حرفی بزنم اما نمیدانستم چه بگویم .

شب کاملاً سپری شده و ستاره صبح در آسمان میدرخشید . منهم مرد دیگری شده بودم . آن پسر دیروزی درآن شعله‌ها از بین رفت ، شعله‌ای سیاه بدرون روح من رسوخ کرده و آن دانشجوی تلمود را نابود کرده بود .

دراین مدت کوتاه آنقدر اتفاقات پی درپی روی داده بود که من معیار زمان را از دست داده بودم ، چه موقعی منزلمان را ترک کردیم ؟ و گتو را ؟ و ترن را ؟ فقط یک هفته است - و اینجا ؟ فقط یک شب ، تنها یک شب اینجا بودیم ؟ از کی تا بحال مارادراین باد منجمد نگهداشته‌اند یکساعت ، فقط یک ساعت ؟ فقط ۶۰ دقیقه ؟ نه مسلماً همه اینها خواب و خیال است .

در فاصله نه خیلی دورترازما زندانیان مشغول کار بودند . عده‌ای زمین را می کندند ، عده دیگری ماسه می بردند اما هیچکس نیم نگاهی هم به ما نمی انداخت . ما چون درختی خشکیده درمیان بیابان بودیم . درپشت من مردم صحبت میکردند .

هیچ میل نداشتم گوش کنم ، دلم نمیخواست بفهمم چه کسی صحبت میکند از چه چیزی حرف میزند ، کسی جرات نمیکرد صدایش را بلند کند ، حتی اگر مراقبین درآن نزدیکی نبودند ، بیشتر پچ پچ میکردند شاید هم آن دود غلیظ بود که هوا را مسموم و راه تنفس را گرفته بود .

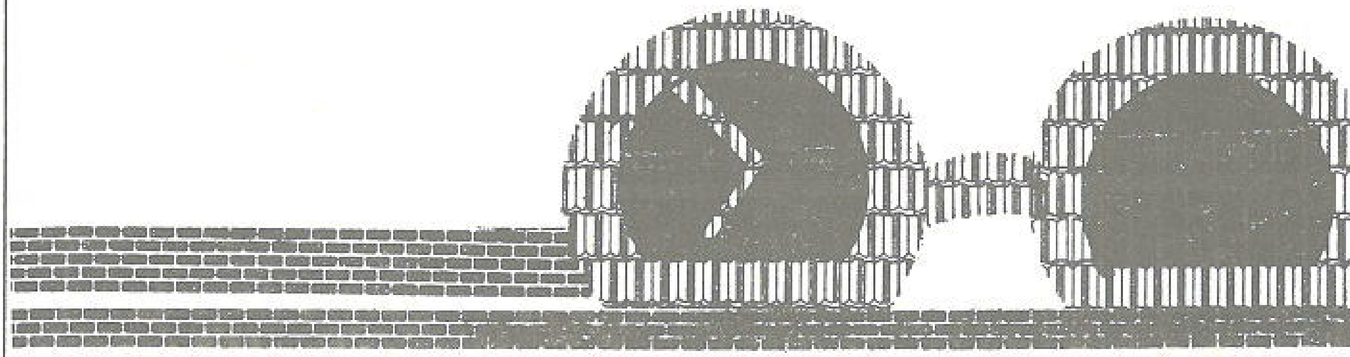
در اردوگاه کولی ها مارا وارد اطاق چوبی جدیدی کرده و در صف های پنج نفری قرار دادند از اینجا تکان نخورید .

درآن اطاق کف اطاق وجود نداشت فقط سقفی بود و چهار دیواری - پای ما در گل فرو رفته بود . انتظار ما شروع شد . من سر پا خوابم برد و خواب بستری نرم و یک نوازش گرم مادر را دیدم . از خواب که بیدار شدم پاهایم در گل فرو رفته بود . عده‌ای به زمین افتاده و همانطور مانده بودند و عده‌ای بر سر اینها فریاد میکشیدند - مگر دیوانه‌اید ؟ گفتند سرپا باشید ، میخواهید برای ما گرفتاری درست کنید ؟ مثل اینکه قبلاً مزه تمام گرفتاریها و مکافات دنیا را نچشیده‌ایم . کم کم همگی روی گل و لای نشستیم اما میبایستی هر لحظه ازجا برخیزیم .

هربار که یکی از سردسته ها میامد تا ببیند چه کسی کفش نو دارد ، و البته مجبور بودیم که کفش را باو بدهیم مقاومت نتیجه‌ای نداشت .

ضربات مثل باران فرود میامد و بالاخره کفش هم از دستمان میرفت . منهم کفشهای نویی داشتم اما چون پوششی از گل ولای آنرا گرفته بود از نظرها پنهان ماند .

و من با دعایی مناسب شکر خدارا بجای آوردم ! چراکه در این دنیای بی دروپیکر و فوق العاده جالبش گل و لای را هم آفریده بود ! یکباره سکوت سنگین تراز پیش شد . یک مامور نظامی (S.S) بدرون آمد و با ورودش بوی عزرائیل بمشام رسید . نگاه های ما به لبهای گوشت آلودش آویزان شده بود او به وسط اطاق آمد و گفت ، شما دریک اردوگاه کار اجباری هستید . درآشویتس ،



لحظه‌ای مکث کرد تا تاثیری را که سخنش ایجاد کرده بود با دقت مطالعه کند . چهره‌اش تا به امروز در حافظه‌ام باقی است . یک مرد سی ساله بلند قد که جنایت و آدم کشی در پیشانی و در مردمک چشمش نوشته شده بود ، او بما به منزله یک دسته سگ گر که دو دستی به زندگی آویخته‌اند نگاه میکرد . آنوقت ادامه داد - یادتان باشد . همیشه بیاد بیاورید و در حافظه خود نقش ببندید که در آشویتس هستید . و آشویتس استراحتگاه نیست . یک اردوگاه کار اجباری است . اینجا باید کار کنید وگرنه مستقیم به کوره های آدم سوزی خواهید رفت . کار کردن یا کوره آدم سوزی انتخابش با شما است .

آنشب آنقدر از همه رنگش را دیده بودیم که باورمان نمیشد چیزی ما را بترساند ، اما این سخنان خشک لرزه به تنمان انداخت ، لغت کوره اینجا بی معنی و عاری؟از حقیقت نبود بلکه آمیخته با آن دودها در فضا شناور بود . و کوره آدم سوزی در اینجا تنها لغتی بود که معنی اصلی و حقیقی خود را میداد .

مامور (S.S) اطاق را ترک کرد و سردسته فریاد کنان بدرون آمد : - تمام کارگران متخصص مثل کارگرهای ساختمانی نجار ، برق کار ، ساعت ساز یک قدم به جلو ، آنوقت بقیه را به اطاق دیگری بردند . این بار اطاقک سنگی بود و اجازه نشستن هم دادند . یک کولی تبعیدی را هم برای مراقبت گماشتند . پدرم ناگهان دچار دل درد شدیدی شد ازجا برخاست و بطرف مردک کولی رفت و خیلی مودبانه و به آرامی پرسید - می بخشید ، میتوانید بگوئید توالت کجاست ؟ مرد کولی با یک نگاه طولانی سروپای او را ورانداز کرد ، درست مثل اینکه میخواست مطمئن شود هم صحبت او از گوشت و استخوان درست شده و یک آدم زنده است با تمام اعضای بدنش و آنوقت مثل اینکه از خوابی طولانی برخاسته باشد سیلی محکمی بصورت پدرم زد بطوریکه پدر نقش بر زمین شد و آنوقت چهار دست وپا بسر جای خود برگشت .

من سرجایم خشکم زده بود ، مرا چه میشد ، جلوی چشمانم پدرم را کتک زده بود و من مژه بهم نزدم ، دیده بودم اما صدایم درنیامده بود . اگر روزهای قبل چنین اتفاقی میافتاد من ناخنهایم را در گوشت این جانی فرو میکردم یعنی من آنقدر تغییر کرده‌ام ؟ ، آنهم باین سرعت . عذاب وجدان داشت عذابم میداد باین قناعت کردم که بخود بگویم هرگز طرف را نخواهم بخشید ، پدرم افکارم را خواند چون در گوشم زمزمه کرد «دردی نداشت» اما برگونه‌اش قرمزی دست هنوز باقی بود .

- همگی بیرون

حدود ده نفردیگر از کولیها به مراقبت ما پیوسته و دسته جمعی با چوب و شلاق بیداد میکردند پاهایم خود بخود میدویدند و من سعی میکردم که خود را در پشت دیگران پنهان کنم تا از حمله ضربات جان سالم بدر برم .

- در صف های پنج نفری قرار بگیرید .

زندانی هایی که صبح دیده بودم درآن کنار مشغول کار بودند . بر بالای سرشان مراقبی دیده نمی شد فقط سایه کوره ......

خورشید بهاری میدرخشید و اشعه آفتاب و رویاهای جوراجور سستم کرده بود حس کردم که کسی آستینم را می کشد . پدر بود - راه بیفت عزیزم .

به راه رفتن ادامه می دادیم درها باز می شد ، بسته می شد ، از بین نرده‌های الکتریکی محافظ رد می شدیم . درهر قدم نوشته‌ای بچشم می خورد کاغذی سفید با عکسی سیاه از جمجمه که ما را نگاه می کرد و بر بالای آن نوشته شده بود خطر مرگ ! چه مسخره ! اینهم از آن حرفها بود در اینجا نقطه‌ای هم وجود داشت که خطر مرگ درآن نباشد . کولی ها جلوی یک اطاق بزرگ چوبی ایستادند و جایشان را با (S.S) های مسلسل بدست که سگ های پلیس هم بهمراهشان بود عوض کردند . راه پیمایی نیمساعت بطول کشیده بود . به اطراف نگاه کردم و متوجه شدم که نرده‌ها را پشت

سر گذاشته و از اردوگاه بیرون آمده‌ایم .

یک روز زیبای ماه آوریل بود ، عطر بهاری در هوا موج می زد و خورشید داشت در مغرب پایین می رفت .

تقریباً چند قدم آن طرف تر نرده های یک اردوگاه دیگر بچشم میخورد ، بر بالای درآهنی آن نوشته شده بود ،

ـ کار باعث نجات انسان است . «آشویتس» .

اولین احساسی که درمن ایجاد شد این بود که اینجا از (BIRKENAU) بهتر است . بجای آن ساختمان چوبی ، ساختمانهای دو طبقه سیمانی و باغچه هایی هم اینطرف و آنطرف بچشم میخورد . ما را بطرف یکی از همین ساختمانها راهنمایی کردند . درحالیکه جلوی در نشسته بودیم مجدداً بانتظار ماندیم . گاهگاه یکی را بداخل می بردند ، یکی از تشریفات اجباری فرود بهر اردوگاهی دوش گرفتن بود . حتی اگر در روز چند مرتبه‌از این اردوگاه به آن اردوگاه میرفتیم می بایستی حمام کنیم . اینجا هم دوش در انتظار ما بود . هنگامی که از زیر دوش بیرون آمدیم دندانهایمان از شدت سرما بهم میخورد . لباسهایمان درکنار در ورودی ساختمان مانده بود و قول دادند که لباسهای دیگری برایمان بیاورند . نزدیک نیمه شب بود که باز دستور دویدن را دادند ، نگهبانان فریاد می‌کشیدند ـ زودتر ، تندتر . هرچه تندتر بدوید زودتر به بستر خواهید رفت . پس از چند دقیقه که مثل دیوانه‌ها دویدیم جلوی ساختمان جدیدی رسیدیم مسئول آنجا در انتظار ما بود یک جوان لهستانی ، بما لبخند میزد او شروع به صحبت نمود و ما با همه خستگی با صبر و حوصله فراوان به سخنانش گوش می دادیم .

ـ دوستان ، شما در اردوگاه کار اجباری «آشویتس» هستید ، یک سری مصیبت و بدبختی در انتظار شما است اما خودتان را نبازید ، تا اینجا بزرگترین خطر را پشت سر گذاشته‌اید . خطر دسته بندی شدن و غربال شدن را. بنابراین تمام قوای خود را جمع کرده و امید را از دست ندهید . همه ما روز آزادی را خواهیم دید ، به زندگی ایمان داشته باشید ، ایمان فراوان ، نومیدی را از خود دور کرده و مرگ را از خود برانید چون جهنم ابدی نیست ، و حالا یک دعا ، و یا بهتر بگویم یک نصیحت از من بشنوید ، امیدوارم که نوع دوستی و همدردی برشما حکومت کند . همه ما برادریم و همگی به عاقبت مشترکی تن درخواهیم داد .

بالای سرما دود مشترکی شناور است . پس به یکدیگر کمک کنید زیرا این تنها راه زنده ماندن است . می بینم که خیلی خسته هستید منهم به اندازه کافی حرف زدم . شما در ساختمان ۱۷ هستید و من هم مسئول برقراری نظم هستم . هرکسی از دیگری شکایت داشت میتواند به من مراجعه کند ، حرف دیگری ندارم . حالا بروید و هردو نفر در تختی بخوابید . شب بخیر .

این اولین سخنانی بود که بوی انسانیت از آن به مشام میرسید .

بمحض اینکه وارد بستر شدیم خواب سنگینی مارا فراگرفت و صبح روز بعد قدیمی ها آنهایی که قبل از ما آنجا بودند با ما بدون خشونت رفتار کردند ما لباس نو پوشیده به دستشویی رفتیم و بعد برایمان قهوه سیاه آوردند .

ساعت ده صبح ساختمان را ترک کردیم چون میبایست آنجارا تمیز کنند بیرون آفتاب کمی گرممان کرد . وضع روحی ما بهتر شده بود . دوستانمان را می دیدیم ، چند جمله‌ای ردوبدل میکردیم از همه چیز حرف می‌زدیم ، جز از ناپدید شدگان عقیده عمومی برآن بود که جنگ دارد تمام می شود . نزدیک ظهر برایمان آش آوردند و بهر کسی یک کاسه آش دادند ، با اینکه گرسنگی سخت عذابم می داد ولی از دست زدن به ظرف آش خودداری کردم . هنوز هم آن بچه ناز پرورده دیروزی بودم ، پدر سهمیه مرا به سرعت بلعید .

دنباله دارد

ریشه‌ها و خاک‌ها

منوچهر کوهن

آیا جامه دان هایم را باز هم بایستی ببندم؟
چه کسی می‌داند....؟
آخرین بار در کدام تاریخ آنها را گشودم؟
یا که بستم؟
هیچ بیاد ندارم.

بیاد دارم!
سرکشی در باغ بهشت را
عصیان سوزان درون دروازه‌های زمان را
بارش سنگ و صخره، آتش و تیر
از زمین و آسمان را
راهی بی پایان در بیابان را
اسارت را، در قرونی بی تدبیر
با حفره‌های مرگ جمعی را
با کوره‌های سیر ناپذیر
ستیز ابدی هر گل را، هر چه سبز را
با هر چه کویر

بیاد دارم!
ریشه هایم را ...
در طول اعصار و فصول
آویخته از شاخه‌هایم،
شانه‌هایم
برگ‌های سپید و سیاهم را ....
روانه بدنبال طوفان تقدیر
پاهایم را که بر آب می‌روند
و بر ابر می‌بارند
با طبقی از خاک سرزمینم بر بالای سرم

بیاد دارم!
دورانی را که برای اثبات بهار روانم
بایستی گلی در دست می‌داشتم
و برای باوراندن مهر در قلبم
خورشیدی در چشمانم

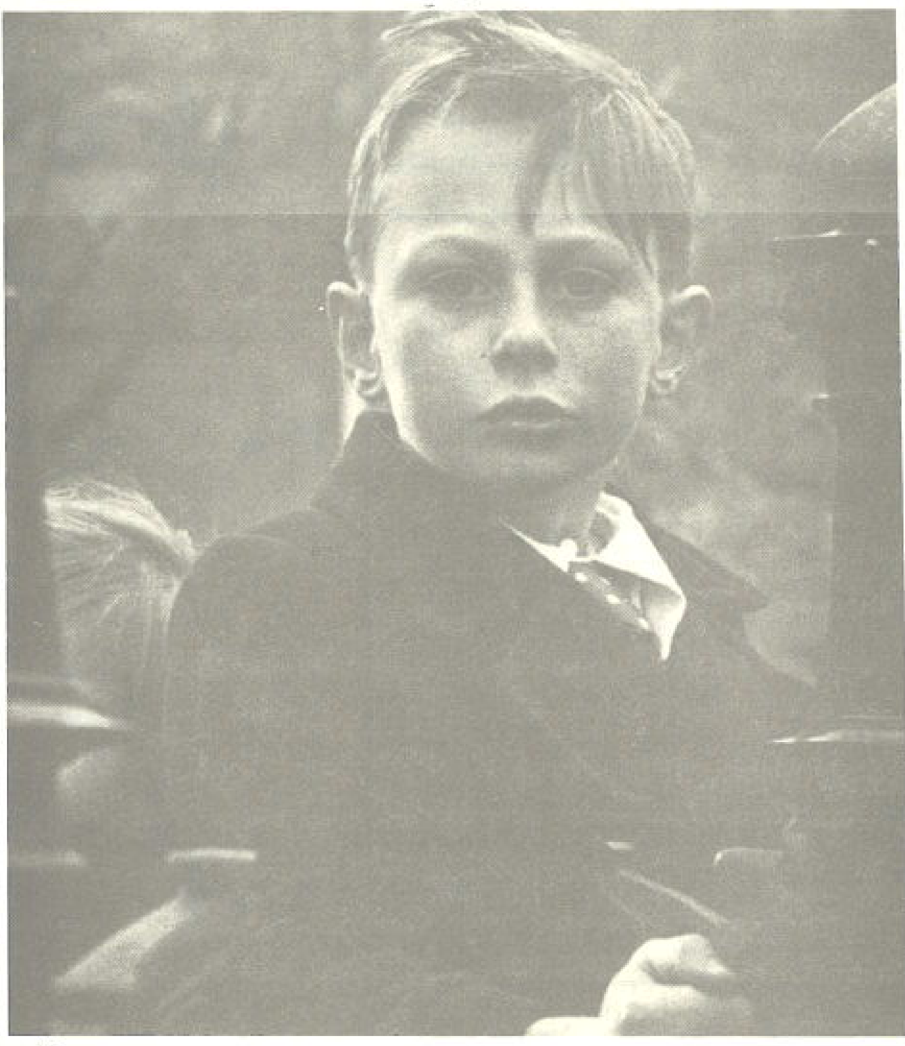
دریغا ...
زندگی، سراسر ستیز و سرگردانی
بی یار و دوست
بی سرزمین و خاک
بی دمی قرار،
بی توان استقرار

می‌دانم!
خورشید نیز دمی قرار نمی‌گیرد
و من ...
آیا هنوز هم نمی‌توانم جامه دان هایم را بگشایم؟

خانه و خانواده

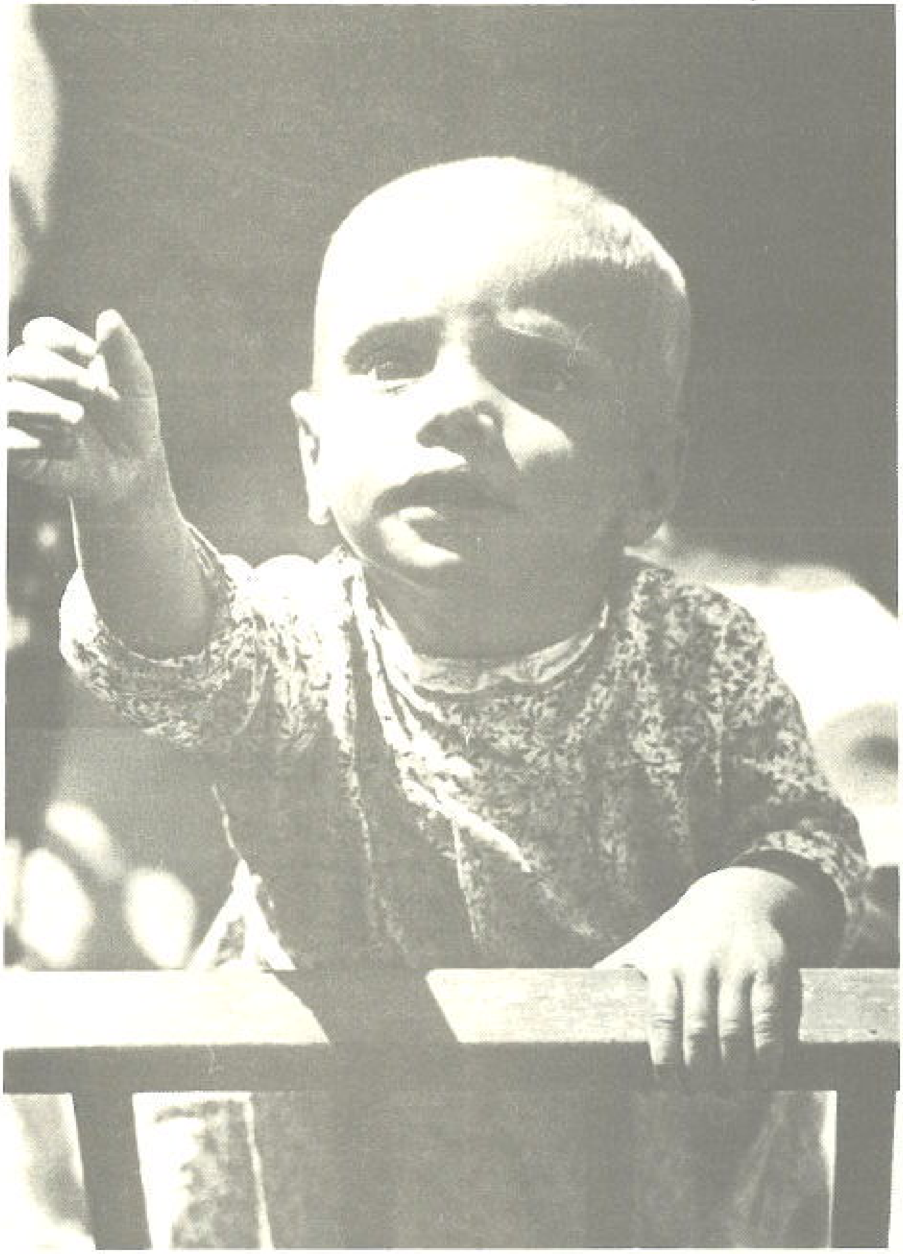
از: جاده کم عبور
نوشته: اسکات پک

فرایند گوش دادن به حرفهای بچّه‌ها با توجّه و سنّ آنان متفاوت است. اجازه بدهید کودک شش سالهٔ کلاس اوّلی را مورد توجّه قرار دهیم. اگر به یک کودک کلاس اوّل مجال سخن داده شود، پیوسته و بی تأمل حرف خواهد زد. اولیا چگونه می‌توانند با این پرچانه‌های همیشگی برخورد کنند؟ شاید آسان‌ترین راه این باشد که مانع حرف زدن آنان گردیم. ممکن است باور نکنید، خانواده‌هایی هستند که عملاً به بچه‌ها اجازهٔ حرف زدن نمی‌دهند، خانواده‌هایی که در بیست و چهار ساعت شبانه روز نظریهٔ «بچه‌ها را باید دید، نه اینکه شنید.» را در خانه اعمال می‌کنند. چنین اولیایی فقط کودکان را می‌بینند، امّا هرگز با آنان رفتار متقابلی ندارند. کودکان در سکوت از گوشه و کنار خانه به پدر و مادر خود خیره می‌شوند. آنان نظاره گرانی کر و لال در سایه‌ها هستند. راه دوّم این است که به بچه‌ها اجازهٔ پر حرفی بدهیم، امّا به سخنانشان گوش ندهیم، گویی اصلاً با ما حرف نمی‌زنند و عملاً با هوا یا با خود سخن می‌گویند، صدای متنی که ممکن است ناراحت کننده باشد و یا نباشد. راه سوم تظاهر به شنیدن و ادامه دادن به کاری است که انجام می‌دهید. بدین معنا که با دنبال کردن رشتهٔ افکارتان، در حالی که ظاهراً به بچّه توجّه می‌کنید و گاه نیز کلماتی چون: «آهان، خوب»، یا: «خیلی خوبه» را به زبان می‌آورید، اصواتی در پاسخ به حرفهای یکطرفهٔ کودک در مواقعی نسبتاً مناسب ادا کنید. چهارمین راه، گوش دادن انتخابی است که به طور اخص شکل آگاه گوش دادن تصنعی به شمار می‌آید. در این حالت اولیا، هر زمان که به نظر می‌رسد کودک چیز با اهمیّتی می‌گوید گوشها را تیز می‌کنند، با این امید که با کمترین تلاش مغز گندم را از پوسته جدا سازند. اشکال این روش این است که ظرفیت مغز



ادمی برای الک کردن انتخابی زیاد کامل و یا کارا نیست و، نتیجهٔ آن حفظ مقدار فراوانی پوسته و از دست دادن مقدار معتنابهی مغز خواهد بود. پنجمین و آخرین روش، گوش دادن حقیقی به سخنان کودک است، توجّه کامل به او، سبک و سنگین کردن هر کلمه‌اش و درک هر جمله‌ای که بر زبان می‌آورد.

این پنج روش پاسخ به حرف زدن کودکان را به نسبت افزایش تلاش مرتب کرده‌ایم. امکان دارد روش پنجم، یعنی شنیدن حقیقی که مستلزم صرف توان بیشتری در مقایسه با شیوه‌های کم زحمت‌تر است، به سادگی برای خواننده این تصوّر را به وجود آورد که پیشنهاد من به آنان این است که همیشه شیوهٔ پنجم را به کار ببرند و همیشه به طور واقعی به سخنان کودکانشان گوش بدهند. ابداً این گونه نیست! بیش از هر چیز، تمایل طبیعی کودکی شش ساله برای حرف زدن آن چنان شدید است که پدر یا مادری که همواره به طور واقعی به حرفهای کوک گوش می‌دهد دیگر وقتی برای انجام دادن کارهای دیگر نخواهد داشت. در نهایت انجام دادن این کار به گونه‌ای باور نکردنی خسته کننده خواهد بود، زیرا واقعیت این است که حرفهای یک بچهٔ شش ساله عموماً خسته کننده به نظر می‌آید. بنابراین ضروری است در به کارگیری این پنج شیوه تعادلی به وجود آید. گاهی اوقات لازم است از بچّه‌ها بخواهیم که ساکت شوند. برای مثال وقتی که اولیا به کاری اشتغال دارند که به تمرکز بسیار نیاز دارد و حرف زدن بچه‌ها سبب بریدن رشتهٔ افکار آنان می‌شود و یا زمانی که کودک



بی ادبانه سخن دیگران را قطع می‌کند و حالتی تهاجمی و یا سلطه جو دارد. بیشتر اوقات بچّه‌های شش ساله صرفاً به دلیل لذّت بردن از حرف زدن سخن می‌گویند. بنابراین دادن توجّه به بچه‌ای که حتی خواستار آن توجّه نیست و از حرف زدن با خودش کاملاً خرسند است لطفی در حّق او نیست. بعضی اوقات کودکان علاقهٔ چندانی ندارند که فقط با خودشان حرف بزنند، بلکه بیشتر دوست دارند با پدر و مادرشان ارتباط متقابل داشته باشند. در این گونه مواقع می‌توان با گوش دادن به حرف آنان در حدّی منطقی، نیازشان را برآورده ساخت. در چنین اوقاتی آنچه کودکان از ارتباط متقابل توقع دارند فقط احساس نزدیکی بیشتر با اولیاست و برای ارضای این نیاز به «نزدیکی» که بچّه‌ها خواستارش هستند، کافی است تظاهر کنیم که به سخنانشان گوش می‌دهیم. افزون بر این

خود بچّه‌ها نیز معمولاً این ارتباط متناوب و تفّننی را دوست دارند. آنان گوش دادن انتخابی پدر و مادر را پذیرا هستند، زیرا خود نیز فقط به طور تفّننی و انتخابی رابطه برقرار می‌کنند. آنان می‌توانند درک کنند که این قانون بازی است. بنابراین، از مجموع حرفهای کودکان شش ساله فقط بخش کوچکی به پاسخ حقیقی و گوش دادن یکپارچه نیاز دارد. یکی از وظایف بسیار پیچیدهٔ اولیا ایجاد تعادل نسبتاً مطلوبی بین شیوه‌های گوش دادن و گوش ندادن و نیز پاسخ به نیازهای در حال تغییر کودک با شیوه‌ای مناسب است.

ایجاد چنین تعادلی معمولاً کار بسیار دشواری است، زیرا در این گونه روابط نیاز کودک دوام چندانی ندارد. با وجود این، اولیا به نیرو گذاشتن برای گوش دادن حقیقی به سخنان کودک علاقه‌ای ندارند و یا قادر به انجام دادن آن نیستند. به احتمال قوی بیشتر پدر و مادران چنین برخوردی دارند. امکان دارد آنان تصّور کنند که حقیقتاً به حرفهای بچه‌های خود گوش می‌دهند، در صورتی که در نهایت یا تظاهر به گوش دادن می‌کنند و یا در بهترین شکل ممکن به سخنان آنان به طور انتخابی گوش می‌دهند. این کار چیزی جز خود فریبی نیست و ایشان با انجام دادنش صرفاً می‌کوشند تنبلی خود را پنهان کنند، زیرا گوش دادن حقیقی هر قدر هم کوتاه مدّت باشد مستلزم تلاش فراوان است. گوش دادن حقیقی بیش از هر چیز تمرکز یکپارچه را می‌طلبد. شما نمی‌توانید در حالی که کار دیگری می‌کنید حقیقتاً به حرفهای دیگری هم گوش دهید. اگر اولیا بخواهند با دقت و توجه به سخنان فرزند خود گوش بدهند، باید بقیهٔ کارهای خود را کنار بگذارند. چنانچه وقتی را برای گوش دادن به حرف کودکان اختصاص می‌دهید، باید تمامی آن وقت صرف بچه‌ها گردد. باید متعلق به آنان باشد.

اگر مایل نیستید همهٔ کارهای خودتان را کنار بگذارید (نگرانی‌های شخصی و اشتغالات ذهنی را نیز شامل می‌شود) بنابراین علاقه ندارید حقیقتاً به حرفهای کودک گوش دهید.

یادی از گذشته ها



عکسی راکه ملاحظه می‌فرمائید مربوط به جشن افتتاحیه دبستان حشمت و عزیز القانیان در تاریخ فروردین ۱۳۳۱ واقع در خیابان سیروس تهران این خانه توسط مرحوم حاجی عزیز القانیان خریداری و تبدیل به مدرسه شد.

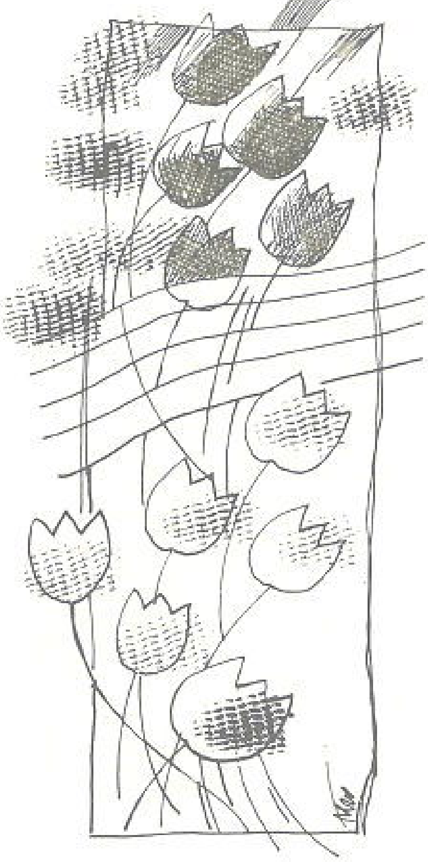
ردیف اول از راست به چپ: مرحوم حشمت خانم القانیان - حاجی عزیز القانیان - ؟ - خانم ایران ویکتوری - مرحوم لطف الله ویکتوری

ردیف دوم از راست به چپ: آقای نجات الله القانیان - ؟ - مرحوم حاجی میزا آقا القانیان - محترم خانم القانیان

با عرض تشکر از آقای نعمت الله شادگو که این عکس تاریخی را در اختیار ما قرار دادند، از دوستان عزیزی که عکس‌های تاریخی در اختیار دارند تقاضا می‌شود که عکس‌ها را ارسال نموده تا پس از چاپ برگردانده شود.

دوّم اینکه، تلاشی که مستلزم تمرکز یکپارچه برای شنیدن حرفهای یک کودک شش ساله است به مراتب از گوش دادن به سخنان یک سخنران بزرگ دشوارتر است. عبارات کودک نامرتب و ناپیوسته است - سیل کلمات منقطع با مکثها و تکرارها دچار پراکندگی می‌شود و تمرکز را مشکل می‌کند. افزون بر این کودک معمولاً از موضوعاتی حرف می‌زند که جذابیت خاصّی برای بزرگسال ندارد، در صورتی که شنوندگان یک سخنران بزرگ، به طور اخّص به موضوع بحث علاقه‌مندند. به عبارت دیگر گوش دادن به حرفهای یک کودک شش ساله خسته کننده است و همین مسئله حفظ تمرکز را به طور مضاعف مشکل می‌کند. در نتیجه گوش دادن حقیقی به سخنان کودک در این سن مستلزم داشتن عشق واقعی است. انجام یافتن چنین مهمّی بدون انگیزهٔ عشق از سوی اولیا غیر ممکن است.

امّا اصولاً چرا باید زحمت چنین کاری را به خود هموار کنیم؟ چرا باید تمام این تلاش را برای تمرکز یکپارچه بر روی پر حرفی‌های خسته کنندهٔ یک کودک شش ساله صرف کنیم؟ اولاً تمایل شما به انجام دادن چنین کاری نشان دهندهٔ واقعی ارزشی است که به فرزندانتان می‌دهید. اگر شما همان ارزشی را که به یک سخنران بزرگ می‌دهید برای فرزند خود نیز قایل باشید، بدین ترتیب وی را گرامی داشته‌اید و او نیز متقابلاً احساس ارزش خواهد کرد. به هیچ وسیلهٔ دیگری نمی‌توانید این پیام را که فرزندانتان افرادی با ارزش هستند، به آنان منتقل کنید، مگر اینکه عملاً برایشان ارزش قایل شوید، و در نهایت این بهترین راه است. افزون بر این‌ها هر قدر بچه‌ها بیشتر احساس ارزش کنند، حرفهای با ارزش‌تری خواهند زد. آنان سعی خواهند کرد خود را با دیدی که شما به ایشان می‌نگرید هماهنگ کنند. خلاصه آنکه هر قدر بیشتر به سخنان فرزندانتان گوش دهید، پی خواهید برد کودک شما در میان مکثها، لکنتها، پر حرفی‌های به ظاهر معصومانه‌اش واقعاً چیزهای با ارزشی برای گفتن دارد. این ضرب المثل که حرف حساب را باید از «دهان کودک» شنید، واقعیت است و کسانی که حقیقتاً به حرف بچه‌ها گوش می‌دهند به این حقیقت مسلّم معترف هستند. اگر خوب به حرفهای فرزندتان گوش دهید، چیزی نمی‌گذرد که در او خصوصیّات شگفت انگیزی کشف خواهید کرد. هر قدر از این جنبه‌های یاد شده شناخت بیشتری داشته باشید، به حرفهای او علاقه‌مندتر می‌گردید و به همان نسبت نیز چیزهای بیشتر و تازه‌تری درباره‌اش کشف خواهید کرد. نکتهٔ دیگر آن که هر چه بیشتر از فرزندتان شناخت داشته باشید، قادر خواهید بود بیشتر به او بیاموزید. اگر از فرزندانتان شناخت زیادی نداشته باشید، معمولاً چیزهایی به آنان یاد خواهید داد که یا هنوز آمادگی یادگیری آن را ندارند و یا خودشان از آن آگاه‌اند و بهتر از شما هم می‌دانند. در نهایت اگر کودکان اطمینان حاصل کنند شما برای آنان ارزش قایلید و آنان را خارق العاده می‌دانید، بیشتر به شنیدن حرفهای شما رغبت نشان می‌دهند و همان ارزش را برای شما قایل خواهند شد. آموزشهای شما هر چه بیشتر بر اساس شناخت از آنان باشد، مؤثرتر خواهد بود و فرزندانتان



علاقهٔ بیشتری به یاد گیری از شما نشان خواهند داد، و هر چه آموخته‌هایشان بیشتر باشد، افراد سازنده‌تری خواهند شد. اگر خواننده ماهیّت دایره‌وار این فرایند را احساس کرده باشد، در برخورد با کودکان مسیر صحیح را می‌پیماید و حقیقت متقابل بودن عشق را تصدیق خواهد کرد. دایرهٔ این فرایند به جای آن که تنزل دهنده و ناسالم باشد، دایره‌ای خلاق و پویا در جهت تعالی و رشد است. ارزش، ارزش می‌آفریند و عشق، عشق به وجود می‌آورد. اولیا و کودک در این رقص دو نفرهٔ عشق با هم سریع‌تر و بهتر رشد خواهند کرد.

«درختی بسان جنگل»

در یاد بود و بجلیل از زنده یاد دکتر منوچهر نیکروز (یومطوبیان)

بقلم: مهندس منوچهر کوهن



از چپ به راست دکتر منوچهر نیکروز، مهندس منوچهر کوهن

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش بنکویی نبرند.

در رثای دوست گفتن و نوشتن، و آنچنان گفتن و نوشتن که نه بر سر مداهنه و خوشامد که بمثابه شاهدی برای ثبت تاریخ بر فراز و نشیب یهودیان ایران پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ شمسی (میلادی ۱۹۷۹) بنابراین بهتر است از بیوگرافی منوچهر نیکروز شروع کرد.

در سال ۱۳۲۵ در اصفهان متولد شد. مدارس متوسطه را در تهران بپایان رسانید و در سال ۱۳۵۱ در تبریز دکترای داروسازی گرفت. در سال ۱۳۵۲ باستخدام وزارت بهداری در آمد. در سال ۱۳۵۴ ازدواج کرد و از ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۰ در دو دوره نماینده کلیمیان ایران در مجلس قانونگزاری ایران بود. در دوران وکالت عضو کمیسیون پزشکی مجلس شورای اسلامی و مسئول مخازن داروئی چند بیمارستان معتبر تهران بود. در سیزدهم بهمن ۱۳۷۳ برابر دوم فوریه ۱۹۹۵ در سن ۴۸ سالگی در اثر سکته قلبی بجاودانگی پیوست. اما آیا این تمام ماجرای زندگی یا انسان راستین تواند بود؟

من چنین باور ندارم زیرا معتقدم که آنچه زندگی انسان‌ها را معنا و مفهوم می‌بخشد میزان اثرگذاری آنها بر بهبود شرایط اجتماعی اطرافیان و محیط خود می‌باشد. و نیکروز

انسانی اثر گذار بود.

آیا کلام و واژه‌ای می‌توان یافت که بتواند عمق و مفهوم و معنای واقعی مرگ و زندگی را در تمام سطوح و لایه‌ها بیان کند؟

که بسیاری از زندگان هستند که در زندگی خود مرده‌اند.

یعنی بود و نبودشان هیچ فرق و تفاوتی برای هیچ فرد، هیچ قوم، هیچ بشر و ملتی ندارد و پس از پایان آخرین نفس، گویی هزاران سال است که مرده‌اند. و در مقابل کسانی هستند که حتی پس از آخرین نفس، سالهای سال تا پایان زمان در قلب و ذهن سایر مردم و ملت و گاهی بین سایر اقوام و ملل بزندگی معنوی خود ادامه می‌دهند و منوچهر نیکروز از گروه اخیر بود.

منوچهر نیکروز در سال پر تلاطم ۱۳۶۲ داوطلب شرکت در انتخابات مجلس شد. او بدون هیچ گونه سابقه فعالیت اجتماعی فقط با اتکاء به ایمان یهودیت، و با عشق به خدمت مردم، گام در راه «خدمات اجتماعی نهاد». و حقا که از جان خود مایه گذاشت و از تمام مرزهای قابل پیش بینی فراتر رفت.

دکتر نیکروز در کمترین مدت به یک چهره محبوب و محترم در جمع مجلسیان و در بین جامعه کلیمیان ایران تبدیل شد. و لحظه‌ای از خدمت به تمام مردم اعم از یهودی، مسلمان، مسیحی آرام نداشت.

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم،

موجیم، که آسودگی ما، عدم ماست.

نیکروز، پیش قراول ایجاد وحدت در میان سازمانهای گوناگون و سلیقه‌های متفاوت جامعه کلیمی بود. اما متأسفانه هرگز نتوانست این هماهنگی را بنحو مناسبی بوجود آورد.

زنده یاد نیکروز سراپا شور و شوق خدمت بود. همواره دفتر کارش بروی همه گشاده بود. تلفن خانه او در تمام اوقات شبانه روز در خدمت هر انسانی بود. هیچ انسانی را محروم باز نمیگرداند. برای هر مشکلی راه حلی می‌یافت یا حداقل، تمام سعی خود را بکار می‌بست و در نهایت اگر راهی نمی‌یافت، نامه‌ای بدست متقاضی می‌داد که بعنوان، دوستی، مدیرعاملی، وزیری، تایپ شده بود و امضا نماینده کلیمیان در مجلس شورای اسلامی را در زیر داشت. و مواردی پیش آمد که متقاضی باتکا همین نامه مشکل خود را حل می‌کرد.

شاید همگان می‌دانند که خدمت او بغیر یهودیان کمتر از خدمت به کلیمیان نبود. نمی‌خواهم بگویم، منوچهر نیکروز دوست از دست رفته‌ام گل بی خار بود. اما همین قدر برای هر انسانی کافی است که بگویند «انسان بود...»، «گل بود...» و نیکروز یکی از انسانهای گل روزگار ما بود.

منوچهر نیکروز، مردی عاقل و ثابت قدم بود. محبوبیت او تا حدی رسید که او دیگر جزء لاینفک زندگی اجتماعی کلیمیان شده بود. و نه تنها مشکلات اجتماعی که مشکلات خانوادگی، حرفه‌ای، را نیز به او مراجعه می‌کردند و از او راه حل می‌جستند.

نیکروز انسانی بی طرف، اما صاحب نظر بود.به هیچ چیز جز منافع مردم فکر نمی‌کرد. نیکروز در پایان دومین دوره وکالت، دیگر داوطلب شرکت در انتخابات نشد، اما وکالت قبلی مردم را کنار نگذاشت او در تمام روزهای پس از وکالت نیز در کنار نماینده جدید مجلس، دکتر کورس کیوانی، سایر سازمانها، انجمن کلیمیان، و تمام مردم و یار آنها بود.

متأسفانه دیگر وجود منوچهر نیکروز که در تمام زمینه‌های خدمات اجتماعی کلیمیان اعم از مذهبی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و کشوری منشاء اثرات و خدمات مثبت و ارزنده بود در میان ما نیست اما روح فعال و مهربان او، چهره‌ی مردمی و محبوب او همواره در میان مردم ما باقیست. من در گذشت او را باور ندارم. همانگونه که فوت هیچ انسان نیکو کاری را باور ندارم.

بهمن ماه ۱۳۷۳، فوریه ۱۹۹۵

منوچهر کوهن - لس آنجلس

از: ژرژ هارونیان

حرفی برای گفتن



تسلیت و تبریک

به آنهایی که خواستار جامعه‌ای با ارزشهای والاتر هستند.

تحقیق دربارهٔ آداب و رسوم جوامع از مباحث جالب و پراهمیت در مطالعات امور اجتماعی است. این تا حدی است که در دنیای امروزه، افرادی که در این قبیل موضوعات پژوهش می‌کنند نه تنها تخصص خود را در ادبیات و یا تاریخ گروه و یا ملیتی خاص دریافت می‌کنند، بلکه با ارائه تحقیقات و رسالات دربارهٔ باورها و سنن آن جوامع، بسیاری مسائل نا روشن را پرده برداری و حلاجی می‌کنند. به عنوان مثال همین جامعهٔ کوچک ما یهودیان ایرانی و یا ایرانی تبار این منطقه را در نظر بگیرید. در عرض چند سال گذشته و حال حاضر، پژوهشگرانی را می‌شناسیم که سنت‌های خاص جامعهٔ ما را مورد تحقیق قرار داده‌اند و دربارهٔ چگونگی رویاروئی جامعه با محیط جدید و جنبه‌های مختلف آن مانند روند ازدواج و طلاق، روابط جوانان و یا پیشرفت‌های اقتصادی و یا اجتماعی اقدام به انتشار رسالات و آمارگیری مفصل نموده‌اند.

از مهم‌ترین سؤالاتی که مورد توجه این محققین است روند تطبیق گروه مهاجر با آداب و رسوم محیط جدید و هم چنین اینکه آیا نسل‌های جدیدتر که در اینجا متولد شده یا بزرگ شده‌اند، این آداب و رسوم را که گاهی دیگر جوابگوی واقعیت‌های جدید نیستند را پذیرا می‌باشند یا نه؟ و چگونه واکنشی دارند؟ البته بسیار شایسته است که علاقه‌مندان به حل مشکلات جامعه حتماً با نتایج این تحقیقات آشنایی بیابند تا در مطرح نمودن پیشنهادات و راه حل یابی دیدی عمیق‌تر را دارا باشند.

حرفی که باید گفته شود اینکه: «بلی، اطلاعات و معلومات دربارهٔ اجتماع در پاسخ یابی به مشکلات لازم است ولی کافی نیست.» نمونه‌ای که در زیر آورده شده به خوبی نشان می‌دهد که عوامل دیگری برای ایجاد آن فرهنگ نوین و پویا لازم هستند. فرهنگی که جوابگوی احتیاجات روحی و انسانی در این سرزمین است و بسیار ساده بگوییم این عوامل دیگر شهامت و ایمان می‌باشند. این دو اگر نباشند همان خواهیم بود که بوده‌ایم و بدتر.

سخن در این جا دربارهٔ آداب و رسوم رایج در میان بعضی از افراد جامعه در مورد «سوگواری» است. و می‌نویسم بعضی زیرا نمونهٔ زیر ثابت می‌کند که اینطور است.

در اوایل فوریه ۱۹۹۵، باری دیگر اتفاقی ناگوار، خانواده‌ای از جامعه ما را داغدار کرد و بسیاری از افراد خانوادهٔ بزرگ جامعه نیز دل شکسته شدند. مادری جوان پس از چند سال مبارزه با یک بیماری هولناک بالاخره توان خود را از دست داد و تسلیم سرنوشت شد و با داشتن آرزوها و امید فراوان دار فانی را وداع گفت. واقعه‌ای

دردناک و یک تراژدی انسانی.

بسیاری از افراد جامعه با شرکت در مراسم خاک سپاری و یادبود آنچه را که درستی از دستورات مذهبی یهودیت می‌باشد انجام دادند. بازدید و عرض تسلیت به بازماندگان یک درگذشته از تعالیم مذهبی است و یک میتصوا (عمل نیک) محسوب می‌گردد. مطمئناً در این مورد بخصوص دل خراش بودن واقعه مزید بر علت بوده و بار دیگر نشان می‌دهد که یهودی قلبش برای دیگر یهودی می‌تپد و در غم او شریک است.

در این میان دو اقدام از طرف بازماندگان و دوستان آن مرحومه انجام شد که فکر می‌کنم دانستن آن به عنوان نمونه‌هایی از آنچه در بالا ذکر شد یعنی شهامت و ایمان برای دیگران نیز شنیدنی باشد.

اول اینکه در ایام شیوا (هفت روز سوگواری) که باید به عیادت سوگواران رفت و به جز اعیاد و شبات، نمازهای روزانه و دیگر مراسم مذهبی را به جای آورد طبق خواسته بازماندگان و تا آنجائی که اطلاع دارم به پیشنهاد پدر با ایمان آن درگذشته، به هیچ وجه بساط پذیرائی و ریخت و پاش زاید انجام نگردید و به اندازهٔ مضاعف هر گونه مخارج که این تشریفات می‌توانسته داشته باشد به یتیم خانه‌ای در اسرائیل کمک مالی اهداء گردید. بسیاری از ما در موقعیت‌های مختلف شاهد آن بوده‌ایم که درست در لحظاتی که افراد عزادار احتیاج به با خود بودن دارند و دقیقاً در زمانی که در شوک و ناباوری از دست دادن عزیزی می‌باشند، این به اصطلاح آداب و رسوم که نمونه‌ای از افراط و زیاده‌روی و ظاهر بینی در بعضی افراد این جامعه است باعث درد و غم و ناراحتی بیشتر بازماندگان می‌شود. با پرس و جوئی که از افراد وارد در دستورات مذهبی شده است و مراجعه به کتبی که حاوی اطلاعات در این موارد است این مطلب واضح گردیده که مسئله پذیرایی و ترتیب نهار و شام و انواع اشربه برای مراجعین به منزل این اشخاص به هیچ وجه در تعالیم مذهبی یهود وجود ندارد و هیچ نیستند جز زاییدهٔ محیطی که در آن ظاهر امر همواره از باطن امر مهم‌تر بوده. تبریک باید گفت به ایمان و شهامت این بازماندگان.

دومین اقدام که شایان بازگو کردن و تحسین است از سوی مادران جوانی که یار و دوست آن مرحومه بوده‌اند انجام گردیده. این افراد با تأسیس یک حساب بانکی به نام آن درگذشته قدمی اساسی در جاودانه نمودن نام و یاد دوست از دست رفته‌شان برداشته‌اند. هدف از تأسیس این حساب جمع آوری وجوه برای کمک به پرداخت شهریه دانش آموزان کم بضاعت می‌باشد.* آن کودک یا کودکان دانش آموزی که در آینده موفق به تحصیل در مدرسهٔ یهودی خواهند شد نام این مرحومه را همواره به عنوان کسی که باعث این موهبت شده را یاد خواهند کرد. این هم نمونه‌ای است زیبا از اجراء دستورات مذهبی یعنی دادن صداقا (کمک به هم نوع) در شکلی جدید به صورت کمک به تحصیل در مدرسهٔ یهودی نوباوگان که مخارجی سنگین است. نمونه‌ای از تلفیق سنت‌های خوب و درست از محیط قدیم با شرایط زیست جدید. تبریک باید گفت به ایمان و شهامت این دوستان.

این جریان بار دیگر ثابت کرد که جامعه ما امکان آنرا دارد که با مراجعه و یادگیری سنت‌های مثبت یهودی و به دور انداختن آن ظواهری که هیچ گونه ربطی با واقعیت‌ها ندارند و فقط یادگاری هستند از دوران به خصوصی، می‌توان محیط جدید را آسان‌تر پذیرفت. می‌توان آینده‌ای بهتر داشت و می‌توان بهانه‌هایی که باعث بیزاری و بیگانگی جوانان و فرزندانمان از جامعه شوند را از میان برداشت. و می‌پرسند «به کجا آمده‌ایم» آیا زمان آن نرسیده که کسانی که داد و فغان می‌کنند از خود شروع کنند و این سنت‌های مضر و خانمان برانداز را کمک به دور انداختنشان کنند.

از طرف فعالین سازمان سیامک و نشریه چشم انداز به خانواده‌های شموئلیا و ناتان تسلیت گفته و خود را در غم آنها شریک می‌دانیم.

یاد ژانت جاودانه خواهد بود.

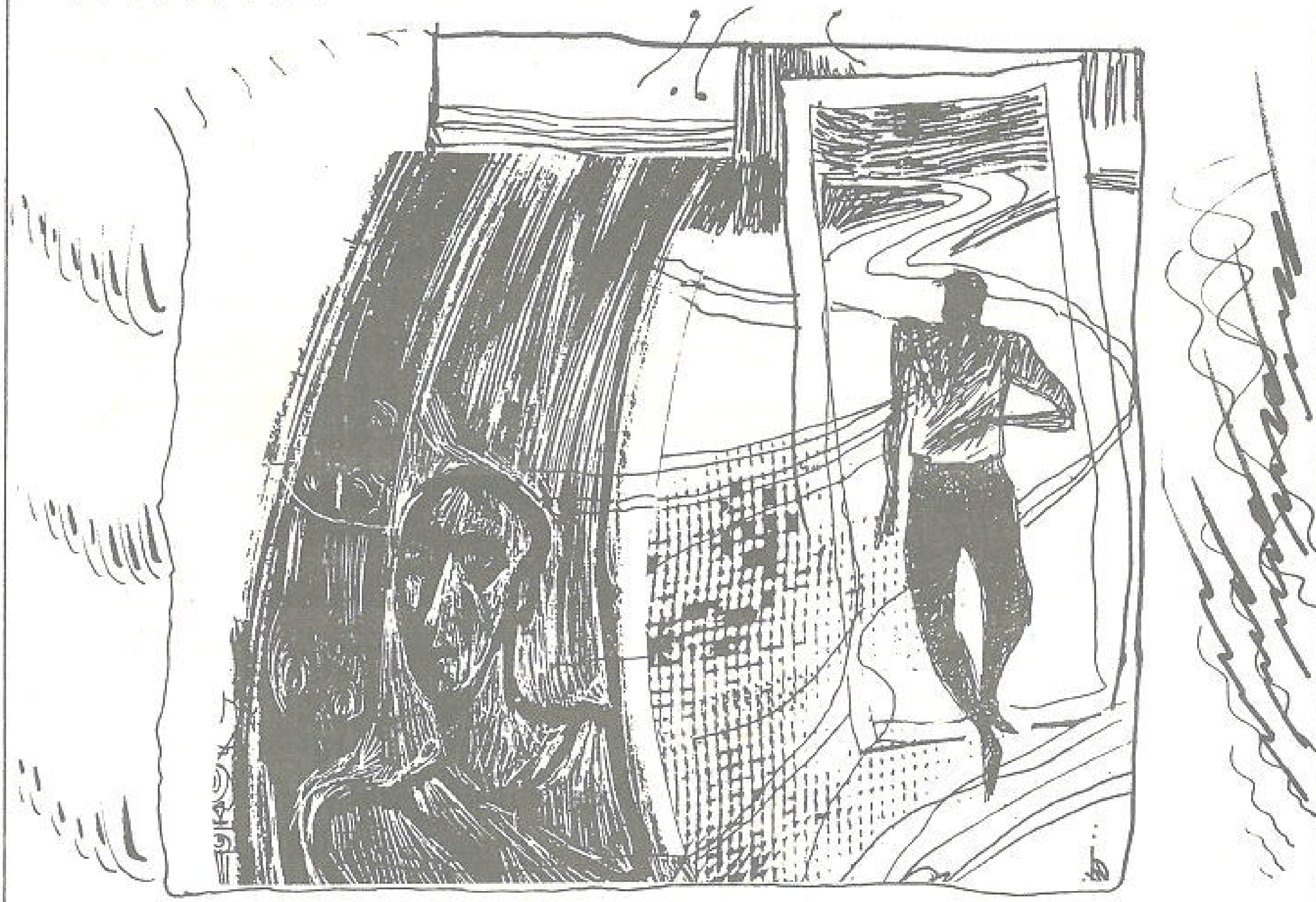
* علاقه‌مندان می‌توانند برای کمک به این اقدام مقدس چکهای خود را به نام JANET NATAN MEMORIAL FUND به آدرس زیر ارسال دارند.

SINAI AKIBA ACADEMY

10400 WILSHIRE BLVD.

LOS ANGELES, CA 90024

زندگی دوباره پس از رهائی از مواد مخدر



در حالی که سالیان درازی از آن روز می‌گذرد، خاطره‌ای از ده سالگیم را به یاد می‌آورم: با دوستانم بر بام خانه‌مان در ایران ایستاده بودم، صحبت از آینده می‌کردیم. صحبت از تحصیل در آمریکا بود و زندگی در کشور آرزوها. در آن زمان بزرگ‌ترین آرزوی من این بود که در آمریکا تحصیل کرده، شخص مهمی بشوم که بتوانم به جامعه ایرانی خدمت کنم.

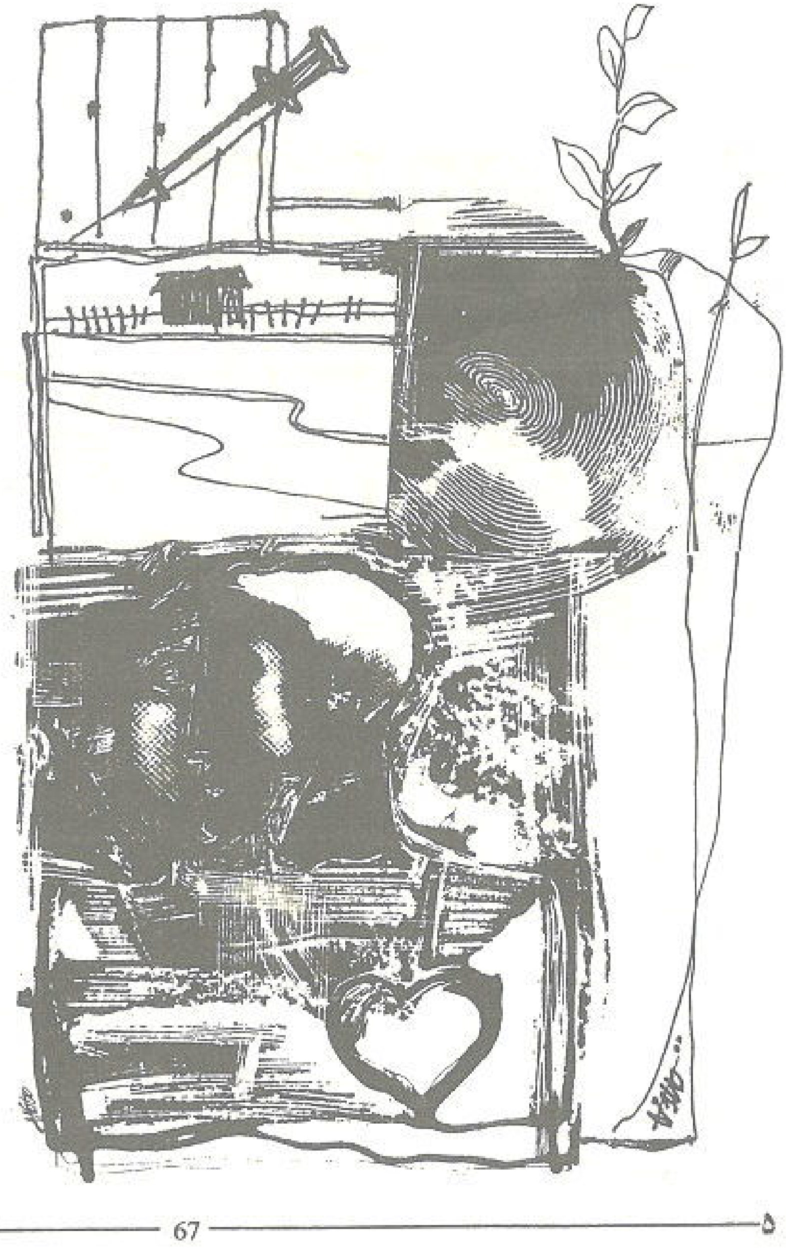
به یاد دارم که دوستانم در آن موقع سیگار می‌کشیدند. کاملاً به خاطر دارم که همیشه آن‌ها را به خطر سیگار کشیدن و مشروب خوردن سرزنش می‌کردم ولی آن‌ها به سخنان من وقعی نگذاشته، دانه‌ای سیگار از پدر و مادر خود دزدیده در خلوت می‌کشیدند. من شخصاً با این عمل مخالف بودم و هیچ گاه این اعمال را انجام ندادم.

در سن ۱۵ سالگی به آمریکا آمدم که به آرزوهای بچه‌گی جامه عمل پوشانم. در ۲۸ اکتبر ۱۹۷۷ وارد فیلادلفیا شدم و به برادرم که از چندی قبل به آن شهر آمده بود پیوستم.

به یاد دارم که همه چیز برای من تازگی داشت و کاملاً متفاوت بود. حتی غذاها نیز طعم دیگری می‌داد. پس از مدت کوتاهی متوجه به کمبودی در زندگی خود شدم اما نمی‌توانستم دریابم که این کمبود چیست.

در سن ۱۶ سالگی کالج را شروع کردم و به زودی پس از دریافت یک بورس ورزشی از دانشگاهی در ایالت دلور به آن ایالت رفته و به تیم فوتبال دانشگاه پیوستم. در این جا نیز احساس تنهایی می‌کردم. احساس می‌کردم که دوستی ندارم و همه از من دوری می‌کنند. به نظر می‌رسید که بقیه دانشجویان اعتماد به نفس بیشتری از من دارند و در گروه خود مرا راه نمی‌دهند.

روزی پس از تمرین فوتبال، به همراه دوست خود اریک و دوست دخترش بتی به خانه می‌رفتیم. در ماشین، متوجه شدم که اریک تکه کاغذ کوچکی را بیرون آورده، توتون بخصوصی را بر روی آن ریخت و به مانند سیگار معمولی پیچید. اولین چیزی که به نظرم آمد این بود که «چرا این‌ها مثل بقیه مردم سیگار خود را نمی‌خرند؟» اریک این سیگار را روشن کرد و بعد از کشیدن دو پک آن را به دوست دختر خود داد. هنوز پیش خود فکر می‌کردم که چرا دو سیگار روشن نمی‌کنند؟، بعد از یکی دو پک، بتی سیگار را به من تعارف کرد. من رد کرده گفتم که سیگار نمی‌کشم. بتی به من خندید و گفت: «بچه بازی در نیار! این که سیگار نیست...» من تا به حدی احساس حقارت کردم، به خود گفتم که «یک پک ضرری ندارد. من خود را می‌شناسم. من هیچوقت معتاد به سیگار نخواهم شد.» سیگار را از بتی گرفته، پکی زدم. بوی متفاوتی از سیگار معمولی داشت و سرم را به گیج انداخت. احساس دلپذیری به من دست داد. موزیکی که از رادیو پخش می‌شد از گوشم وارد بدنم شده و هر سلول بدن مرا به لرزه، انداخت. ناخود آگاه شروع به خنده کردم و هر کلمه، جمله، و عملی خنده‌دار به نظر می‌آمد. وقتی که به خانه رسیدم، شدیداً گرسنه بودم و به حد زیادی غذا خوردم. در اینجا بود که متوجه شدم که این چیزی که من کشیده‌ام سیگار نبوده بلکه ماری جوانا بوده است! در ابتدا خیلی ناراحت شدم. امّا به این دلیل که همیشه خود را بیش از حد لاغر می‌دانستم، تصمیم گرفتم که بدین ترتیب به وزن خود اضافه کنم. هفته بعد دوباره اریک را دیدم. از من پرسید که آیا از آن سیگار لذت برده بودم. جواب من مثبت بود. به اتفاق اریک به ماشین او رفتیم و اریک پکی دیگر از ماری جوانا به من داد. همه چیز دوباره عالی شد این مرتبه متوجه شدم که می‌توانم بدون اینکه خجالت بکشم با همه حتی دخترها نیز صحبت



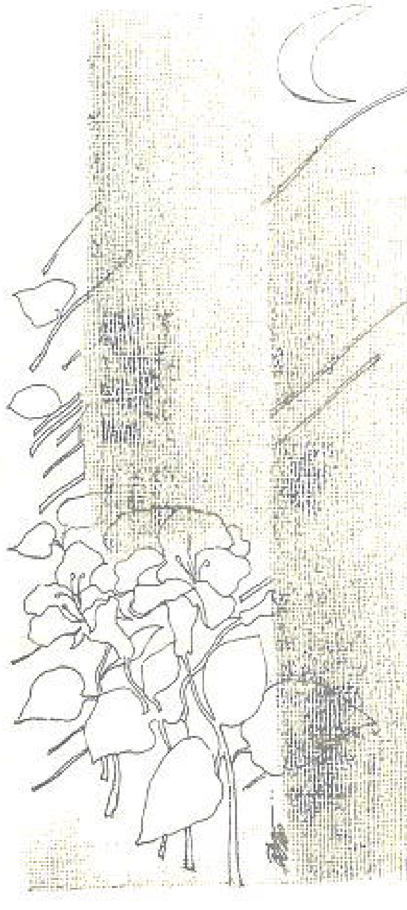
کنم. به نظر می‌رسید که بالاخره عضو گروهی شده‌ام. وقتی که متوجه به این تأثیر ماری جوانا شدم، بیشتر کشیدم. همیشه به خود می‌گفتم که من مطمئناً معتاد نخواهم شد به این دلیل که از خانواده خوبی هستم که درس اخلاق و علم و تربیت به من داده بود. و هیچوقت الکل و مواد مخدر در خانواده ما راه نداشت. اما بعد از یکسال تقریباً هر دو روزی یک «سیگاری» می‌کشیدم. هنگامی که از دلور به فیلادلفیا بازگشتم، به اصرار دوستانم، پارتی بزرگی در خانه خود گرفتم که منظور آن فقط مصرف مواد مخدر بود. در این پارتی دوستی به اسم تام به من کوکائین تعارف کرد. او گفت: «کمی از این ماده را امتحان کن و خواهی دید که می‌توانی تمام شب مشروب بخوری بدون اینکه مست کنی!» در حالی که اول نمی‌خواستم، بالاخره تصمیم به امتحان آن ماده را گرفتم. تام یک تیغ و یک آینه آورد و خطهایی نازک از این گرد سفید درست کرد. احساسی که به محض ورود این پودر به بینی من دست داد را کاملاً به خاطر دارم: بینی‌ام می‌سوخت، از چشمهایم اشک می‌ریخت و مغزم حالت عادی خود را از دست داده بود. در بقیهٔ شب، هر چقدر که آبجو خوردم مست نکردم. قدرت این ماده چنان بود که نتوانستم در تمام شب حتی یک لحظه به خواب بروم.

آن شب در دیگری برای استفاده از مواد مخدر بر روی من باز شد. در حالی که فکر نمی‌کردم که معتاد شده‌ام، وابستگی‌ام به مواد مخدر هر روز بیشتر می‌شد. برای اعتماد به نفس به دست آوردن و از خود لذت بردن باید یا ماری جوانا می‌کشیدم و یا نوعی دیگر از این مواد را مصرف می‌کردم. بدون مواد هیچکدام از این اعمال امکان پذیر نبود. از هر طریق ممکن سعی بر به دست آوردن پول برای خرید مواد داشتم. یکی از زشت‌ترین اعمالم دزدی پول از صندوق مغازه‌ای بود که در آن با برادرم شریک بودم. این اعتیاد عصبانیت و دوری مرا از خانواده‌ام هر روز زیادتر می‌کرد. دوری از خانواده‌ام مرا متوجه اعتیاد خود کرد، وادارم کرد که سعی بر ترک اعتیاد خود کنم. به خود قبولاندم که اعتیادم در کشیدن ماری جوانا بود. بنابراین، برای مدتی «علف» می‌کشیدم. سپس متوجه شدم که اشکال از ماری جوانا نبوده و بلکه از کوکائین است. بنابراین کوکائین را ترک کردم و شروع به استفاده از ماده دیگری نمودم. اما هنوز نمی‌توانستم اعتیادم را ترک کنم. شبهای دردناکی را به یاد دارم که با حالت تهوع و گریه کردن بیدار می‌نشستم و از خدا تقاضای گذشت سریع آن شب را داشتم. به خود قول

می‌دادم که دیگر به مواد مخدر رو نیاورم، اما مرتباً قول خود را می‌شکستم و بعد از یکی دو روز دوباره به مواد مخدر پناه می‌بردم.

در خانواده‌ای بزرگ شده بودم که چنان با هم نزدیک نبودیم، به این دلیل نمی‌توانستم مشکل خویش را با کسی در خانواده‌ام در میان بگذارم. همیشه احساس حقارت و عدم اعتماد به نفس می‌کردم. از مواد مخدر استفاده می‌کردم که خلاء تنهایی و خالی بودنی که از بچگی در من ایجاد شده بود را بگیرد. در حالی که در ابتدا اعتماد به نفس من خیلی بالا رفته بود، پس از مدت کوتاهی، اعتماد به نفس خود را کاملاً از دست داده و به جای آن وحشت ممتد و مسائل مختلف وجود مرا در برگرفت. بعد از دوازده سال، من تصمیم به درخواست کمک برای ترک اعتیاد به مواد مخدر و الکل گرفتم و این لحظه‌ای بود که زندگی من چهره جدیدی به خود گرفت. توسط این کمک، من اعتماد به نفس خود را به طرز طبیعی و بدون استفاده از مواد مخدر به دست آوردم. عشق به زندگی نه فقط دوباره به من بازگشت بلکه هر روز بیشتر از روز پیش می‌شد. من شروع به درک پدر و مادرم کردم و متوجه شدم که آن‌ها بهترین سعی خود را برای پرورش من کرده‌اند. بالاترین پیشرفت من همین بود که یاد گرفتم که اشتباه دیگران را ببخشم و اجازه بدهم که دیگران نیز اشتباهات مرا ببخشند. این قدم اول را برای آشتی با پدر و مادرم، با برادران و خواهرانم، و به طور کلی با زندگی برداشتم. می‌خواهم بدانید که غیر ممکن است بدترین روز بدون مشروب را، با بهترین روز الکلی بودن عوض کنم. هر روز بیش از پیش من در کنترل کامل زندگی خود هستم و به توسط مواد مخدر کنترل نمی‌شوم.

اجازه بدهید که پیغامی خصوصی به دوستانی بدهم که هنوز زندانی اعمال خود هستند. زندانی که به دست خودشان طراحی و ساخته شده است. دوستانی که خانواده‌شان به



خاطر اعتیاد آن‌ها در حال از هم پاشی است. آن دوستانی که همسران خود را با یک سنگ سیاه عوض کرده و کودکان خود را به گردی سفید و سوزنی نیز فروخته‌اند.

«راه نجات هنوز وجود دارد، هر چه زودتر خود را نجات دهید.» هر از گاهی شخصی از اعتیاد خود می‌میرد. در چنین حالتی، دوستان و آشنایان او برای مدتی عزاداری خواهند کرد و پس از آن زندگی به حال عادی باز می‌گردد. درد این مرگ خیلی زیاد است اما من از تجربه با شما می‌گویم که دردی بالاتر از احساس گناه برای گذشته‌ای سیاه و آینده‌ای تباه شده نیست. دردی بالاتر از کشتن وجود ندارد، عضوی از بدن خود، دانه دانه سلولهای مغز خود نیست این درد از درد مرگ بالاتر است چون شما و نزدیکانتان برای همیشه با این درد زندگی خواهید کرد. به خطر انداختن آینده خود به وسیله مواد مخدر، به خطر انداختن وجود خود است. این قدرت را در خود بیابید که از این زندانی که برای خود ساخته‌اید فرار کنید. برنامه‌های «دوازده گام» متعددی هستند که به طور مجانی به اشخاص برای ترک اعتیاد کمک می‌کنند. این برنامه افراد را به طور کامل در راه آزادی از دام مواد مخدر و الکل یاری می‌دهند.

برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، لطفاً با دفتر سازمان سیمک تماس بگیرید. این مکالمه خصوصی خواهد بود. اجازه بدهید که به شما یاری کنیم.

شب دانشگاه

دریچه‌ای به باغ پر طراوت و زیبای یهودیت

از هفته اول ماه می



درس اخیر چچنیا، واقعیتی عبرت آمیز برای تمام یهودیانی است که در گالوت بسر میبرند.

گروه ۳۲ نفره یهودیان چچینای روسیه که در ۲۷ دسامبر به فرودگاه بن گوریون اسرائیل وارد شدند تا برای همیشه در اسرائیل زندگی کنند، داستانهای دهشتناکی را از سرزمین جنگ زده‌ای که پشت سر گذارده‌اند، و زمانی وطنشان نامیده می‌شد، تعریف می‌کنند.

این عده از پایتخت زیر بمباران چچنیا، شهر گروزنی با کمک آژانس یهود فرار کرده‌اند. تصویر واقعی و کهنه نشدنی این مهاجرین جدید اسرائیل، تصاویر تاریخی قوم یهود در همه اعصار و قرون است. دست خالی با چهره‌های نا باور از تا مردمی کسانی که روزی دولت و همسایه و هم وطن آنها بودند.

ایلیانسیم اف تعریف می‌کند «۲۰۰۰ سال آنجا زندگی کرده بودیم، حالا مسلمانها ما را از آنجا بیرون انداختند. وقتی اوضاع بد شد، مارینا و بچه‌ها را به شهر تالچیک (جائی که پناهندگان پایتخت به آنجا فرار می‌کردند) فرستادم. وقتی نیروهای روسی آمدند، مسلمانانی که با آنها نان و نمک خورده بودم با تفنگ و چاقو آمدند و گفتند اگر می‌خواهی زنده بمانی همه چیز را بگذار و برو.»

بورلانت مادر ایلیا که خیلی مسن‌تر از ۵۴ سال به نظر می‌رسد و ناراحتی قلب و ورم پا دارد با ناراحتی سر تکان می‌دهد و می‌گوید «آنها همیشه دنبال ما بودند.» «وقتی DZHOKHAR DUDAYEV (رهبر انقلابیون چچنیا) در سال ۱۹۹۱ به قدرت رسید مسلمانها در خیابان به آزار ما پرداختند و می‌گفتند «بروید اسرائیل که متعلق به آنید. تمام مردهای ما جای زخم چاقو روی صورت و بدنشان است.»

«دیگه نمی‌شد حتی بچه‌ها را از ترس کتک خوردن یا بلائی بدتر، برای خرید نان بیرون بفرستیم. می‌ریختند توی خونه‌ها و همه را کتک می‌زدند. با یک تفنگ چنان زدن تو سر نوه‌ام EVEDI که هیچ وقت خوب نشد.»

زمانی گروزنی GROZNY پایتخت بین ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ یهودی داشته که بسیاری در این اواخر به اسرائیل مهاجرت کرده بودند.

قصه ولادین استمال اف که ۴۸ ساله و طراح گرافیک است با نسیم اف فرق می‌کند. او می‌گوید که رابطه آنان با مسلمانان بهتر از روسها بوده و کلاً مخالف تهاجم روسها بوده‌اند ولی قبول دارد که بعد از به قدرت رسیدن DUDAYEV وضع بکلی عوض شده.

سه وتلانا همسر ۳۵ ساله ولادین که دکتر بوده و در اورژانس و با آمبولانس کار می‌کرده می‌گوید وقتی DUDAYEV به قدرت رسید، در زندانها را باز کرد و بدبختی‌ها شروع شد. او انبارهای مهمات را باز کرد و به همه غیر از یهودیان اسلحه داد. آخر ما در شناسنامه‌هایمان مهر YIBERY (یهودی) داریم.

ولادین می‌گوید: عده‌ای از مردان مسلح و نقابدار مرا برداشته به میان جنگلی بردند و مجبور کردند اوراقی را امضاء کنم دال بر اینکه آپارتمانم را به آنها فروخته‌ام و تمام پولش را تحویل گرفته‌ام. «امضاء کردم. چه کاری می توانستم بکنم.»



ولادین می‌گوید با دختر ۲ ساله‌ام آلبرتا در هوای زیر صفر ۱۲۰ مایل پیاده، با اتوبوس یا سواری گرفتن رفتیم تا به NALCHIK رسیدیم.

سه وتلانا می‌گوید: روسهای حرامزاده همه را می کشند. مردم چچنیا آدمهای خوبی هستند. فقط DUDAYEV و مافیایش بدند. چچنیایها باید از شر آنها آزاد بشن.

اکنون خانواده نسیم اف و اسمال اف که چون دیگر مهاجران هم وطن خویش تمام هستی خود را از دست داده‌اند در اسرائیل مشمول طرح «جذب مستقیم» کشور شده‌اند. کمکهای مالی و غیر مالی توسط دولت به آنان تعلق می‌گیرد که خودشان هر طور خواستند خرج کنند. ۱۰/۰۰۰ دلار برای ٦ ماه. همچنین ایاب و ذهاب رایگان با وسایل نقلیه عمومی باضافه کمکهای دیگر برای پرداخت اجاره یا قسط محل سکونت، بهداشت مجانی، تحصیلات رایگان و بسیاری مزایای دیگر.

این افراد از کمک آژانس یهود در طول مهاجرت و دولت اسرائیل بسیار تشکر می‌کنند و چون افراد بسیار مغروری هستند از این که کمک بگیرند بسیار ناراحتند ولی متفق القول اعتقاد دارند که زندگی خود را دوباره در سرزمینی که از آن آنان است و قدرتمند است خواهند ساخت.□



تازه‌های پزشکی

از دکتر نیسان بامداد

سردبیر بخش پزشکی

قهوه

کافئین ماده مؤثر موجود در قهوه است. بدون شک کافئین داروئی است پر توان که روی دستگاه عصبی مرکزی و روان انسان اثر فوری دارد. کافئین خستگی را به ظاهر برطرف کرده، میل به خواب را از بین می‌برد. شخص را هشیارتر می‌کند و برای ادامهٔ فعالیت‌های جسمی و روانی آمادگی بیشتری به مصرف کننده می‌دهد.

- کافئین کبد را تشویق می‌کند که قند ذخیره شده در خود را به مقدار زیادتر به خون بدهد و به نظر می‌رسد که شادی که پس از خوردن قهوه، کوکا و شکلات به انسان دست می‌دهد ناشی از کافئین موجود و اثر آن روی کبد و بالنتیجه بالا رفتن قند خون و تحریک دستگاه عصبی مرکزی و روانی باشد.

- کافئین ترشح اسیر معدی را افزایش می‌دهد. مدفوع اسیدیته زیادتری پیدا می‌کند و گاهی خارش مقعد ایجاد می‌شود.

- گفته شده که مصرف زیاد قهوه خطر بروز سرطان پستان و مثانه و دستگاه ادراری را افزایش می‌دهد.

- کافئین روی ویتامین‌ها و نمک‌های کانی (املاح معدنی) خون اثر نابودکننده دارد. ویتامین *B*، *C*، پتاسیوم و *ZINC* را در خون از بین می‌برد.

- آن‌هایی که در روز ۵ فنجان قهوه یا بیشتر می‌نوشند خطر حملهٔ قلبی را در خود ۵۰ در صد افزایش می‌دهند.

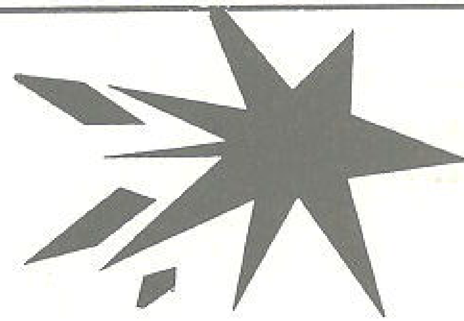
- مصرف زیاد قهوه باعث بی خوابی، تحریک پذیری، بی اشتهائی، لاغری و حتی تب خفیف و لرز می‌شود.

- نشان داده شده که کافئین در حیوانات باعث ناهنجاری جنین می‌شود. به همین جهت به زنهای باردار توصیه می‌شود که از مصرف قهوه بپرهیزند.

- کافئین به مقدار زیاد در حیوانات باعث غش و مرگ شده است.

- یک فنجان قهوه یا یک شیشه کوک که مصرف می‌کنید درست است که شما را سر حال می‌آورد ولی فراموش نکنید که شما به کافئین معتاد شده‌اید. چه اگر به موقع فنجان قهوهٔ خود را ننوشید احساس کسالت، سردرد و بی حالی می‌کنید و این علایمی است که در شخص معتاد به وجود می‌آید اگر بخواهد اعتیاد خود را ترک کند.

- مصرف قهوه، روز به روز بیشتر وارد زندگی ما می‌شود. انواع کوکا و شکلات دارای مقدار قابل توجهی کافئین می‌باشد.



کافئین علاوه بر قهوه در چای نیز وجود دارد. یک فنجان قهوه در حدود ۶۵ تا ۱۰۰ میلی گرم کافئین دارد. یک فنجان چای بین ۱۵ تا ۵۰ میلی گرم و گاهی بیشتر کافئین دارد. یک عدد نوشابه ۱۲ اونسی کوکا (از هر نوع) از ۳۰ تا ۶۵ میلی گرم کافئین دارد.

در تعداد زیادی از داروها نیز به اندازه‌های متفاوت کافئین وجود دارد.

برای ترک اعتیاد به قهوه راه های زیر را توصیه می‌کنم:

- تدریجاً مصرف قهوه بدون کافئین را جانشین قهوه معمولی کنید و بعداً قهوهٔ بدون کافئین را به آسانی ترک کنید. گفته شده موادی که در *DECAFF* کردن قهوه به کار برده می‌شود خود ممکن است عوارضی را ایجاد کند.

- چای‌های گیاهی مصرف کنید که کافئین نداشته باشد و آن‌ها را جانشین چای سازید.

به جای کوکاها از آب‌های ساده گاز دار *(SODA WATER)* یا *GINGERALE* و یا سایر نوشابه‌های بدون کافئین استفاده کنید.

حمله قلبی و ارتباط آن با عصبانیت

پیشینیان می‌دانستند که عصبانیت ممکن است باعث حمله قلبی شود و حتی مواردی از حمله قلبی را بعد از تحریک شدید عصبی و جدال ذکر می‌کردند. این موضع تا کنون به طور علمی بررسی نشده بود و حتی پزشکان عقیده داشتند که اگر مواردی از حملهٔ قلبی بعد از تحریک عصبی و یا جدال دیده شده اتفاقی بوده است.

پژوهش‌های تازه نشان داده است که تحریک شدید عصبی و روانی، افسردگی شدید، غضب و جدال و شاید ورزش‌های شدید و خسته کننده و نیز در بعضی از موارد مصرف زیاد الکل و قهوه باعث حملهٔ قلبی می‌شود. این خطر تا مدت دو ساعت از شروع عصبانیت وجود دارد.

به نظر می‌رسد عصبانیت باعث تنگ شدن رگهای خون رسان به قلب و نیز گرفتگی این رگها در اثر انعقاد خون می‌شود. چه آن‌هائی که دارای طبیعت و خُلق و خوی آرامی هستند کمتر دچار حمله قلبی می‌شوند.

تا کنون سه عامل فشار خون، بالا بودن کلسترول خون و دود سیگار را از عوامل اصلی ایجاد کننده حمله قلبی می‌دانند ولی بررسی‌های تازه پژوهشگران را تشویق نموده است که روی عامل افسردگی *(STRESS)* و اضطراب *(EMOTION)* و ارتباط آن با حمله قلبی آزمایش‌های بیشتری به عمل آورند.

آیا اثر خوب آسپرین برای پیش گیری از حمله قلبی ارتباط با عامل تسکین دهندهٔ آسپرین دارد؟ و آیا این عامل تسکین دهندهٔ آسپرین است که توانائی *PLATELET* های خون را برای منعقد ساختن خون کاهش می‌دهد؟ و یا آیا غضب و عصبی شدن روی *PLATELET* ها که عامل منعقد کننده خون هستند تأثیر می‌گذارد و آن‌ها را تحریک و پرتوان می‌سازد؟ پژوهش‌های آینده به این پرسش‌ها پاسخ خواهند داد.

تخم مرغ

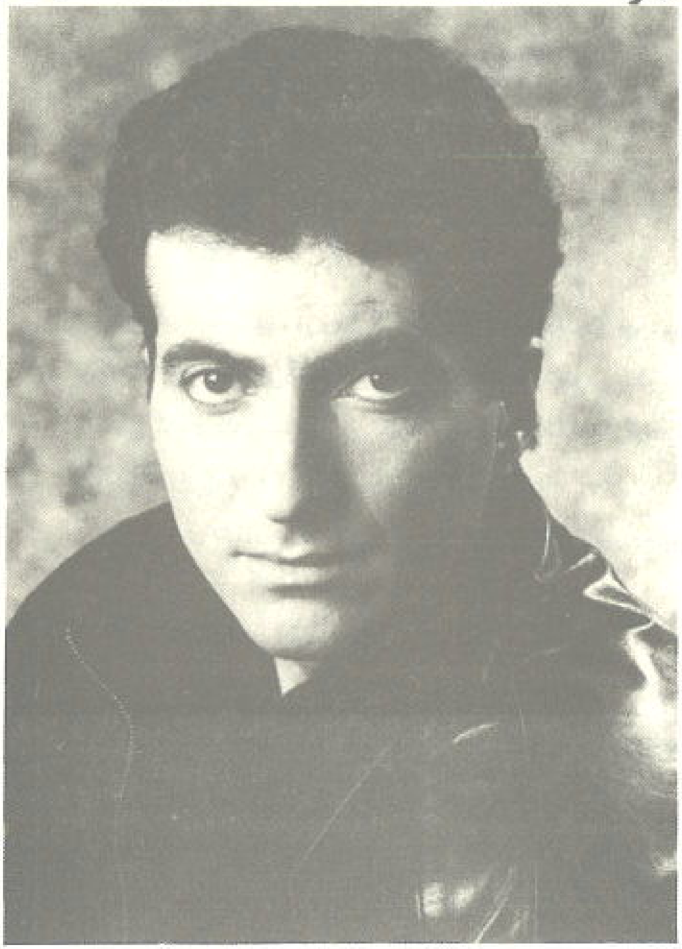
آگاهی مردم در موضوع تغذیه در سال‌های اخیر افزایش چشم گیری پیدا کرده است. و نتیجه این آگاهی کم کردن مصرف چربی‌ها و تخم مرغ است. با توجه به اینکه هر عدد تخم مرغ بیش از ۲۰۰ میلی گرم کلسترول وارد بدن می‌سازد، سعی می‌شود تا حد امکان از مصرف زرده تخم مرغ که تمام کلسترول را در خود جای می‌دهد کاسته شود.

در سال ۱۹۶۰ مصرف سرانه مردم امریکا ۳۱۲ تخم مرغ در سال بوده است و این رقم در سال ۱۹۹۳ به ۲۳۲ کاهش پیدا کرده است.

برای پر کردن جای این کمبود غذائی، تولید کنندگان تخم مرغ محصولاتی به صورت تخم مرغ بدون زرده به بازار عرضه کردند به نامهای *BETTERIN EGGS* و *SCRAMBLERS* و *EGG BEATERS* که می‌توان از فروشگاهها تهیه کرد.

تا کنون سعی شده است از راه تغییر در مواد غذائی مرغ کیفیت تخم مرغ را از لحاظ مقدار کلسترول تغییر دهند ولی موفقیت چشم گیری حاصل نشده است. شاید در آینده از راه ژنتیک بتوان به این هدف رسید تا بتوانیم هم تخم مرغ را مصرف کنیم و هم از عوارض چربی و کلسترول در امان باشیم. □

استر دختر ابیگال



نمایش استر دختر ابیگال بار دیگر و همزمان با جشن پوریم که نجات یهودیان از کشتن عمومی است به روی صحنه می‌رود. این نمایش سال گذشته در بورلی هیلز به صحنه رفت و مورد استقبال زیادی قرار گرفت. استر دختر ابیگال تلفیقی است از آنچه در تاریخ اتفاق افتاد و تخیلات نویسندهٔ آن. شهرام بروخیم نویسنده و کارگردان نمایش معتقد است «این قصهٔ ایرانی در اکثر کشورهای دنیا جشن گرفته می‌شود و به صورت نمایش نیز در آمده. اکنون زمان آن رسیده که در میان ایرانیان نیز مورد توجه بیشتری قرار بگیرد». در نمایش استر دختر ابیگال علاوه بر خود شهرام بروخیم چهره‌های با استعداد نمایشی حضور دارند.

نیلوفر صفائی که نقش استر را بازی می‌کند، چهرهٔ زیبا و شناخته شده‌ای دارد. او در فیلم حقیقت تلخ نقش اصلی را بازی نمود و در سریالهای تلویزیونی با پرویز کاردان و مسعود اسداللهی همکاری داشته. به نظر می‌رسد که بهترین نقش خود را در نمایش استر ارائه می‌دهد که دختری است شجاع و با درایت خاص در موقعیتی حساس جان خود را به خطر می‌اندازد که قومی را از قلع و قمع شدن نجات دهد.

علی سام بازیگر نمایش اولین بار است که بطور حرفه‌ای روی صحنه می‌رود او از جمله شاگردان ممتاز تأتر است که موفق شد در کلاسهای استلا ادلر مربی و معلم معروف تأتر شرکت کند و مدرک دورهٔ چهار سالهٔ استلا ادلر را با موفقیت دریافت دارد.

کارولین دراوی درکار بازیگری را از ایران شروع کرده و نقش دوست صمیمی استر را بازی می‌کند که بر خلاف استر دختری است شوخ طبع و بازیگوش. کارولین نقش کمدی خود را خیلی دوست دارد و می‌گوید بت شیوا کپی از کارولین است کپی از دخترهای امروز است که فقط به دنبال تشکیل خانواده‌اند. معمولاً بعد از اجراهای نمایش بچه‌ها بیشتر به دنبال کارولین برای امضاء گرفتن راه می‌افتند. و اما مسعود فرهادی بازیگری که نقش هامان را بازی می‌کند که کاملاً با شخصیت خود او متفاوت است. دوستان مسعود که او را در صحنه می‌بینند، باور نمی‌کنند هامان همان مسعود مهربان و دوست داشتنی است. از دیگر بازیگران باید از شری فامیلی و کتی لاله زار زاده نام برد که اولی در کانادا به صحنه رفت و دومی در لس آنجلس در کلاس‌های بازیگری شرکت می‌کند. خصوصیت جالب نمایش استر دختر ابیگال عشق و علاقه‌ای است که همهٔ بازیگران نسبت به نمایش و بازگو کردن قصه‌ای از تاریخ از خود نشان می‌دهند. قصهٔ شهرام بروخیم مثل همهٔ قصه‌های تاریخی پر از نکته‌های فلسفی و قابل تفکر است و بر خلاف بسیاری از قصه‌های تاریخی پایانی متفاوت دارد. به امید اینکه برنامه‌های فرهنگی جای بیشتری در هنر امروز باز نماید. این شاید اولین باری نیست که گروهی نمایش استر و مردخای را اجرا می‌نمایند ولی بدون شک این اولین بار است که در این حد حرفه‌ای به نمایش توجه نشان داده شده است.

از آن ماه به این ماه



دروغ مارکوپولو

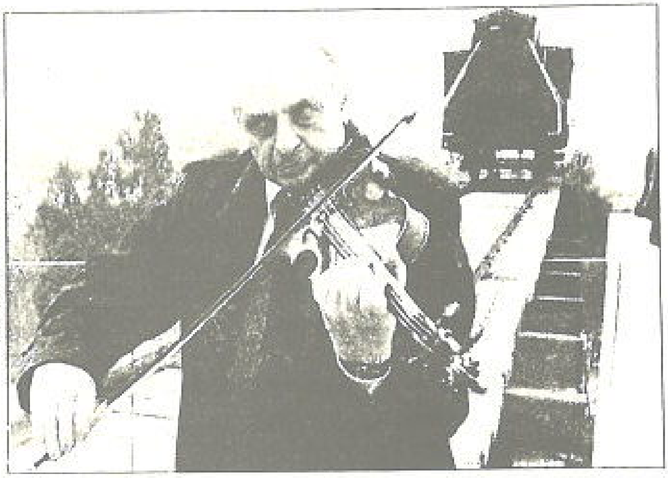
مجله مارکوپولو در ژاپن منتشر می‌شود و ۲۵۰/۰۰۰ تیراژ دارد. این نشریه، پس از چاپ مقاله‌ای ۱۰ صفحه‌ای در ماه فوریه که در آن کشتار دسته جمعی و سیستماتیک یهودیان در آشویتس را رد کرده و ادعا کرده بود که اطاقهای گاز پس از جنگ توسط دولت لهستان ساخته شده بوده است، توسط ناشر آن تعطیل شد و سردبیر آن اخراج گردید.

این عمل ناشر در پی اعتراض سازمانهای یهودی آمریکائی و دولت اسرائیل انجام گرفت. این مؤسسه نشر که مجلات هفتگی و ماهانه متعدد معتبری را چاپ می‌کند، تمام مجلات موجود را از فروشگاهها جمع آوری نمود. و از این عمل از مؤسسه ونیرنتال و یهودیان پوزش خواهی کتبی نمود.

تقارن این مقاله با پنجاهمین سالگرد آزادی زندانیان آشویتس بسیار دردناک‌تر بود. ربای کوپر رئیس مؤسسه ونیرنتال لس آنجلس که رهبری اعتراضات را به عهده داشت اظهار داشت: «برای قربانیان هالاکوست، حمله مارکوپولو مثل این بود که پرتاب بمب هسته‌ای بر روی هیروشیما و رنج مردم ژاپن را، دنیا دروغ بنامد. □

جوئیش جورنال لس آنجلس

PHOTO BY BRIAN HANDLER FROM THE ASSOCIATED PRESS



جایی که مرگ حکومت می‌کند

ماه گذشته پنجاهمین سالگرد آزاد سازی بازداشتگاه مخوف آشویتس، توسط رهبران سیاسی ـ اجتماعی و مذهبی دنیا، یادآوری شد.

الی ویزل که از بازماندگان معروف هالاکاست و برنده جایزه صلح نوبل ۱۹۸۶ بود مراسم قدیش را برای قربانیان آشویتس، اجرا نمود. وی در این مراسم گفت: «ای پروردگار رحیم و بخشنده که در آسمانی، **قاتلان کودکان بی پناه هالاکاست را هرگز نبخش»**. لازم به یادآوری که آلمان نازی ۱/۵ میلیون کودک بی گناه و بی پناه یهودی را قتل عام کرد.

بقول **آرتور ماگیدا** سردبیر جوئیش تایمز: «غبار جنگ، کم و بیش

←

آنچه که می خوانید گزارش کوتاهی است
از زبان یکی از شرکت کنندگان در برنامه
سفر اسکی گروه یاران سازمان سیامک

سفر یاران سیامک به Big Bear

نزدیکی‌های ساعت پنج بعد از ظهر که به پارکینگ دفتر سیامک رسیدیم عده‌ای از همسفران با بار و بنه دور هم جمع شده بودند. صندوق عقب اغلب ماشینها باز بود از کفش اسکی تا مواد غذایی و سایر تنقلات و وسایل بازی‌های زمستانی به چشم می‌خورد. با اینکه بیشتر افراد را نمی‌شناختم متوجه گرمی محیط شدم و بعد از چند دقیقه‌ای احساس کردم که این سفر تاریخی خواهد بود.

بعد از رسیدن بقیه افراد گروه و تقسیم کردن وسایل و افراد و توزیع نقشه و آدرس و رد و بدل کردن شماره‌های تلفن دستی و پیجر، راهی سفر اسکی شدیم که یخهای نا آشنایی را بشکنیم.

اینطور که بعداً شنیدم در هشت تا ماشینهای عازم، صحبتها از وضع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بوده تا جوک‌های تازه و دست اول. حتی مسئله محاکمه O.J هم عده‌ای را مشغول به صحبت و شرط بندی کرده بود. از همه مهمتر معرفی اشخاص به همدیگر و گشودن دریچه‌های دوستی، مدتی طولانی سرگرممان کرد. حتی شنیدم که عده‌ای در طی طول سفر تلفنی با هم در تماس بودند و از اوضاع و احوال ماشینها بهم خبر میدادند.

بعد از حدود سه ساعت ترافیک شهر و توقفهای کوچک برای خوردن تنقلات به کوههای قشنگ بالای سن برناردینو رسیدیم. با اینکه شب بود سفیدی برف همه جا رو روشن کرده بود و گویی هزاران ستاره راه را برای عده‌ای همسفر نور باران کرده‌اند و بالاخره رسیدیم و حالا وقت صرف شام بود.

شام شب شبات را دختر خانمها تهیه کرده بودند. دوست نازنینی که بخاطر مریضی مادر متأسفانه به ما ملحق نشده بود مقدار زیادی غذا تهیه کرده و همراه دیگران فرستاده بود. جای خودش و شما سبز چه غذاهای خوشمزه‌ای.

خانمها که واقعاً در پختن و چیدن و سرو کردن غذا رو سفید شدند. بعد از مراسم براخاهای شبات و صرف غذا کمی صحبت و بازی تخته و ورق، جا و خانه و محل خواب را تقسیم کردیم و هر کسی به تخت خودش و در مواردی هم به کیسه خواب خودش رفت و سعی کردیم استراحت کنیم تا روز بعد را با انرژی کامل شروع نمائیم.

دم دمه‌های صبح از صدای تق و توق کفش روی سقف چوبی بیدار شدم. با اشتیاق از پنجره دیدم که برف قشنگی دنیا را با سادگی و ابهتش تازه کرده. خوب قاعدتاً من تنبل هم با سرعت آماده شدم و به محل مرکزی که صبحانه سرو میکردند رفتیم.

بعد از خوردن و جمع کردن صبحانه، عده‌ای از دوستان به اسکی مشغول شدند و عده‌ای به بازی ورق و تخته نرد. چند نفری هم به خواندن کتاب و مجله مشغول بودند و صدای زیبای موسیقی ایرانی همراه با بوی تمیز زمستان محیط را تقریباً کامل کرده بود.

بعد از اسکی وقت تهیه شام توسط آقایان بود. اسپاگتی و پیتزای صد در صد خانگی! دیدن آقایان با چشمان اشک آلود به خاطر خرد کردن پیاز مرا یاد کتاب معروف Virginia Wolf انداخت که در خواب نیز در سالهای ۲۵۰۰ مردها را در آشپزخانه نمی‌توانست تجسم کند.

قبل از شروع شام مراسم اتمام شبات با حضور ۳۰ قلب پر ایمان اجراء شد و بعد از صرف شام مراسم بازی و شوخی و مسابقه، رقص و موسیقی و خلاصه از خواندن آهنگهای قدیمی تا آهنگهای روحوضی و ساخته‌های شخصی اجرا شد و آخر شب در حقیقت بعد از نصفه شب وقت معرفی رسمی اعضاء گروه و بقیه همسفران بود که به نظر من نقطه عطف این سفر دو روزه به شمار میامد. در اواسط معرفی دوستی سؤال کرد که اهداف هر کسی در زندگی چیست. شنیدن اهداف انسانی افراد جوان و فعال اجتماع ما بسیار مسرت بخش بود. روز یکشنبه بعد از صرف صبحانه عده‌ای مجدداً به اسکی پرداختند. عده‌ای به جمع آوری وسایل، عده‌ای برف بازی



کردند و عده‌ای نیز روی برفها سر خوردند و یا نقش بر زمین شدند ولی با اعتمادتر با کمک آشنا یا رفیقی دوباره برخواستند که تلاشی جدید را آغاز کنند. عکس‌ها گرفته شده، خنده‌ها و جیغ‌ها محیط عصر یکشنبه را بسیار شاد کرده بود همه از لحظات آخر برای لذت از طبیعت و یکدیگر استفاده میکردند...

دوباره تقسیم جاها و افراد و مواد غذایی باقی مانده و سفر شروع شد. بعد از چند ساعتی دوباره به دفتر سازمان سیامک رسیدیم.

میهمانها از اتمام سفر متأسف بودند و افراد گروه یاران خوشحال و مفتخر از اینکه تلاشهای چند هفته‌ایشان برای برنامه ریزی این سفر موفقیت آمیز بوده است.

اگر قلم من برای ترسیم این سفر زیبا و دوستی آفرین نارسا بود مرا ببخشید. و شاید بزودی این روزهای صمیمی و دوستانه را با هم تکرار کنیم. شاید بار دیگر بزودی. □

از آن ماه به این ماه

در حال فرو نشستن است. ولی گرد و غبار آشویتس و دیگر بازداشتگاههای مرگ هرگز فرو نخواهد نشست. و تا ابد بیاد ما میاورند که پائین‌ترین حدی که می‌تواند سقوط کرد کجاست و بعد از آن باز هم پائین‌تر رفت.

الی ویزل در جای ترسناکی قدیش خواهد زد که حتی خاک هر سیلاب (هجای کلام) این دعای اموات یهودیان را از بر است. جائی بالای سرش با ۱/۵ میلیون نفری که از میان آشویتس عبور کردند، متصل می‌شود که تنها موهایشان و بوی بدن سوخته نشان را جا گذاشتند و تصمیم خلل ناپذیری را در کسانی مثل ما که واقعه‌ای این چنین، دیگر اتفاق نخواهد افتاد.

این عکس اجساد خونین جوانان اسرائیلی به خون غلطیده است. باز خداوند به ابراهام (های امروز) فرمان داد: «پسرت را بردار، تنها پسرت را، که دوست داری، اسحق را...»

باز ساراهای امروز در شیون سرای خود در خاک میغلتند...



این بار انگار خداوند فراموش کرده قوچ را بفرستد و فرشته دست ابراهام را (چون تصویری که همیشه از کوچکی در یادم مانده) نگاه نداشته است.

باز فرزند هاجر خون می‌طلبد

دختر با نگاه به خون ۲۱ اسحق دیگر رنگین است.

پیوند دلها

برای تماس با افراد زیر با تلفن
۴۷۹۸_۴۷۹(۳۱۰) تماس حاصل نمائید



دوشیزه ۳۹ ساله ، قد ۵/۷ فوق دیپلم با شغل آزاد ، باشخصیت ، وفادار ، رمانتیک و اهل خانواده مایل به ازدواج با آقایی ۴۰ ساله با قد ۵/۱۰ با شخصیت ، نجیب و تحصیلکرده میباشد

کد ۸۰۴۰

آقایی ۳۵ ساله لیسانس ، شغل آزاد ، قد ۵/۷ خونگرم اهل خانواده ، دست و دلباز ، شوخ طبع از خانواده محترم ، قبلاً ازدواج کرده ، علاقمند به همسری ۲۹_۳۴ ساله ، قد ۵/۷ با تحصیلات دیپلم به بالا ، اجتماعی ، خونگرم ، پای بند خانواده ، نظربلند واهل زندگی میباشد . مجرد و یا قبلاً متاهل ، شغل مهم نیست

کد ۷۸۱

آقایی دیپلمه، ۳۸ ساله، قد ۵/۹، خونگرم، مهربان، بسیار اصیل، شوخ طبع، خانواده دوست و پایبند به اصول و اخلاق ایرانی، مایل با ازدواج به خانمی ۲۹ تا ۳۴ ساله، قد متوسط، شاغل، فداکار، خونگرم، ساده و دور از دنیای تجملات، اصیل، خانواده دوست، مهربان، و با احساس و نجیب، مجرد یا قبلاً متأهل، بدون فرزند می‌باشد.

کد ۶۰۲

آقایی ۳۸ ساله با تحصیلات دانشگاهی، شغل آزاد، قبلاً متأهل بدون فرزند، مهربان، صادق، اهل خانواده، مایل به آشنایی و ازدواج با دوشیزه‌یی ۳۵-۳۱ ساله بسیار درستکار و خانواده دوست می‌باشد.

کد ۷۱۵

دوشیزه‌ای ۳۸ ساله ، لیسانسه ، فروشنده نقره با درآمد ۲۸۰۰۰ دلار در سال ، خوش اخلاق ، مهربان ، صادق ، درستکار و پای بند اصول اخلاقی مایل به ازدواج با آقایی ۴۰ تا ۵۰ ساله دارای شغل آبرومند ، درآمد کافی زندگی ، مجرد یا قبلاً متاهل ، خانواده دوست ، مهربان ، شریف ، با احساس مسئولیت اهل تفریح و ورزش

کد ۲۶۲

آقایی ۳۶ ساله مقیم کانادا ، قد ۶ فوت لیسانسه با درآمد ۳۵۰۰ دلار ، اجتماعی ، خونگرم و زن پرست مایل به ازدواج با دوشیزه‌ای ۲۳ ساله با تحصیلات کالج ، خوش اخلاق و مهربان میباشد . درصورت ازدواج میتوان در کالیفرنیا زندگی نمود .

کد ۶۱۳

دوشیزه‌ای ۲۷ ساله ، دیپلمه ، قد ۵/۲ با محبت ، عاقل و نجیب و خانواده دار ، ناشنوا مایل به ازدواج با آقایی ۳۲ - ۳۰ ساله ، قد ۵/۲ به بالا با تحصیلات دیپلم و شغل خوب که بتواند از خانواده خود نگهداری کند ، خانواده دار با محبت و عاقل و نجیب که زبان علامتهارابرای افراد ناشنوا بداند

کد ۷۸۵

دوشیزه‌ای ۴۰ ساله ، قد ۵/۲ بافوق لیسانس در حسابداری MBA چشم و مو مشکی ، تیپ شرقی ، مایل به ازدواج با آقایی مجرد بالای ۴۰ سال که آمادگی ازدواج داشته باشد .

کد ۷۰۱

خانمی زیبا ، جوان ، جداشده ، مهربان ، باگذشت ، باقلبی پاک حدود ۵ فوت ، مایل به ازدواج با آقایی ۴۰ تا ۵۵ ساله ، تحصیلات مهم نیست و شغل آزاد ،

مجرد یا قبلاً متاهل ، قد بلند ، مهربان میباشد

کد ۶۴۱

آقایی ۳۴ ساله ساکن لوس آنجلس با قد ۵/۴ فوت ، تحصیلات دانشگاهی با شغل حسابداری و درآمد ۳۰ هزار دلار در سال ، شوخ طبع ، هنردوست علاقمند به گردش ، ویولونیست ، تسلط به انگلیسی و عبری ، آگاهی در علم جدید کبالا ، علاقمند به تشکیل خانواده و به مادیات بی توجه علاقمند به همسری بالای ۲۰ سال با تحصیلات حداقل متوسطه ، درآمد مهم نیست ، مجرد ، باوفا ، خوش خلق و مهربان ، با صفای باطن و علاقمند به تشکیل خانواده

کد ۶۵۵

خانمی ۳۷ ساله ساکن انسینو ، با تحصیلات دانشگاهی همکار یک وکیل با درآمد متغیر ، مجرد ، امین ، مهربان ، باهوش ، خوش قلب ، جذاب ، شوخ طبع ، همسر مورد علاقه بین ۵۰ - ۴۰ باهوش و شاغل با درآمد مکفی ، مجرد یا قبلاً متاهل ، درستکار ، تحصیلکرده ، شوخ ، جذاب

کد ۳۵۱

خانمی ۳۸ ساله ساکن تارزانا با فوق لیسانس پرستاری شغل آزاد و درآمد ۵۰۰۰ دلار درماه ، دارای ۲ فرزند با خصوصیات اهل زندگی ، مهربان ، تحصیلکرده ، رمانتیک ، با احساس ، پای بند اصول اخلاقی ، زیبا باگذشت علاقمند به یافتن همسری بین ۴۵ - ۴۰ ساله با قد متوسط لیسانسه شاغل با درآمد مناسب مجرد یا قبلاً متاهل باگذشت ، مهربان ، اهل زندگی ، رمانتیک ، باوفا ، فهمیده نسبتاً خوش قیافه ، موقعیت مالی زیاد مطرح نیست

کد ۸۲۴

دخترخانمی ۲۸ ساله با قد ۵/۳ فوت لیسانس حسابداری با درآمد ۲۵۰۰۰ دلار در سال ، مجرد ، جذاب ، باهوش ، با شخصیت واحساس و تحصیلکرده مهربان ، نظر بلند ، با معرفت ، خوش سلیقه از خانواده بسیار خوب و درستکار علاقمند به ازدواج با آقایی بین ۲۸ - ۳۰ سال قد ۶ - ۵/۵ فوت ، دیپلم به بالا با شغلی آبرومند و درآمدی در سطح رفاه ، ازدواج نکرده ، مهربان با شخصیت ، دست و دلباز ، نظر بلند ، خوش اخلاق با قیافه‌ای در سطح قابل تحمل ، قدرشناس

کد ۵۳۹

آقایی ۴۰ ساله مشتاق ازدواج با خانمی تحصیل کرده درحدود ۳۰ سال

کد ۰۲۰

آقایی ۳۶ ساله ، قد بلند متخصص کامپیوتر ، شغل حسابداری چاق خوش قیافه اجتماعی از خانواده خوب و بادرآمد خیلی زیاد تحت مداوا برای تعادل ساکن نیویورک مایل به ازدواج با خانمی ۳۲ ساله قد بلند تحصیلات متوسطه درآمد متوسط مثل خودم اگر چاق باشد مانعی ندارد

کد ۲۳۱

آقایی ۳۰ ساله دکتر دندانپزشک ساکن نیوجرسی قد بلند ، خوش اندام ، ورزشکار ، خانواده دوست ، پای بند به قوانین دین یهود علاقمند به ازدواج با دوشیزه‌ای ۲۶ - ۱۸ ساله با تحصیلات دانشگاهی ، مهربان ، خوش قلب ، خانواده دوست ، زیبا وخوش اندام و پای بند به دین یهود میباشد

کد ۱۸۸

خانم جوانی خوش اندام ۵/۲ رمانتیک، مهربان، خوش قلب، اجتماعی، خوش سلیقه آشنا به زبان‌های عبری و انگلیسی، شاغل، قبلاً متأهل، بدون فرزند، مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۵۰-۴۵ ساله، خوش پوش، صادق و وفادار، اهل ورزش و تفریح با درآمد مکفی می‌باشد.

کد ۵۵۷

خانمی ۴۲ ساله ، دیپلمه ، آرایشگر بادرآمد محفوظ بدون فرزند ساکن سن حوزه زیبا خوش اندام مهربان ، خوش سلیقه وفادار با اصالت و علاقمند به پیاده روی و مناطق خوش آب و هوا و دیدنی خواهان ازدواج با آقایی قبلاً متاهل با شغل آبرومند دیپلمه و درآمد در سطح رفاه که خوش اخلاق ، مهربان ، صادق و روشنفکر بدون اعتیاد که بچه درخانه نداشته باشد میباشند

کد ۵۱۱

آقایی ۳۶ ساله لیسانس طراحی مجرد خوش تیپ وبرخورد با عاطفه خانواده دوست با مسئولیت راستگو ورزشکار و از خانواده محترم علاقمند به ازدواج با دوشیزه یا خانمی تا ۳۵ ساله دوست باوفا راستگو زیبا اجتماعی خوش اخلاق و مهربان اهل زندگی و همدم میباشند

کد ۳۷۵

آقایی ۴۰ ساله پزشک - خوش تیپ و خوش برخورد باهوش - اهل تفریح ومسافرت - قبلاً ازدواج کرده مایل به آشنایی و ازدواج با خانمی ۳۷ - ۲۷ ساله - دارای تحصیلات عالیه در رشته پزشکی و یا رشته های وابسته - فهمیده ، اهل زندگی و خوش برخورد میباشد

کد ۲۵۵

آقایی ۳۳ ساله فوق لیسانس مدیریت بادرآمد مکفی ساکن سان دیه‌گو مسافرت کرده خوش برخورد شوخ طبع مقیم کالیفرنیا از ۱۹۷۹ ، پر انرژی خود ساخته مایل به ازدواج با دختری ۲۸ - ۲۴ ساله دانشجو یا لیسانس شاغل که شوخ طبع و تحصیل کرده اجتماعی باوفار قابلیت تطبیق با ناگواریها آگاه از وقایع روزمره دنیا (نه شایعات در کنیسا)

کد ۷۰۳

دوشیزه‌ای ۳۸ ساله ، لیسانس کامپیوتر و زبان ، راستگو ، اجتماعی ، ورزشکار ، سبزه رو و روشنفکر مایل به

ازدواج با آقایی ۴۶ - ۳۸ ساله با تحصیلات عالیه ، مهربان ، نظر بلند و روشنفکر میباشد

کد ۷۲۷

خانم دکتری ۳۵ ساله ساکن لوس آنجلس ، زیبا خوش برخورد با اصالت از خانواده‌ای محترم و معتقد و پای بند اصول اخلاقی و انسانی مایل به آشنایی با آقایی با حقیقت و با اصالت بمنظور ازدواج و تشکیل خانواده میباشم

کد ۸۰۴

خانمی ۴۸ ساله لیسانس با شخصیت زیبا اندامی متناسب اجتماعی اصیل با محبت علاقمند به خانه وخانواده مایل به ازدواج با آقایی فهمیده خوش ترکیب خوش برخورد خونگرم پای بند به اصول اخلاقی با شغل مناسب و آبرومند با درآمد مکفی میباشد

کد ۹۳۷

آقایی ۳۴ ساله ساکن شمال کالیفرنیا ، لیسانس با درآمد ۶۰ هزار دلار در سال ، صادق ، مهربان ، روشنفکر ، شوخ طبع ، علاقمند به فرهنگ و موسیقی ایرانی مایل به ازدواج با دوشیزه‌ای ۲۸ - ۲۴ ساله ، صادق ، مهربان جذاب و علاقمند به تشکیل خانواده میباشد

کد ۵۱۵

خانمی ۴۷ ساله، خوش برخورد و مهربان، با شخصیت، روشنفکر، مایل به ازدواج با آقایی فهمیده و خوش اخلاق و نظر بلند می‌باشد.

کد ۶۰۵

خانمی ۵۰ ساله فوق دیپلم شاغل از خانواده اصیل و مهربان ، سبزه رو وخوش اندام ، اهل تفریح ومسافرت

پای بند به اصول اخلاقی مایل به ازدواج با آقایی ۶۰ - ۵۵ ساله فهمیده و خوش برخورد ، خوش پوش اهل مسافرت و تفریح میباشد

کد ۸۱۰

دوشیزه‌یی ۳۶ ساله ، لیسانسیه ، شاغل قد ۵/۶ از خانواده خوب ، خوش اخلاق و مذهبی مایل به ازدواج با آقایی ۴۵ - ۳۶ ساله لیسانسیه و یا دیپلمه ، مجرد ، صادق وفادار و علاقمند به تشکیل خانواده میباشد

کد ۵۸۵

دوشیزه‌ای ساکن انسینو مایل به ازدواج با آقایی حدود ۵۰ سال با شغل آزاد با درآمد مکفی خوش برخورد و صادق میباشد

کد ۰۲۱

دوشیزه‌ای ۳۲ ساله تحصیلکرده شاغل ۵/۴ فوت فهمیده مستقل خوش اندام مایل به ازدواج با آقایی ۳۸ - ۳۲ ساله دارای تحصیلات دانشگاهی ، خونگرم ، پای بند به دین یهود با اعتماد بنفس عمیق و مهربان میباشد

کد ۹۰۸

خانمی ۳۸ ساله ساکن نیویورک شاغل ، جذاب ، مهربان ، صادق با شخصیت از خانواده خوب و محترم ، خوش قلب ، احساساتی ، خانه‌دار ، دارای ۳ فرزند ... ازدواج با آقایی ۴۵ - ۳۸ ساله با درآمد مکفی ، مهربان ، بانزاکت ، خونگرم ، دست و دلباز ، خوش تیپ و خوش اندام ، معتقد به یک زندگی همیشگی زناشویی براساس درستی - یگانگی میباشد

کد ۲۱۵

آقایی ۳۳ ساله ، فوق لیسانس ، مهندس ، خوش تیپ ، خوش برخورد ، بسیار با احساس ، مهربان علاقه به

تنیس و شنا مایل به ازدواج با دوشیزه‌ای ۲۸ ساله با تحصیلات دانشگاهی ، روشنفکر ، با شخصیت ، صادق و راستگو ، خوش قلب ، علاقمند به تشکیل خانواده میباشد

کد ۴۵۵

آقایی ۵۱ ساله ، پزشک ، ۵/۷ فوت قبلاً ازدواج کرده ، خوش قیافه ، ورزشکار ، صادق ، مهربان ، صمیمی مایل به ازدواج با خانمی تا ۴۵ سال ، فهمیده زیبا خوش اندام و خوش اخلاق میباشد

کد ۹۳۵

خانمی ۴۱ ساله ، دیپلمه ، شاغل ، خوش رفتار با محبت خوش قلب و مهربان ، درستکار مایل به ازدواج با آقایی ۵۳ - ۴۱ ساله اجتماعی پای بند اصول اخلاقی ، قدرشناس باوفا و فهمیده میباشد

کد ۷۴۱

دوشیزه‌ای ۳۵ ساله تحصیل کرده، شاغل، زیبا، خوش اندام و مهربان، اهل تفریح و مسافرت، علاقمند به ازدواج با آقایی ۴۸-۴۰ ساله با خصوصیات مشابه.

کد ۹۴۰

دوشیزه‌ای ۳۵ ساله با تحصیلات دانشگاهی ، ورزشکار ، رمانتیک ، مایل به ازدواج با آقایی ۴۰ - ۳۵ ساله با تحصیلات دانشگاهی میباشد

کد ۹۶۸

دوشیزه‌ای ۲۷ ساله شاغل ، صادق ، مهربان و علاقمند به موسیقی مایل به ازدواج با آقایی ۲۷ تا ۳۲ سال ، مهربان و خانواده دوست میباشد

کد ۳۰۳

آقایی تحصیلکرده ، اجتماعی ، مهربان ، وفادار ، آرام

و صبور و منطقی با درآمد کافی دارای فرزند که زندگی جداگانه دارند علاقمند به ازدواج با خانمی بین ۴۵ الی ۵۰ سال حداقل دیپلمه و پای بند به اصول زندگی و آداب یهودی میباشد

کد ۹۲۳

آقایی ۲۷ ساله - قدبلند - باشغل آزاد مایل به ازدواج با دوشیزه ویا خانمی تا حداکثر ۳۲ سال - صبور - مهربان و همیار در زندگی میباشد

کد شماره ۳۱۸۸

آقایی ۳۰ ساله - دیپلمه - مهربان وخوش برخورد - تحصیل کرده - کارمند مایل به آشنایی و ازدواج با دوشیزه‌یی ۲۴ ساله دیپلمه - خوش اخلاق و خوش قیافه میباشد

کد ۴۶۹

آقایی ۳۸ ساله، لیسانسیه، شغل آزاد، قد بلند، مهربان، مایل به آشنایی و ازدواج با دوشیزه‌یی تا ۳۶ سال می‌باشد.

کد ۶۲۰

آقای آمریکایی ۳۶ ساله پزشک، صمیمی و فعال، با مطالعه، مایل به ازدواج با خانمی تا ۳۵ سال می‌باشد.

کد ۱۶۸

خانمی ۳۰ ساله - قد متوسط - چشمان روشن با تحصیلات دانشگاهی - دارای یک فرزند مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۴۰ - ۳۰ ساله مهربان و فهمیده میباشد

کد ۶۳۹

خانمی ۲۴ ساله با تحصیلات دانشگاهی، شاغل، بدون فرزند، زیبا، خوش پوش، نجیب، مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۳۵-۳۰ ساله اصیل با درآمد مکفی می‌باشد.

کد ۸۱۸۸

دوشیزه‌ای ۳۵ ساله تحصیل کرده، شاغل، زیبا، خوش اندام و مهربان، اهل تفریح و مسافرت، علاقمند به ازدواج با آقایی ۴۸-۴۰ ساله با خصوصیات مشابه.

کد ۹۴۰

آقایی ۲۸ ساله دارای محل سکونت شخصی مایل به آشنایی و ازدواج با دوشیزه و یا خانم تا ۳۵ سال و زن زندگی هستم.

کد ۹۳،۴

آقایی ۳۸ ساله لیسانسیه، شغل آزاد، دارای ۳ فرزند، خوش برخورد، علاقمند به مسافرت، موزیک، و ثبات، مایل به آشنایی و ازدواج با دوشیزه و یا خانم ۳۳ - ۲۸ ساله نجیب، خانواده دار هستم.

کد ۵۵۸

آقایی ۴۵ ساله، فوق لیسانس، شغل آزاد، قد بلند، اجتماعی، خوش اندام، ورزشکار، فهمیده، مایل به آشنایی و ازدواج با دوشیزه و یا خانمی، ورزشکار، تیپ شرقی، جدی، اهل زندگی، راستگو، اجتماعی، ۳۰ - ۳۸ ساله هستم.

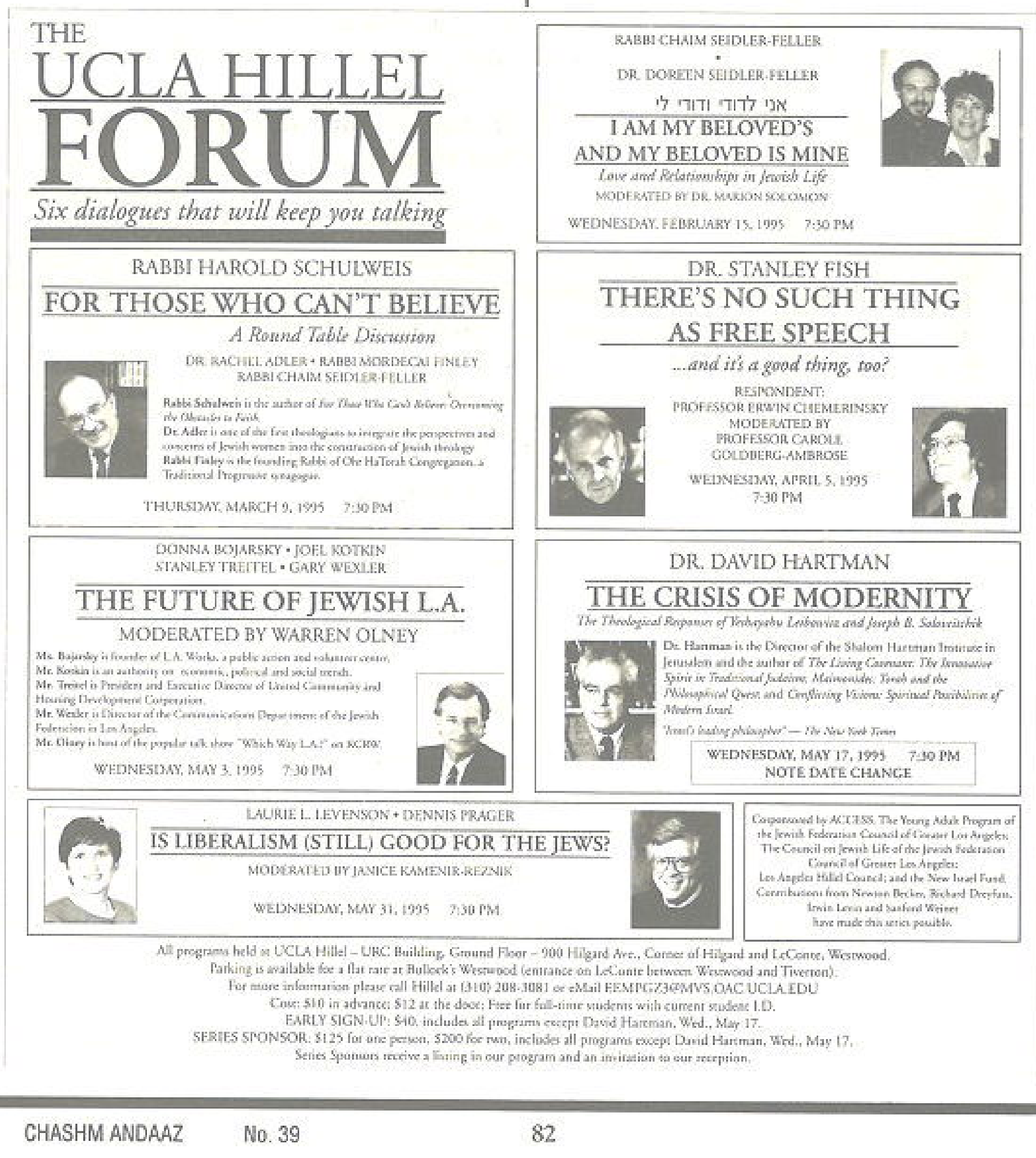
کد ۷۸

اگر به آینده خود و فرزندانتان علاقمندید بخش انگلیسی این نشریه را هم خودتان بخوانید و هم فرزندانتان را به خواندن آن ترغیب کنید.

ما برای نگاهداری سنت‌ها، میراثها و غرور یهودی می‌کوشیم. شما چطور؟
۴۷۹۸ - ۴۷۹ - ۳۱۰

The Agudas Israel has opposed the prenuptial agreement and has created a dispute between it and the RCA on this issue. The victims of this political warfare are the hopeless Jewish women who are continually being extorted by their husbands to give up custody of their children, wave their right to their share of community property, or do without much-needed spousal support in exchange for their key to freedom, the get. A Jewish woman who remarries without a get is considered an adulteress and her children from this adulterous marriage are mamzerim (bastards) who can never marry other Jews and whose legal status can never be changed. Since only the husband can give a get, there is great potential for extortion inherent in this law.

The key to this freedom from a dead marriage is certainly not to encourage wives to relinquish their legal rights. The actions by some rabbis in facilitating the "bargaining" for the get merely encourages other men to make more and more unreasonable demands. While the rabbis continue their arguments with each other on the get issue, innocent Jewish women are being exploited and extorted by their husbands on a daily basis.



FEATURE

A Plea for Prenuptials

BY ALEXANDRA LEICHTER

This article appeared in The Jewish Journal in July 1994

Last July, the Los Angeles Superior Court was faced with a unique court case, certainly unique for California. A woman who was married in an Orthodox Jewish wedding ceremony, complete with a traditional Ketubah, sued her ex-husband to obtain her Jewish divorce (a get). Although the couple have been civilly divorced since early 1991, the husband has refused to give the wife a get unless she paid him substantial sums of money. The initial demand was $150,000. The amount really didn't matter, because the wife simply had no money to pay. She, therefore, remained an agunah, a chained woman, unable to remarry or have any more children for the last three years.

The judge in the Los Angeles Superior Court was asked, among other things, to order the husband to abide by the terms of the ketubah, to appear before the bet din to give the wife a get. The ruling, after four days of trial, testimony of several witnesses, including two ultra-orthodox rabbis, was devastating to the wife. The judge emphasized that he was sympathetic to the wife's plight, and considered the husband's actions abhorrent. However, he believed that he would be violating the constitutional mandate of separation of church and state if he were required to interpret the words "according to the law of Moses and Israel" contained in the ketubah, to mean that the parties agreed to appear before and abide by the bet din's decisions regarding a get.

The judge urged the wife to appeal to the Court of Appeal to obtain a binding ruling on the issue. Nevertheless, the fact remains that unless and until the appellate court reverses the decision of the trial judge (which may be another year or more), the woman's fate is sealed.

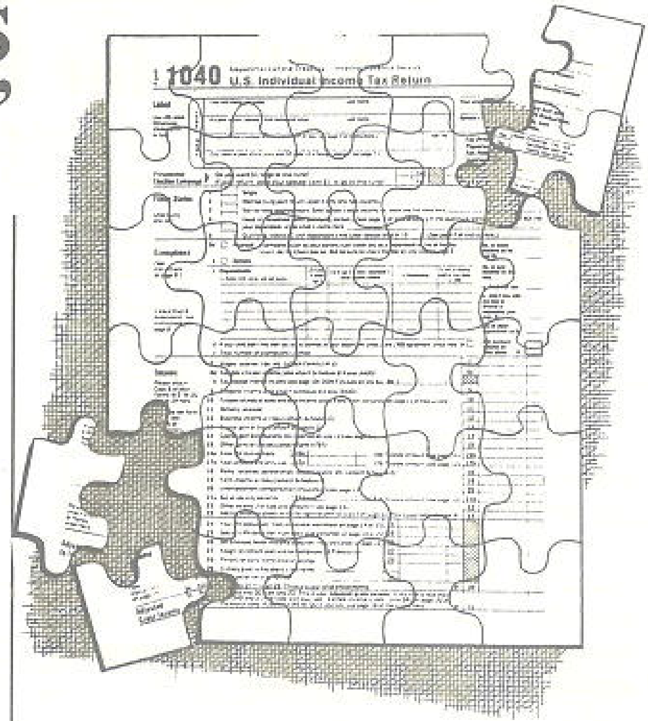
The blame must be placed squarely on the shoulders of the rabbinate. for at least the past 15 years, Rabbi Abner Weiss of Beth Jacob Congregation has been requiring all betrothed couples to execute a premarital agreement that would clearly have been enforced by this trial judge - a premarital contract that spells out an agreement to submit to and abide by the decisions of the bet din regarding the get in the event of a divorce.

Until this last year, there have been very few rabbis in this city who have followed Weiss worthy efforts to resolve this thorny issue by employing the premarital contract. Finally, last year the Rabbinical Council of America, after many years of debate, unanimously adopted a resolution to require all married couples to sign a similar prenuptial agreement. Yet, in my recent canvassing of a number of local Orthodox rabbis, I have found only a limited few who use the prenuptial agreement in every marriage (although some admitted they would employ one if they were asked by the marrying couple to do so).

Unfortunately, few rabbis understand the adverse psychological impact of a prenuptial agreement that presages divorce, unless, of course, it become a pro forma requirement, much as the requirement for a ketubah, in every single marriage, only then will the perceived negative stigma of a "prenuptial agreement" be eliminated. Interestingly, the ketubah, the marital agreement that has been in usage for more than 2,000 years, is clearly a financial agreement, and clearly contemplates divorce. The prenuptial agreement used by Weiss and by the RCA merely clarifies the procedure to be used in the event of a divorce. This agreement should have no more negative psychological impact than the ketubah, and it would certainly be easier to enforce in civil court than the standard ketubah.

Increased IRS Scrutiny "Audits"

BY SOHEIL DARDASHTI



The IRS has realized major tax gaps and differences between taxes owed and collected from individual taxpayers, especially those who are self-employed. Therefore, a new approach is being implemented by the Internal Revenue Service to better catch tax cheats. The IRS calls it the "Economic Reality" program. This radical new approach examines the tax return to find if it fits the economic situation of the tax return as well as looking at your canceled checks or cash journal.

The Economic Reality audits will examine:

Taxpayer's Lifestyle. Does the individual drive an expensive car and does it correspond with the income on the tax return.

Taxpayer's Net Worth. Was there an increase over the years due to cash transactions not reported.

Taxpayer's income and deductions within the same industry. Has the taxpayer reported all income and not taken excessive deductions within the same profession?

Auditors are now taking a closer look at individual tax payers using the increased capacity of computers and by matching various information with other sources. They plan to look at the whole picture, rather than focusing on the paper and numbers.

The IRS seek to answer the question: What is wrong with this tax return? However, even honest taxpayers are upset by this increased scrutiny and by the perception that "Big Brother" is watching over their shoulders.

Auditors will be gathering a lot of information on each audited taxpayer before the scheduled date of appearance. This end is achieved by gathering data from public records, i.e. DMV, personal property registrations (autos, boats, airplanes), as well as comparisons of sales tax and personal business property statements filed with local agencies.

Furthermore, a recent announcement by the Service Center indicates an increase in audits for 1994. Every few years, the IRS selects 50,000 or more individual returns for the Taxpayer Compliance Measurement Program (TCMP). These audits will involve line-by-line examinations of all of the items on your tax return, starting with your name and social security number.

This procedure, within each selected industry, will enable the IRS to gather data for their averages and to determine if and how taxpayers fail to comply with the rules and regulations. This data will also update a very well-kept secret program that assigns scores to each tax return. Discriminant Information Function (DIF) scores each return, within each industry, to flag returns that may contain errors or abuses, then selects taxpayers for audits each year.

Generally, the information from the TCMP audits help the Center determine what the norms are for taxpayers in various income brackets, industrial and professional categories. By accessing the norms for such items as deductions, exemptions and income, the IRS can better find what is "out of line" and may need to be questioned during an examination.

Industries in the Service Center's target list include: Farm businesses, Mining, Manufacturing, Transportation, Retail Auto, Retail Apparel, Medical and Dental Services, Insurance, Real Estate and Attorney Services.

Lastly, you should be aware that the IRS audited about 1.07 million people, or less than one percent of the 115 million tax returns it received in 1993, which, in comparison, is very low odds. However, be aware and keep good records in case you are among the few in 1994!

Soheil Dardashti is an Enrolled Agent in Costa Mesa, CA., representing individuals, corporations, partnerships, estates and trusts in case of an audit anywhere in the U.S. Enrolled Agents must pass a test conducted by the IRS each year.

Gemarah. In the generation following its appearance, the Mishnah proved to be the focus of increasingly involved discussions by groups of rabbis and their students. The first generation (early third century) clarified obscure passages, and the succeeding generations developed and expanded principles and rules of conduct from the extant mishnaic material as they applied to situations arising in their own societal setting. In due time, new tributaries of oral Torah called *gemarah* ("completion," "learning tradition") in Aramaic and *talmud* ("learning") in Hebrew gushed forth from academies in Galilee and in Babylonia.

Decades of *gemarah* expansion became a virtual reservoir of oral Torah, and the need arose to legitimate the process by editing inconsistencies, curtailing new interpretations, and showing coherent linkage between *gemarah* and Mishnah. In addition, the abrupt Roman closure of Galileean schools of learning in the mid-fourth century and the exile of Jewish communities from Babylonia hastened the pace of selection and collation. The informed result was the creation of two Talmuds, each named after the place of redaction: Yerushalmi (a product of the land of Israel, not Jerusalem, as the name would suggest), circa 400 C.E.

The Talmuds share the same Mishnah (for the most part), but their *gemarah* are written in different dialects of Aramaic (Yerushalmi in Western Aramaic, with a considerable mixture of Greek words; Bavli in Eastern Aramaic, with many Hebrew loan words). They differ in length (Bavli is about twice the length of Yerushalmi), style, syntax, and methodological principles. Their diverse emphasis and *halakhot* may be explained by their places of composition. For example, the Yerushalmi, serving Palestinian Jewry, has gemarah for all tractates dealing with agriculture in the Order *Zeraim*, but this is lacking in the Bavli, a product of diaspora *amoraim* (Aramaic for "interpreters" of the Mishnah). Similarly, the Bavli records that the fourth century Amora, Mar Samuel of Nehardea, laid down the principle *Dina deMalkhuta Dina*, which holds that, in civil matters, the law of the land (Jews were a minority in Babylonia) is as binding on Jews as are the commandments of the written Torah.

A dwindling Jewish community in Eretz Israel, stunted in its growth in oral Torah, and a growing diaspora Jewry, which drew succor and moral support from the Babylonian sages, combined to make the Bavli the Talmud of authority during the past 1,500 years of Jewish life and learning, and conceivably for the future as well. For all practical purposes, the Yerushalmi has become a closed book; its many obscure passages have become the objects of antiquarian research. The reclamation of the Temple Mount by the Israelis in the Six Day War (June, 1967), however, as renewed interest in the Yerushalmi by groups of religious nationalists, who believe that the Talmud of the land of Israel holds the key for the rebuilding of the Third Temple and proper worship therein.

Temple building and its complementary idea, Israel's messiah, however, were conceived by the framers of the Talmud in an ahistorical framework. The main purpose of the oral Torah is to emphasize the holiness of everyday acts and thoughts, which are the way to achieve individual and group happiness and survival. The Talmud successfully preserved the teachings of earlier generations so that later generations could continue them. Its directive "Go forth and study!" is heard to this day. ■

Happy Purim

the Torah in the eyes of the people (for example, *mamon tahat ayin* ["monetary compensation for bodily injury"] in place of ayin tahat ayin ["eye for eye"]; near abolishment of the death penalty, introduction of a court administered *prosbul* to overcome the cancellation of debts during the year of release, and so forth) inhibited individual schools of rabbis from writing down their decisions.

Ultimately, successful dissension within greater Judaism (for example, Jewish Christianity) and greater Roman oppressiveness in response to ill-fated Jewish wars led to conditions of exile and set the stage for the redaction of the Mishnah. Rabbi Judah the Prince collated the unwritten rules, customs, interpretations, and traditions of multiple masters, pre-70 and post-70, into a written guide. The Mishnah ("repetition" or "recapitulation" of the revelation at Sinai) claimed an authoritative affinity to Sinai ("everything which a sage will ask in the future is already known to Moses at Sinai") and also claimed to be its living successor ("We teach more Torah [than ...] received at Sinai"). Therefore, the Mishnah designates the transition from Israelite religion to the system now called Judaism in the same manner that the New Testament points the way from Israelite religion to Christianity.

The Mishnah is divided into six orders *(sedarim)*, which are divided into sixty-three topical sections *(massekhtot)*, with each massekhet containing multiple chapters *(perakim)*. *The Mishnah*, also known as SHaS, an acronym for the six orders *(shishah sedarim)*, covers a range of Pentateuchal legislative topics:

1. "Seeds" *(Zeraim)*: agricultural rulings (gleanings, tithes, the Sabbatical year, and so forth), though the first massekhet is a discussion on "Benedictions" *(Berakhot)*.

2. "Appointed Festivals" *(Mo'ed)*: regulations governing holy time, such as the Sabbath, the holidays, and their respective festival offerings.

3. "Women" *(Nashim)*: ordinances on marriage, divorce, and vows, and related exceptional cases, such as Levirate marriage, suspected adulteresses, and the Nazarite vow.

4. "Damages" *(Nezikim)*: civil and criminal decrees, and the conduct of and conduct before an ecclesiastical court of law. Includes the tractate Avot ("Founders"), a selection of maxims and ethical statements given in names of sixty tannaim (Aramaic for "repeaters," or teachers) of the oral Torah; its five chapters (and a sixth one, added centuries later) are traditionally studied on the six Sabbath afternoons between Passover and Pentecost.

5. "Sacred Things" *(Kodashim)*: the holy things of the Temple, pertaining mainly to animal, fowl, and meal offerings.

6. "Purifications" *(Tohorot)*: conduct dealing with cultic and domestic purity and defilement.

In sum, the Mishnah is an enigmatic corpus. It claims the authority of revelation but it was not admitted by the Rabbis into the canon of Holy Scriptures. Written in Hebrew, it departs from the style and syntax of biblical Hebrew. It does not speak of an eschatological future (stable material in the holy writings of world religions), and it fuses a cultic past (the Temple), regarding which it has no direct access, into a present that is dubious and fanciful. its many *halakhot* (laws) regulate an "existing" priesthood, Jewish government, and courts, totally oblivious to the ruin of these institutions during the first and second centuries. Other *halakhot* relate to religious practices that have no bearing on the Judaism of the day. It purports to be a code of law, but it is actually a compilation of unresolved legal disputations together with biblical exegesis *(midrash)* and nonlegal material *(aggadot)*. Despite these facts, however, the Mishnah's paradoxical complexity is justified by its objective: the restoration of the peoplehood of Israel when all signs, internal and external, pointed to its disintegration. In the end, the Mishnah represents a beginning: the initiation of a salvation grounded more in polity survival than in personal salvation.

All You Ever Wanted to Know about Talmud

BY ZEV GARBER, PROFESSOR OR JEWISH STUDIES

TALMUD: Book

TYPE OF ETHICS: Religious ethics

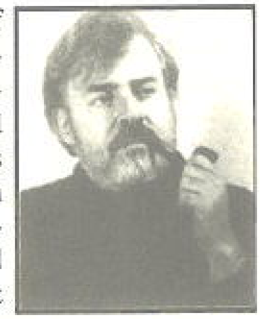
DATE: Earlier part of the second century B.C.E. to circa 500 C.E.

SIGNIFICANCE: A repository of ideas and wisdom reflecting Jewish religious and cultural activity as interpreted by centuries of sages who lived in Eretz Israel and Babylonia (today part of Iraq) from before the common era to the beginning of the Middle Ages; the primary source for post-biblical Jewish law and lore, the Talmud is second to the Bible in authority.

If the Bible *(TaNaK)* is the cornerstone of Judaism, then the Talmud is its magnificent edifice. Its bricks and mortar are shaped by the revelation of the written Torah as represented, understood, and lived by the sages who molded Israel's salvific apparatus from the ruins of the Second Temple (destroyed by the Romans in 70 C.E.) until the beginning of the Middle Ages. Their accomplishment, the Mishnah, and its commentary, the Gemarah, which together form the Talmud, became the dominant structure of Judaism.

The Talmud is not easily classified in any literary genre. This is because of its encyclopedic range of topics, including law, legend, philosophy, science, and some history; its pragmatic treatment of everyday life issues alongside fights into abstract and ethereal problems; its multiple and varied methodologies, equally logical and fanciful; its terse writing style, which is reminiscent of note taking; and the meticulous final editing of pedantic redactions, themselves based on free-flowing ideas composed centuries earlier.

More a library than a single book, the Talmud is an anthology of national expression responding to the Roman catastrophe of the first and second centuries, and it is more meaningful when it is learned and studied than it is when it is read. The association between one idea and another, a rabbi in Galilee and another in Babylon, the first century and the fifth century, is tenuous at first, but persistent study connects the diverse pieces of knowledge in a way that is reminiscent of the links of a chain-the chain of tradition. The thought of the sages is like a winding stream of consciousness that flows into the "sea of the Talmud" and nurtures the religious and national life of a people. Accordingly, though not surprising, forces hostile to Israel as "a light unto the nations" have maligned the Talmud, prohibited its study, and consigned its pages to flames countless times during the Middle Ages, in fin de siècle Europe, and during the Nazi era. From such horrendous acts, a *talmud* (in a limited sense, the word means "instruction") has been revealed: Strip the Talmud from the people of the Book, and chances for Israel's spiritual and, ultimately, physical survival are almost nonexistent.



Mishnah. The Mishnah is the core document of the rabbinic system of philosophy and legalism traditionally called *Torah shebbe'al peh (oral Torah)*. The quintessential "tradition of the elders," it represents a Pharisian application of the written Torah in the life of the people. Inevitable, as a living interpretation, reflecting changing times and events, it added, subtracted, and modified the written teaching of God. Humility (many teachings are given anonymously), respect for sanctity of the teaching of Moses, and concern that the rabbinic spirit might replace the letter of

Exercise Your Bones

BY SABRINA SHOKRY - Nutritionist & Fitness Consultant

Exercise is an important component of an osteoporosis prevention and treatment program. Not only will exercise improve the health of your bones, but it will increase muscle strength, coordination, balance, and will lead to better overall health.

Why Exercise?

Like muscle, bone is living tissue that responds to exercise by becoming stronger. Young women and men who exercise regularly generally achieve greater peak bone mass (maximum bone density and strength) than those who do not. We have only have between the ages of 25 and 35 to reach peak bone mass. After that time, we begin to lose bone. Women and men older than age 35 can slow bone loss with regular exercise.

The Best Bone Building Exercises

The best exercise for your bones is weight-bearing exercise. This is exercise that forces you to work against gravity, including weight lifting, walking, hiking, jogging, stair climbing, tennis and dancing. Some examples of non-weight-bearing exercises are swimming or bicycling. However, these exercises, as well as many weight-bearing exercises, have excellent cardiovascular benefits.

Guidelines to Exercise By

If you have health problems, such as heart trouble, high blood pressure, diabetes, or obesity, or if you are over age of 40, check with you doctor before you begin a regular exercise program.

Listen to you body. When starting and exercise routine, you may have some muscle soreness and discomfort at the beginning, but this should neither be painful, nor last more than 48 hours. If it does, you may be working too hard and need to ease up. STOP exercising if you have any chest pain or discomfort, and see your doctor before your next exercise session.

If you have osteoporosis, it is important that you consult with your doctor or an exercise specialist to learn which activities are safe for you. If you have low bone mass, you should probably avoid high impact exercise in order to lower the risk of breaking a bone. You may also want to consult with an exercise specialist to learn the proper progression of activity, how to stretch and strengthen muscles safely, and how to correct poor posture habits. An exercise specialist should have a degree in exercise physiology, physical education, physical therapy, or a similar specialty.

Be sure to ask them if they are familiar with the special needs of patients with osteoporosis or sport injury in general.

A Complete Osteoporosis Program

Remember, exercise is only one part of an osteoporosis prevention or treatment program. Like a calcium-rich diet, exercise is a strategy that helps strengthen bones at any age. But these approaches may not be enough to stop bone loss caused by lifestyle, medical conditions, or menopause. It is important to speak with your doctor about medications that can help keep your bones strong.

good family who preached education and had no alcohol/drug related history, I was confident that I would not get hooked on pot. I didn't know that a year later, I would be smoking joints periodically, about once every other day. Once I returned to Philadelphia from Delaware, I wanted to fit into the group. I accepted my friend's offer and threw a big cage party at my house. During this party, one of my friends, Tom, introduced me to the white powder called "crank." He said, "snort just a little and you will be able to drink all night and hang out with the gang." Although I did not feel right at first, I finally decided to take him up on his offer. Tom brought a mirror and a razor and created a straight line of white powder. I remember the experience and the feeling that came over me right after doing the line. My nose was burning, my eyes were watering, my mind was working 100 miles an hour, and no matter how much I drank beer, I would not get drunk. My mind was working so fast that I could not go to sleep the entire night. That night opened the door of experiencing with other drugs for me.

As time passed, although I did not consider myself hooked, my addiction to drugs and alcohol was increasing daily. In order to build-up my confidence and ability to have fun, I had to have a joint or other drug. Without drugs, I could not enjoy myself. I turned to any source available to come up with money to satisfy my addiction. Eventually, this included stealing money from the cash register of the business I owned with my brother. I became even more distant and angry with my family. Due to this I came to the realization that I was addicted to drugs and had to do whatever necessary to quit.

I convinced myself that my problem was smoking marijuana, so I stopped smoking marijuana for a while. Then I realized that my problem was not marijuana, it was cocaine. I stopped doing cocaine and replaced it with another substance, but I still could not find the cure. I remember all the painful nights, throwing up and crying in bed as a result of drugs, praying to God to help me pass through one more night and promising myself to never do it again. But I would break my promise as soon as I started feeling better. About one to two days later, I would start taking drugs again.

Having been raised in a family where communication was minimal, I never felt like I had a friend to talk to about my problems. I always felt a lack of self-confidence and little self-worth. I used drugs to fill all the empty holes I had since childhood. Though for a while, the drugs had seemed to increased my self-confidence and the pain within me had disappeared, after a short period, my pain and problems began to increase. By then, it was too late. I had already become hooked on alcohol and drugs. After ten or twelve years of addiction, I got help. I found the way to freedom and sobriety and that is when my life began to change for the better. I began feeling confident of my own abilities without the use of substances. I also experienced the ability to feel love and caring, which was growing on a daily basis. I began to accept my parents for who they are and love them as they are. I had come to the realization that they did the best they could, the best way they knew, like any other parent. My biggest breakthrough in life has been to have the ability to forgive and be forgiven. I took the first step to create a new relationship with my parents, my siblings, and life in general. What I really want to say is that I would not change my worst day of sobriety with the best day of being drunk. Today, more than ever before, I am in control of myself and not controlled by a substance.

Allow me to finish with a message for that dear friend who is still in jail; a jail which is designed and built by his own hand. My dear friend whose parents are in a state of destruction because of their child's addiction, that dear friend who exchanged his spouse to that black rock, and who gave away his children to that white powder and sharp needle...

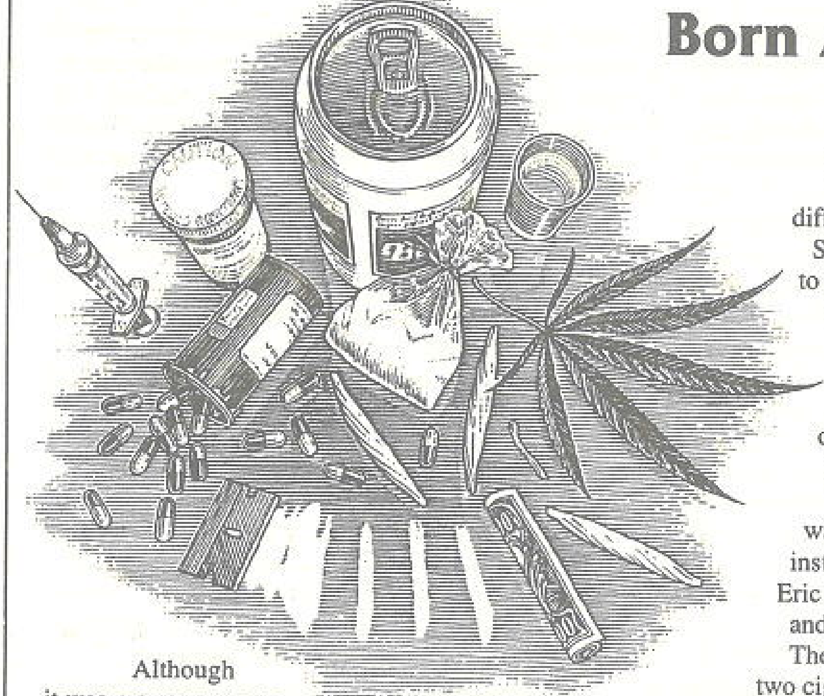
THERE IS A WAY OUT ... take it while you still can.

Sometimes an individual's death may be due to his addiction. If so, relatives and loved ones will mourn, but will continue their lives. However, there are times that death may be secondary, only to what could have been and no longer is; i.e. living the rest of your life with the guilt of having hurt or killed an innocent bystander; living with the pain of casuing the destruction of a part of your own body; killing your brain cells... This pain is much greater than that of death because you and your loved ones will live with it for the rest of your lives. The chance of risking your future for drugs is the chance of losing your being. Please find the strength to find the way out and don't stop until you get out of the jail you once built yourself.

There are many 12-step programs to help you in recovery, free of charge. These programs will support you 100% in your journey to freedom. For more information, please contact the Simak office, and I will be more than happy to guide you.

Born Again & Free From Drugs

BY SOHEIL NAVIDBAKSH



Although
it was many years ago,
it seems like yesterday when
I was 10 years old and standing on the roof
of our house in Iran, taking to my friend about moving to the United States, the 'the Land of Opportunity.' To me, America was a fantasy country. I dreamt about someday moving to the U.S. to become someone very important and to represent the Iranian community. I also remember lecturing my friends about the negative effects of smoking and drinking and strongly opposing it. Meanwhile, my friends continued stealing cigarettes from their parents on a weekly basis, so they could act like adults. Since I believe strongly against their actions, I easily rejected to their smoking and never got involved.

At age 15, my father gave me the opportunity to move to the U.S., where my brother had moved shortly prior, and to make my childhood dreams come true. On October 28, 1977, I arrived in the U.S., and moved in with my brother who was living in Philadelphia. Everything sound, looked and felt different; even the food tasted different. After a couple of days, I realized I was missing something, but I didn't know what.

Having always been ahead in school, I began attending college at age 16. Eventually, I was eventually offered a scholarship to join the soccer team of a university in Delaware. While in school, I felt different and somewhat unwanted. Somehow, all the other students seemed to have more self-confidence. They seemed to fit in, while I did not.

One day after a soccer game, I got a ride home from my friend, Eric and his girlfriend, Tami. I saw them take out a piece of paper and roll it like a cigarette with some kind of Tobacco. The first thing that came to my mind was "why don't they buy their cigarette instead of making it themselves?". Eric then lit the cigarette and after a couple of hits, passed it to Tami. Then I asked "why don't they light up two cigarettes?" I found their smoking technique to be funny and somewhat unusual. Once Tami had finished taking a few hits, she offered the cigarette to me. I told her I did not smoke. Tami laughed, said that this was different and called me a "nerd". I felt somewhat stupid, so I told myself "what the hell, I'll take a hit. I know who I am and I will never get hooked on cigarettes". I accepted her offer and took a hit of the cigarette. I noticed it smelled differently. My head began to spin. Everything started to feel different. The music felt like it was going inside my body and vibrating in every cell. I started laughing for no reason. Everything I saw, everything they said and did seemed funny. Once I got home, I was extremely hungry and found myself eating more than I ever had before in my life. At this point, I realized what I had smoked could not have been a cigarette. I also realized this would be a great method for me to gain weight fast. I always considered myself too skinny.

A week later, I saw Eric again. He asked if I had enjoyed the "joint" and I told him it was nice. He took me inside his car and gave me another hit. Again, everything seemed great. This time, I realized I could speak to anybody I liked, without feeling shy or insecure. This included talking to girls. I felt like I finally fit into the group like the others. Having realized that the joint created such positive self-confidence in me, I got more a few days later. Knowing that I was from a

MAN ON THE STREET

This month, we asked a few of our readers what they considered their ideal age difference in marriage. Though we would have liked to publish all of the responses, for reasons involving lack of space and a preference not to sacrifice the integrity of the following answers by cutting them, so we included just a few. What do you think about this issue?

Q:What is your ideal age difference in marriage, why?

A: I think there shouldn't be an age difference. I even think that women should be older than men. Biologically, it's been surveyed that women have a much higher life expectancy; an average of seven to nine years. Also, what happens is women marry someone much older than themselves and end up being widowed for sseveral years at the end of their lives. The second marriages for women, again in our society, are much more difficult. I think sexually, this becomes a very big difference because at no time in their marriage they both at their peak. It's very possible that they end up getting satisfaction elsewhere [that's a possibility], or they just have a very unhappy sex life, which results in other problems. . . I think age becomes an issue when it's a case of departing love. That bothers me the most. I think that if two people are in love, age or other requirements should not be an issue. *Elahe Beroukhim*

A: I think around seven to eight years, if all other circumstances are the same. I don't believe that a man should marry a girl that is much younger than he, or even as much as I say, but I think that seven years is an ideal situation. Maybe I'm wrong, but it has been shown that with Persian men, they seem to keep their youth much longer than Persian women and if there is only a little age difference, at the age of 50, a woman may not look as good as a man does, or be as energetic. So, it causes problems. So the man may need to do more things with men of his age more than his wife. When difference between ages in marriage becomes so drastic, the same thing happens in reverse. When a man is 50, a woman who reaches her peak at 30 may not be satisfied by him... socially physically or otherwise. *Behzad Toubian*

A: Five to ten years. With the understanding that many people may have more [of an age difference]. Since usually, women mature faster than men, so I believe that the maturity levels are more equal when there is five to ten years difference in age.

Behrouz Barlava

SOUND OFF...

Sound Off continues... If you wish to contribute to this section with your own gripe, peeve or general complaint, you may either take pen to paper and write to IJF, c/o Chashm Andaaz OR call our new voice mail at (310) 535-3209. Remember, you must include your first name and last initial; and we will be quoting!

Why do the Persian Jewish girls dating guys ask to have a full-course dinner every time they go out when coffee & dessert would just do. After a while, when these girls see the date is getting serious, they break up. Appearantly, a lot of girls date guys just to be fed dinner.

Mehran K.

Why do people act so surprised when someone lies about doing something people would condem. Society doesn't leave much choice when they judge so easily.

Katy M.

People in glass houses shouldn't throw stones. Just because you did it and you got away with it, without anyone finding out, doesn't mean you're not just as guilty as the person who got caught!

Elham B.

People's insecurities are funny. The last person you would expect to be shy about asking a girl out may be the best looking or most popular.

Ramin C.

Guy's just don't get it with girls. They act the way their guy friends act and think that will impress girls. I don't think so!

Rita M.

It makes me mad when one man dates four girls at a time, letting them all think they are the only one. All of them are in love with him and think he is in love with them. Then, three get dumped for the one girl.

Parvin L.

MAILBAG

This is in response to Chashm Anaadz # 38 regarding the opinion of people about premarital relations.

Last month, we seemed to touch a nerve by asking people's opinions about their estimation of the percentage of Jewish Persian they felt were engaged in premarital sex (Man on the Street, issue 38). The following responses include a response from Rabbi David Loloyan of Sephardic Jewish Center, as well as two responses from readers who preferred not to reveal their last names. Read on...

According to the Jewish (polylosofly??) the body and the soul of a human being are a gift from god and they do not belong to the person. They are granted to us by and for a certain period of time (Our life time). Our task is to guard them from any harm respect and honor them.

According to the Jewish law a person is not allowed to hurt or afflict his body in any way, neither is a person allowed to let his friend even if his friend permits him to harm him.

The reason is that the body is not his property to afflict or give permission to someone else to afflict, It belongs to God. The same rule definitely is true regarding our soul which is actually part of God. (as explained in Kabalah, especially in book of Tanya).

Therefor the soul too has to be left holy and honored.

Based on this belief our sages elaborate as follows:

Because God is holy and spiritual and the soul is part of God we must keep it holy and guard it from any spiritual harm. Since the soul exists within the body, it sanctifies the body too in addition to that the body has its own holiness too.

Even pleasure of sex has a spiritual goal - it is given only for a husband and wife to bring them closer to each other, increase their love to each other as a result of that it will be a very healthy stable and happy family. They will be able to care about their children who will be the pride of the society.

Rabbi David Loloyan

I think your article "Man on the Street" was irresponsible because it makes people believe that premarital sex is O.K. Not everyone does it and not everyone thinks it's O.K. to do it. By saying these things, you make people believe that society will accept this behavior and that it is no longer a problem.

Firouzeh

Good for you! It was time everyone stopped hiding their heads in the sand and pretended that no one has sex before marriage. You can't make it go away by not hearing or seeing. You also can't cut people out of society just because they do things that you wouldn't do. If you really think about it, it's really not anybody else's business.

Michael

(Continued from Page 93)

6. *It is illigal to drive any other car. Iranian Date Police (another division of IJCS) might spot you, and report you. Then your credit might be damaged for seven years.*

7. *He was fuming right before he slammed the door on me and right after I asked him whether I could wait in their living room till Tuesday night.*

8. *I also showed them the results of my AIDS test, which I am glad to say was negative. But they did not care about that as much as the other documents.*

9. *We said a total of 19 sentences. Twelve of them were her telling me to keep away.*

10. *Something about his mother having a particular job...*

11. *I know the story had nothing to do with Valentine's day itself, but it gave the story a catchy title. I also thought either your romantic side or total boredom would force you to read it to the end. It seems that I was not too far off.* ■

me an hour and a half ago from New York and told me. I have been searching for a pay-phone ever since. Do you know how tough it is to find a phone in the desert?" It seems that Sara had found out from her cousin Aghdas in Paris. She had heard it from her daughter Zari in Tel Aviv, and she had ....

Anyway. Since this was my first date ever, I was very excited and decided to be a tad early. I took a shower, shaved and put on my best lime green leisure suit that used to belong to my father. Then I got into my recently purchased brand new, fifth-hand, 1972 Iranian date-mobile (English translation: Mercedes-Benz)[6] which I bought specially for such a joyful occasion. I drove to her house and rang the door bell. Her father opened the door, looking a bit angry. I introduced myself and said that I had a date with his daughter. For some odd reason I don't think he liked me because he said very angrily: "You idiot! This is Sunday morning at 8:00 am. You have a date with my daughter on Valentine's day which is on Tuesday[7]."

I decided not to let this little setback break my stride. On Tuesday night, I showed up at her house at 8:00 p.m. and was greeted at the door by her whole family. I was immediately taken to the family room for an interview. Questions were flying from all directions. Having been prepared for such an action, I produced my TRW report, last year's tax-return report, and the results of my IRS audit[8]. They spent 10 minutes reviewing my documents and then said: "Although you are not a doctor, your IJCS report is very positive. What kind of a car do you drive these days?" I told them about my date-mobile, which put a smile on their faces at once.

I gasped for air when she walked into the room. No, she was not that GREAT looking. I was just allergic to her perfume. I guess she looked O.K. I wanted to take her to my favorite restaurant and order via the drive through window, but thought better of it. Instead, we went to an Italian joint to get to know each other. We had a great conversation[9] over dinner. I told her about my dream of finding a life partner (I actually meant finding a second date but it did not come out that way!) and she told me of her dreams of marrying somebody who did not look or smell anything like me. I do not know why, but she frowned at me and shook her head in disbelief a couple of times during dinner; the first time was when I used my Jacket sleeve to wipe out my mouth, and the second was when I requested a glass of water while yelling all the way across the room at the waiter and calling him a very colorful name[10].

Throughout the date, I was wondering to myself about what was so different about this girl. As I was driving her home I realized it. She had neither slapped me nor hit me in a sensitive part. This revelation dared me to lean over to kiss her when we got to her house. My childhood experience was back in my brain in a flash, since she proved to be no different from any other girl by slapping me hard.

As I walked her to the door, I asked her whether she wanted to go on a second date. First, she pointed out that my zipper has been open all night. Then, she continued to say that since I had been a perfect gentleman (I don't know why she chuckled as she said this) throughout the date, I should call her a week before the next Valentine's day, and if hell has frozen over, she would consider going out with me again.

And I thought to myself: "Fantastic! Can't wait till I tell mom I already have plans for next Valentine's day!"[11]

1. *Data for this section was supplied by IJCS (Iranian Jews Credit Service), a wholly owned subsidiary of TRW financial services. Every Iranian Jewish person (and family) has a rating with them, and every one over forty years old reports on those ratings on both solicited and unsolicited occasions. In order to get more information, please contact your aunts and uncles.*

2. *It was more like an ultimatum: "Either get married or move to Alaska. In other words: Get Lost!"*

3. *Match-Maker-Connection is a division of IJCS specializing in free service to its single members. The only drawback is that a listing of all your past referred dates (whether you actually went out with them or not) is kept forever under your social security number and is provided as part of your credit history.*

4. *Although I do not discriminate on basis of zip code, I do so on basis of age and religion. I will never date anybody who is younger than 14 or older than 72. Nor will I ever date a person who is not Jewish, Christian, Moslem, Buddhist, Hindu, Bahai, Satanist, Agnostic, or Atheist.*

5. *GNN or Gossip News Network is an independent gossip broadcasting agency that has bureaus all over the world. It works faster than CNN. Every single Iranian Jew is a special correspondent to this network, and they are also the only listeners of its broadcasts.* **(Continued on Page 92)**

My Romantic Date On Valentine's Day

BY MANSOUR BEHNAMI



After all these years of living in the United States, I decided to take the plunge and take a date out on Valentine's day. So, I decided to go all out and do the best I can ....But before I get to this part of the story, let me start from the beginning:

First, let me declare that I am from a very well to do family. I am not talking financially. I am talking about our informal Jewish Credit Rating[1]. For the past two years, I have been told by all my family, relatives and friends (all 2 of them) that I should think about getting down and getting married[2]. I do not mind doing that, but there used to be a big problem.

The problem was to get someone to actually accept being seen in public with me, especially since my own sister refuses to do so during daylight hours. This one proved to be a tough task since I do not have much experience in this matter. The last time I touched a girl was 23 years ago when I was 5 (yes, I am 28. Your arithmetic is fantastic!). I was playing doctor with our neighbor's daughter, who was a year younger. I was checking her pulse and was about to give her "mouth to mouth" when her mother saw us and told her daughter to demonstrate what she had learned the day before. As instructed, the daughter slapped me hard in the face saying: "My mother told me to hit any guy who tries to kiss me!" Ever since then, my efforts regarding kissing (or even asking out) a girl have caused the same reaction. I think I was 17 when I lost count of how many times I was slapped in the face or kicked in some extremely sensitive part in the middle front area of my body.

Any way, I am getting away from the main story. My aunt's neighbor's sister's mother-in-law[3] called my mother and gave her a phone number of a great girl she had met in a supermarket a couple of weeks earlier. My mother asked her why her own son had not called the girl. She replied that her son is only interested in the Beverly Hills girls and that this girl lives half a block out of the 90210 zip code (which puts the girl's IJCS's rating slightly lower than BH girls). I personally do not discriminate on the basis of zip code, so I decided to call her[4].

She sounded nice on the phone. At least she did not hang up right away. She was about to hang up when I mentioned my impeccable credit rating. (That's why I told you the story earlier.) We talked for seven minutes, which was five more than my last successful conversation with a girl. So, making a long story short, she agreed to go out with me on Valentine's day.

Two hours later the phone rang. My mom picked up the phone. It was my grandmother calling collect from a pay-phone somewhere in the Sinai desert. "Why didn't you call and tell me yourselves? Why is it that I always have to hear everything through GNN?[5]" It seems that my mother expected this call because she remained very calm. She asked: "What is it that I didn't tell you? and how did you find out?" My grandmother answered: "Don't play games with me, I taught you everything you know. I am talking about your son having at last found a date! Sara Khanoom called

University Night

MEET OTHER LIKE MINDED JEWISH YOUNG ADULTS INTERESTED IN PERSONAL ENRICHMENT IN JEWISH LIFE

International Judea Foundation and Department of Continuing Education at the University of Judaism are pleased to present a set of lecture series, dialogues, social interaction, examining and addressing the major concerns of our society today. The series are taught by a group of carefully selected experts in the field who will help you expand your horizons, deepen your understanding of issues, and enrich your personal and spiritual life.

The classes are held one night a week, starting the first week of May for eight weeks, at the beautiful facilities of University of Judaism. All classes are offered at 8 to 9:30 pm. The lectures on each night are followed by social mingling including refreshments and music. At the end of the eight weeks, all the participants will gather for graduation celebrations and ceremonies.

YOU MAY CHOOSE FROM:

1- HEBREW MADE EASY
Now is your chance to learn Hebrew. Whether you are a beginner or have a limited knowledge of Hebrew, this course will help you read, write, speak, and listen to Hebrew. Both classical (Siddur and Torah) and Modern Hebrew are covered.

2- BASIC JUDAISM: THE ART OF JEWISH LIVING
Do you feel you lack sufficient Jewish education? Have you always wanted to know why we separate meat from dairy products and are told not to drive on Shabbat? This course will help you learn the "What", "Why", and "How" of Jewish living. You will get the answers to all your questions on Judaism you have always wanted to ask, but were afraid to.

3- THE MYSTERIES OF KABBALA, IS IT FOR YOU?
What is Kabala? Why do some people forbid you learning it? Is it for you? Get the answer to these questions and learn Jewish mysticism through its most important text, "The Zohar".

4- SO WHERE IS MY BASHERET/BASHERTA? A GUIDE TO FINDING THE IDEAL MARRIAGE
Do you have problem meeting that special someone? Have you been meeting people incapable of satisfying your emotional needs or who just won't commit? Don't give up. Learn what you need to look for in a possible future partner. Find out what the right techniques are for finding that special someone and what you can do to be approached by him/her.

5- ARE YOU AT YOUR BEST? A GUIDE TO PERSONAL GROWTH
Learn the techniques to self-improvement. These techniques will help you replace destructive thinking habits with constructive approaches to achieve your goals in life. Find out how to overcome arrogance, depression, and fear. Also learn to get the confidence you need to talk to and deal with practically anybody.

6- ENHANCING WOMEN JEWISH LIFE
Come and join us for a series of heated lectures and discussions on the role of the sexes in Judaism. Do Jewish women feel left out of their religion? Does Judaism provide adequate respect and freedom to our women? Is it all expectations and no rewards? This class is about creating a meaningful place in Judaism.

SOME OF THE INSTRUCTORS INCLUDE:
Professor Zev Garber, Professor Shoshana Gershensen, Professor Jane Litman, Rabbi Chaim Seidler-Feller, Professor Amit Shitai . . .

For More Information, please call us at (310) 479-4798

A NOTE FROM THE EDITOR ...

BY JENY ESHAGHIAN

O.K., what is all the fuss about? So, we published a questionnaire discussing premarital sex. We did not endorse premarital sex. I defy anyone to show where we told people to go out and have sex. We merely did our jobs in an objective manner. We were curious, so we asked a question and we quoted the answers. This was in no way a scientific research experiment... merely an opinion poll. If it has you all hot under the collar, you can write and express your opinion. In this monthis Month's Mailbag, we have published letters from three separate people who had an opinion and who (brace yourselves...) actually took the time to express it!

Now for bigger and better things. We are quite excited by the success of our February 18th party. I hope you were there (if not, you missed out)! Thank you to all of the people who generously donated to making it a success. Specifically, thanks to Artistic Balloons for all of those balloons that hung down in our faces, as well as Paradise Florists for those beautiful red roses we gave the ladies and gentlemen who attended. Finally we would also like to say hello to all of the people we met!

Some big times are ahead. This month will ring in the Persian New Year (isn't it great to have two cultures?!), as well as Passover (yeah- matzah!@#$%). IJF wishes you a wonderful, safe and happy holiday season.

We have addressed some serious issues in this month's Chashm Andaaz. Soheil Navidbaksh courageously shares his personal battle with drugs and alcohol in a very moving article called Born Again and Free From Drugs. Do not miss it! We sincerely hope that bringing this matter to light will help others who feel that they are alone. Please know that it you or someone you know has a problem, there are people who are ready and willing to do whatever it takes to help—no strings!

The ever controversial Man on the Street continues with another probing question designed to make us all think about things we take for granted. Coupled with Sound Off, I doubt life will ever be the same! Remember that we still encourage you to write and tell us if something is bothering you or has gotten you a bit peeved! OR, if you are beyond busy and cannot write us, in Siberia and don't know the right postage, broke your pencil and cannot find your pencil sharpener OR, you are just so darn lazy that you cannot put pen to paper and write three sentences, **WE NOW HAVE A VOICE-MAIL!** Call (310) 535-3209 and leave a 3-minute message! However, let me warn you, I will quote you! Do leave me your comments, questions and any other tidbits, along with your first and last name (or at least, your last initial). We would welcome the opportunity to get some feedback.

Also in this issue is more healthy information in Health & Wellness (Sabrina Shokry is going to make sure we live forever). Advice From a Pro features Soheil Dardashi (a member of Yaran/Friends), who is a tax expert. For some of you, this information may be very vital, so read on. Mansour Behnami is back by popular demand, telling us a painfully funny story about a Valentine's Day experience in our Humor & Literature section.

Rounding off our menu for this month are our usual array of noted experts and feature writers with informative articles. One such artical is A Plea for Prenuptuals, addressing an issue that more and



more people are exploring. Zev Garber has a new article this month ***All You Ever Wanted to Know about Talmud.***

We hope you enjoy this issue and expect to hear from you on our new Voice Mail! Stay in Touch!!!

CHASHM ANDAAZ
Published by:
International Judea Foundation
(Non- Profit Organization)
An affiliated Organization of
Jewish federation Council
of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, CA 90212
Tel. (310) 479- 4798
Fax (310) 445- 5488
Editor in Chief
Dariush Fakheri
English Section Editor
Jeny Eshaghian
Associate Editors
Asher Aramnia
Shahram Siman
Hebrew Section Editor
David Fakheri
Articles published are not necessarily the views of International Judea Foundations. CHASHM ANDAAZ. does not endorse the good and services advertised in its pages, and makes no representations as to the kashrut of food products and services.

کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

آبروی شما، آبروی ماست



اگر مهمانان خود را واقعاً دوست دارید فقط با **کیترینگ گلت‌کاشر شادی** از آنان پذیرائی نمایید.

اگر غذای لذیذ و دلچسب و سرویس خوب و به موقع می‌خواهید **کیترینگ گلت کاشر شادی** را انتخاب نمایید.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** زیر نظر ربانوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می نماید.
کیترینگ گلت کاشر **شادی** مورد تأیید همگان

با یک تلفن، ما به شما آسایش خیال می‌دهیم

تلفن: (۳۱۰)۶۵۹-۵۹۸۲ عضو ۰۸ ایرانیان **پیجر: (۳۱۰)۵۸۸-۸۸۸۵**



Cellular Specialists, an authorized agent for AirTouch Cellular is Fully Equipped with its very own authorized cellular repair center. Activate your cellular service with AirTouch and Cellular Specialists and we will guarantee you'll never be without a phone. If ever your phone does go down... You receive a free loan-a-phone till its repaired.

If you have warranty plus on your equipment, your phone is fixed free of charge. $45 Programing fee is required.

JUST CALL 1-800-79-CELLULAR
FOR THE LOCATION NEAREST YOU.

CSC CELLULAR SPECIALISTS COMPANY, INC.

Authorized Agent for
AIRTOUCH™ Cellular
The new name for PacTel

131 N. La Brea Ave. • Los Angeles, CA 90036 • Tel. (3213) 930-8888 • Fax (213) 930-8899
12915 Ventura Blvd. • Studio City, CA 91604 • Tel. (818) 784-8888 • Fax (818) 784-8898
17200 Ventura Blvd. # 229 • Encino, CA Tel. (818) 386-9000 • Fax (818) 386-0300

* Service activation is not required for phone purchase expect for rebate. $25 rebate for activations on selected super value plan starter plan and warranty plan require one-year service commitment. $250 limit on warranty repair, conditions, restrictions and early termination fees Apply. Offer expires: 3-31-95

International Judea Foundation
P.O.Box 3074 • Beverly Hills, CA 90212

NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
Permit No. 1562
Van Nuys, CA